طنزالله

گزیده ای از لطیفه ها، مشاهدات، اشعار و تصاویر ضد مذهب، خرافات، آخوند و جمهوری اسلامی

گردآورنده: طنزگو



نسخه ۰/۱ تابستان ۱۳۹۹

انتشارات جیرینگ

پیش گفتار

انقلاب ۵۷ در ایران گرچه که یک فاجعه به معنی واقعی کلام بود دارای تعداد محدودی نتایج مثبت بود که شاید مهمترین آن مطرح کردن و زیر سوال بردن دین و مذهب در سطح گسترده در ایران و احتمالا در کشورهای همسایه بود. در راستای گسترش هرچه بیشتر این نتیجه مثبت انقلاب ۵۷ این کتاب را به همه انسان دوستان فارسی زبان تقدیم میکنم.

بیاد فریدون فرخزاد!

با پوزش: متن این کتاب حاوی واژه های خارج از عرف و رکیک میباشد که با توجه به سنخیت آنها با «موضوع» اصلی کتاب از حضورشان نمیشد جلوگیری کرد و از این بابت پوزش میطلبم.

تقریبا تمام نوشته ها و تصاویر این کتاب برگرفته از شبکه های اجتماعی است. تغیرات کوچک در بعضی از آنها داده شده. از یک یک نویسندگان و طراحان آنها تشکر میکنم.

این کتاب را میتوانید از آدرس زیر دانلود کنید. در این آدرس همچنین میتوانید اظهار نظرها و پیشنهاد هایتان را منعکس کنید.

www.tanzollah.blogspot.com

نسخه دوم این کتاب هم اکنون تحت ویراستاری است. از دوستان خواهشمندیم چنانچه محتویات جدید در اختیار دارند آنها را به ایمیل زیر بفرستند.

tanzollah@gmail.com

این کتاب بصورت رایگان در اختیار عموم قرار گرفته. در صورتیکه مایل به کمک مالی هستید میتوانید مبالغ خود را به کارت شتاب شماره ۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۰۰۵۹۰ بنام «موسسه خیریه محک، حمایت از کودکان مبتلا به سرطان» واریز کنید.

تصاویر روی جلد از چپ به راست:

مسیح علینژاد، گلشیفته فراهانی، هادی خرسندی، برتراند راسل، آلبرت انیشتین، ریچارد داکینز، ابوعلی سینا، احمد کسروی، آرامش دوستار، کارل مارکس، عبدالکریم سروش، چارلز داروین، گالیلئو گالیله.



جَفَر گردن آخونده رو بوسید ...
آخونده گفت: همه دست مارو می بوسند، تو چرا گردن مارو می بوسی ؟
جفر گفت: جای شمشیر امام زمانو میبوسم!!



یارو با چشم کور و پای فلج به حج رفت و به شیطان سنگ زد. شیطان ازش پرسید:
چشمت چشه؟
گفت:خدادادی کورم!
شیطان:پات چشه؟
گفت:خدادادی فلجم!
شیطان گفت: پس دیوس به من چرا سنگ میزنی، خونه خدا اونوره!!

از يك آخوند حاضر جواب پرسیدند که آیا تا به حال پیش آمده است که در پاسخ به متلکی ناتوان شوی:
جواب داد يك بار! و آن موقعی بود که يك سپیده‌دم بارانی برای پیشنمازی به مسجد می رفتم و کوچه پر از گل و لای بود. ناگهان در يك چاه فاضلاب افتادم و تا کمر در مدفوع و ادرار فرو رفتم... در فکر این بودم که اگر به منزل برگردم و لباس خود را عوض کنم، ...نماز مومنان قضا خواهد شد و اگر با همین وضع به مسجد بروم که نمی‌توانم نماز را اقامه کنم که خانم جوانی رسید و مرا که در آن حالت دید با لبخند شیطنت آمیزی پرسید: حاج آقا چرااینقدر تو خودتون فرو رفتین؟!!

از یارو میپرسن ۲۲ بهمن چه روزیه؟ میگه روزی که جمهوری اسلامی به ایران حمله کرد!!

چند وقتیه حس آخوند بودن دارم!
تو خونه مفت میخورم،
میخوابم،
زر مفت میزنم،
هیچ خاصیتی هم ندارم.

دکتر متکی ازروی متن نوشته شده خطاب به امیر امارات گفت: خارکوسه! جزیره مال ماست!
درصورتیکه متن صحیح این بود:
خارك وسه جزیره مال ماست.

به غضنفر میگن نظر شما راجع به ماه رمضان چیه؟ می گه والا خیلی خوبه فقط یه ذره زولبیا بامیه اش رو زیاد کنن بهتر می شه!

یه روز سه تا پسر بچه میرن پیش ملانصرالدین و بهش میگن این ۱۰ تا گردو رو با عدالت بین ما ۳ تا تقسیم کن...ملا بهشون میگه باشه اما با عدالت زمینی یا اسمونی؟ بچها میگن خوب عدالت اسمونی.بعد ملانصرالدین به اولی ٤ تا گردو میده به دومی ٦ تا میده و یه پسگردنی هم میزنه به سومی بعد ۳ تا بچه شاکی میشنو میگن ما بهت گفتیم عدالت اسمونی. بعد ملا میگه خدا هم نعمتاشو بین ادما اینطوری تقسیم کرد!!

جهان سوم جائیست که اگر روزه خودت رو بخوری اخراج میشی ولی اگر رای مردم رو بخوری رئیس جمهور، اگر زنا کنی سنگسار میشی ولی اگر تجاوز کنی سردار، با بد بختی مدرک بگیری میشی راننده تاکسی ولی جعل کنی میشی وزیرکشور، شکایت کنی کشته میشی و بکشی درجه میگیری، مال حلال بخوری میشی گدا حرام بخوری میشی وزیر!!

در پی ناله ها و شکایات مردم به خدا در رابطه با وضع کنونی ایران خدا اعلام کرد: به من گیر ندین منم مثل شما منتظر ظهور امام زمانم!!

از قُلی میپرسن چرا در اسلام بیشتر از چهارتا زن نمیشه گرفت...؟ قُلی میگه چون اگه پنج تا بشه خمس بهش تعلق میگیره...! اون وقت باید یکیشو بدیم به ملا ...!!

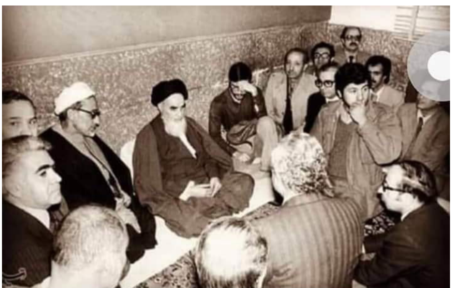
طرح پیش فروش خودرو های شرکت سایپای قم آغاز شد:

- این خودروهنگام بازکردن در بسم الله میگوید
- موقع حرکت صلوات میفرستد
- در سرعت بیش از ۸۰ کیلومتر آیت الکرسی میخواند
- درصورت بروز حادثه فاتحه میخواند
- و در صورت سوارکردن زن نامحرم به صورت خودکار و آنلاین صیغه محرمیت جاری میکند!!

به یه مرد ایرانی،
میگن: نماز میخونی؟ میگه عادت ندارم.
میگن: روزه میگیری؟ میگه طاقت ندارم.
میگن: مسجد میری؟ میگه وقت ندارم.
میگن: خیرات میکنی؟ میگه درآمد ندارم
میگن: صیغه میکنی؟ میگه آره بابا دیگه کافر که نیستم!

به افتخار همه ی مردای ایرانی که هنوز ذره ای ایمان تو وجودشون هست!!

به غضنفر میگن سوره توحید رو تفسیر کن میگه اینجور که من فهمیدم قفلو دادن به احد، احد داده به صمد، صمد برده نیاورده، کفر احد رو درآورده!!



پزشکی میگفت: اول انقلاب بود یک روز ما پزشکان متخصص کودکان به دیدار خمینی رفتیم و او به ما گفت بیشتر درس بخوانید تا بتوانید بزرگسالان را هم معالجه کنید لاکن کشور خود کفا شود، آن شب تا صبح بیدار بودم و سه ماه بعد از کشور خارج شدم



فقیه الفقها!
آنکه عمامه سر است از علماست
آنکه پشمینه تن است از فقهاست
کـ ...ر ما هر دو صفت را داراست
به گمانم که «فقیه الفقهاست»
ایرج میرزا

سروده ی برای عزاداران حسینی

زن قحبه چه می کُشی خودت را
دیگر نشود حسین زنده

کشتند و گذشت و رفت و شد خاک
خاکش علف و علف چرنده

من هم گویم یزید بد کرد
لعنت به یزید بد کننده

اما دیگر این کتل متل چیست؟
وین دسته خنده آورنده

تخم چه کسی برید خواهی
با این قمه های نا برنده

آیا تو سکینه یی که گویی
سو ایستمبرم عمیم گلنده

کو شَمر و تو کیستی که گویی
گل قویما منی شمیر الندە

تو زینب خواهر حسینی
ای نره خَر سبیل گنده

خجلت نکشی میان مردم
از این حرکات مثل جنده

در جنگ دو سال قبل دیدی
شد چند کرور نفس رنده

از این همه کشتگان نگردید
یک مو ز زهار چرخ کنده

در سیزده قرن پیش اگر شد
هفتادو دو سر ز تن فکنده

امروز چرا تو مکنی ریش
ای در خور صد هزار خنده

باور نکنی بیا ببندیم
یک شرط به صرفه ی برنده

صد روز دیگر برو چو امروز
بشکاف سر و بکوب دنده

هی بر سر و ریش خود بزن گِل
هی بر تن خود بمال سنده

هی با قمه زن به کلهٔ خویش
کاری که تبر کند به کنده

هی بر سر خود بزن دو دستی
چون بال که میزند پرنده

هی گو که حسین کفن ندارد
هی پاره بکن قبای ژنده

گر زنده نشد عنم به ریشت
گر شد عن تو به ریش بنده!!
ایرج میرزا

شیخی ولیمه گرفت وهمه ی طرفدارانش را دعوت کرد اطعمه فراوان بود که برق رفت.یکی گفت که تا آمدن برق همه مشغول دست زدن شوند تا مبادا کسی سفره را هاپولی کند. صدای کف زدن بلند بود که برق آمد. چشم همه به سفره افتاد که غارت شده بود شیخ گفت ما که همگی دست میزدیم؛ نکند جنیان سفره را غارت کرده اند! رئیس اجنه ظاهر گشت و گفت: شما هریک با یک دستتان به گردنتان میزدید و با دست دیگر غذاها را درشکمتان میریختید آنوقت تقصیرش را میاندازید گردن اجنه ؟! یکی از قلندران فرزانه گفت اینان در این کار ید طولانی دارند. سالهاست که با یکدست بر سر و سینه میزنند و با دست دیگر جیب خلایق خالی میکنند و میگویند اجنبی برد!!

نامسلمانی به مسلمانی گفت:

معجزه دین شما چیست ؟!

مسلمان گفت: آیا زبان ژاپني بلدی ..؟!

نامسلمان گفت: خیر !...

مسلمان کتابی به زبان ژاپني به وی دادە و گفت: روزی سه بار صبح ظهر و شب، بیست صفحه از این کتاب را بخوان !

نامسلمان گفت: مگر دیوانه ام کتابی را که نمی فهمم بخوانم ...؟

مسلمان گفت: معجزه ی ما این است که چهاردە قرن تمام، مردم کتابی را با ذوق و شوق تمام می خوانند که نمی فهمند و بدون وضو هم به آن دست نمی زنند !!

پسر ملا نصرالدین: فقر چه مدت طول میکشد؟

ملا: ٤٠ روز پسر: بعدش ثروتمند میشیم؟

ملا: نه، عادت میکنیم!

مزایا عرق

عرق خورها مرامهای جالبی دارند:

١- به ندرت دعوت به عرق خوردن را رد میکنند.

٢- عرق را تنها نمی خورند، یه جورایی معتقدند که مزه عرق به دور هم بودنشه

٣- قبل از عرق فقط فکر خودشون نیستن و آرزوی سلامتی برای هم کیشان خود میکنند.

٤- موقع خوردن عرق یادی از دوستانی میکنند که به هر دلیل دستشون از این ضیافت کوتاهه.

٥- بعد از خوردن عرق خیلی بی شیله و پیله میشن. این مصداق همون ضرب المثل معروفه که میگه: مستی و راستی.

٦- حرمت کسی رو که باهاش عرق خوردن (حتی بکبار) نگه میدارن.

داشتم با خودم فکر میکردم که رفتارهایی که به هر دلیل یک عمر دنبالشیم تا با نماز و عبادت کسب کنیم دوستان عرق خور به چه سادگی کسب میکنند.

دکتر الهی قمشه ای

امام صادق: «اگر هنگام جماع نام خدا را ببرید، شیطان دور میشود و اگر خدا را یاد نکنید شیطان آلت خود را با آلت مرد داخل میکند و در جماع و نطفه او شریک میشود»، کتاب کافی، جلد٥، ص٥٠١

حالا فهمیدی چرا وسطش هی میگن «اوه مای گاد؟»







ویژگی‌های زن ایرانی در فیلم‌های ایرانی

۱ . دستشویی نمیرود
۲ . نمی‌داند آرایشگاه چیست
۳ . به حمام نمیرود
۴ . در خانه با روسری راه می‌رود و می‌خوابد
۵ . هرگز همسرش را لمس نمی‌کند حتی اگر او سکته کردە باشد
۶ . ناخن‌هایش از دو میلی متر بلند تر نیست
۷ . همیشه جوراب کشی مشکی به پا دارد
۸ . بین شکم و گلویش مانند بدن آرنولد شواتزنگر در فیلم ترمیناتور ۲ صاف است و هیچ برجستگی ندارد
۹ . تا به هر مشکلی بر می‌خورد به امامزادەصالح می‌رود
۱۰ . فقط تاکسی دربستی سوار می‌شود و عقب می‌نشیند و بی‌صدا اشک می‌ریزد
۱۱ . اگر در اتومبیل با شوهرش دعوایش شود وسط اتوبان پیادە می‌شود و شروع به دویدن بین خودروها می‌کند
۱۲ . تل و گل سر به هیچ دردش نمی‌خورد
۱۳ . همیشه پیراهن مردانه xxxl به تن دارد.

جنتی و موسی سر یه دختر تاس میندازن؛
جنتی جفت شیش میاره!!
موسی تاس میندازه جفت هشت میاره!!
جنتی میگه: آخه بد بخته بی جنبه یه دختر ارزش معجزه داشت؟؟ کوفتت بشه بی جنبه!

آخونده داشته واسه یارو حرف میزده، میگه: مثلاً اگه سگ بهت حمله کرد باید این آیه قرآن را بخونی. یارو میگه: آما خوبه که آدم یک چوب هم با خودش داشته باشه ها، چون ممکنده همه سگها عربی بلد نباشند!!

درسته که هیچوقت تفاوت بین نایت کلاب و دیسکو و کاباره رو نفهمیدیم...بجاش خارجیا هم عمراً اگه تفاوت مسجد و حسینیه و تکیه و مهدیه رو بفهمن... این به اون در! . . . و من الله توفیق!!

آموزه های مدیریتی!

معلمی با خواهر فراش مدرسه ازدواج کرد گاهی اوقات معلم غیبت می کرد از فراش که برادر زنش بود می خواست بجایش به کلاس برود اینقدر این کار تکرار شد که فراش تقریبا شده بود آقا معلم.

بعد از مدتی آقا معلم شد رئیس آموزش و پرورش و برادر خانمش را به مدیریت مدرسه منصوب کرد، بعد از مدتی معلم داستان ما شد مدیر کل استان و برادر خانمش را به ریاست آموزش و پرورش منصوب کرد، چندی گذشت و از مقام مدیر کلی شد وزیر آموزش و پرورش و برادر خانمش را به مدیر کلی منصوب کرد.

چندی گذشت و وزیر آموزش و پرورش دستور تحقیق و تفحص در باره مدارک تحصیلی کارکنان و مدیران را صادر کرد و فراش که مدرک ابتدائی بیشتر نداشت آشفته شد و به شوهر خواهرش زنگ زد و گفت:
چکار می کنی تو که می دانی من چند کلاس ابتدائی بیشتر ندارم و اگر این دستور را اجرا کنی بدبخت می شوم.

شوهر خواهر گفت: احمق نگران نباش، من شما را به ریاست هیئت تحقیق و تفحص منصوب کرده ام
. . . . . .
حکایت این روزای کشور ما!!



روزی دو مسیحی خسته و تشنه در بیابان گم شدند. ناگهان از دور مسجدی را دیدند.
دیوید به استیو گفت: به مسجد که رسیدیم من میگویم نامم امین است تو بگو نامم محمد است.
استیو گفت: من به خاطر آب نامم را عوض نمیکنم.
به مسجد رسیدند. ملا گفت نامتان چیست؟ یکی گفت نامم استیو است و دیگری گفت نامم امین است. ملا گفت: برای استیو آب بیاورید و امین جان، چون ماه رمضونه باید تا افطار وایسی!!

شیخی مریض شد. اطبا شرابش دادند، فایده نکرد. حجامت افاقه نکرد و شیاف بی اثر ماند.
پرسیدند: یا شیخ، چگونه ای؟
گفت: پس از هشتاد سال عبادت، حالا مست و زخمی و کـ ونی به دیدار حق میروم!!

طرف میره جهنم اونجا بهش میگن:
۵۳/٤۸۳ رکعت نماز بدهکاری!!
میگه: اون ٤۸۳ رکعتش قبول اما اون ممیز ۵۳ دیگه چیه آخه؟؟؟
میگن: اون بخاطر تانژانت زاویه انحراف از قبله است که داشتی!

یارو پسرش بعد از عید فطر به دنیا میاد اسمش رو میذاره پسفطرت!!



عکس امام روی سنگ مستراح!

مناجات با لهجه شیرین اصفهانی:

خدایا شدس یه بار بوگوی:
یا ایها الذین آمنوا، پولی چیزی میخین؟ نیمیخین؟
همش تهدید،همش استرس! همش قیری داغ !
همش آتیشی جهنم ! چدس عامو...!؟!؟
وخی برو شیطونا نیگا چه پیشنهادای میده؟ بیبین کارادا؟!!

سگ و مسجد!

مولانا شرف الدین دامغانی از کنار مسجدی می گذشت.
خادم مسجد سگی را کتک می زد و در را بسته بود که سگ فرار نکند.
مولانا در مسجد را باز کرد و سگ گریخت.
خادم مسجد با مولانا دعوا کرد.
مولانا گفت: ای یار! سگ را ببخش چون عقل ندارد. از بی عقلی است که به مسجد در آمده وگرنه ما که عقل داریم، آیا هرگز ما را در مسجد دیده ای؟!!

«عبید زاکانی»

غضنفر رفت تعلیم رانندگی رفیقش پرسید چطور بود؟ گفت خوب بود ولی مربیه خیلی مذهبی بود. هر طرف من می پیچیدم می گفت یا امام رضا یا ابوالفضل!!

با مامانم مشهد بودیم غذای نذری آوردن گفتم نخور شاید مسموم بشی. گفت امام رضا نمیذاره زائرش مسموم بشه. گفتم امام رضا خودش مسموم شد. ... زد تو گوشم!!

ای کاش بجای ۸ سال جنگ با عراق ۱۰ سال با ترکیه میجنگیدیم. بعد فکر کن کاروان راهیان نور بجای اینکه بره شلمچه میرفت آنتالیا!! منکه هر سال پای برهنه میرفتم!!



تنبل ترین آدم دنیا

لباسش دکمه نداره، شلوارش زیپ نداره،
کفشش بند نداره، کار مشخصی هم نداره!
همه امیدش هم فقط به خداست!

دعای ایرانیان

خدایا: کشور ما را از شر فقر ... بیکاری ... تورم ... خرافات ... فساد ... اعتیاد ... طلاق ... جهل و تعصب بیجا ... تبعیض ... اختلاف طبقاتی ... امواج پارازیت ... پراید .. روغن پالم ... نمایندگان بی تفاوت .. وعده های سرکاری مسئولین ... برادران قاچاقچی ... مشروبات تقلبی ...اینترنت مخابرات ... فیلم های سریال تلویزیون ... مزاحمتهای ایرانسل ... آقازاده های اختلاس کننده ... بنزین آلوده ... ترافیک ... آلودگی هوا ... گشت ارشاد ... آلودگی آب ... گرانی ... خشکسالی ... و سایر بستگان در پناه خودت مصون بدار. .. الهی آمین!

میگن ملائکه هنگ کردن. آخه تو جهنمم اینقدر عذاب وجود نداره!!

به نیت ۱۲۴,۰۰۰ پیامبر تو قیمه نذری لپه میریزن، اما به نیت پنج تَن گوشت!!

از وقتی زنم فهمیده تو بهشت حوری و پری زیاده حتی نمیذاره نماز بخونم. هرشب واسم مشروب میاره. میگه: تو باید بری جهنم!
بیچاره نمیدونه جنیفر لوپز اونجاست!!



یه بنده خدایی تعریف میکرد بچه که بودم، رفتم مسجد، سر نمازم با صدای بلند دعا کردم «خدایا یه دوچرخه به من بده». ریش سفید محل شنید، گفت: بچه جان، خدا که کارش دوچرخه دادن نیست کار خدا لطف به بندگانشه، خصوصا بخشش گناهاشون نه دوچرخه دادن. صبح روز بعد رفتم یه دوچرخه دزدیم و تو مسجد سر نمازم دعا کردم که خدایا منو بابت تمام گناهانم ببخش. ریش سفید شنید و گفت: آفرین پسرم، حالا شدی مسلمان خوب و خدا پرست. از آن روز دیگه من راهمو پیدا کردم. الان هم یه گوشه مملکت دارم خدمت میکنم. اول اختلاس میکنم و بعد نماز و نذری و سینه زنی و توبه!!





اگر مردی بر اثر زلزله بر روی خاله یا عمه خود بیافتد و ذکرش داخل فرج عمه یا خاله اش فرو رفته و دخول صورت بگیرد مانعی ندارد. چنانچه فرزند حاصل از این نزدیکی دختر باشد میتواند با او ازدواج نماید.
رساله امام خمینی ره /مسئله ۱۴۰۲

من اگه خدا بودم

من اگه خدا بودم، وقتی شیطان در برابر انسان سجده نکرد، شلوارش رو در می آوردم و از بارگاه بیرونش می کردم!
چه معنای داره شیطان به حرف خدا گوش نکنه!
وقتی می خواستم پیغمبر خلق کنم، از ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر، ۶۲۰۰۰ نفرش رو از زنان منسوب می کردم تا عدالت رعایت بشه!
کمی سلیقه به خرج می دادم و بجای اینکه خونه خودم رو در صحرای خشک و بی آب و علف عربستان بنا کنم، در سواحل جزایر هاوایی یه خونه شیک و مدرن بنا می کردم با سوییت های مجهز و مجانی برای زواری که برای زیارت میومدن!

هیچوقت خونه خودم رو در انحصار مسلمون ها قرار نمی دادم و همه حق داشتن بیان خونه ام، حتی بی خدا ها! قدمشون سر چشم! زوار بجای اینکه تو صحرای عرفه بدو بدو کنن، کنار ساحل بدو بدو کنن حالشو ببرن و بجای لباس احرام هم مایو دو تیکه بپوشن!
اصلا نمی ذاشتم آدما صبح و ظهر و شب هی نماز بخونن و سجده کنن و حرفای تکراری بزنن! که ندارم هی بخوام طفلکی ها رو اذیت کنم که!
همه مسجد ها رو هم جمع می کردم به جاش کافی شاپ و کتابخونه و سینما درست می کردم! یه چند تاش رو هم قهوه خونه سنتی درست می کردم که محسن نامجو توش سه تار بزنه و بخونه! هر کسی هم که من رو صدا می زد و می گفت اِی خدا، زود بهش می گفتم جانم ...عزیز دلم ...نه اینکه محل سگ هم نذارم! بنده آفریدم باید سرویس بدم دیگه، گوسفند که نیستن ول کنم تو بیابون!
قشری به نام روحانیت رو اصلا خلق نمی کردم! به بنده هام همه یه جو عقل می دادم تا بتونن بد رو از خوب تشخیص بدن و نیازی به فتوا و این مزخرفات نباشه!
عزراییل رو هم می فرستادم اونجا که عرب نی انداخت بره غاز بچرونه! به جای عزراییل یه حوری خوش هیکل سفید و بلوری می فرستادم تا جون مرد ها رو بگیره و یک جوون رعنای خوش هیکل رو هم می فرستادم تا جون خانمها رو بگیره! (اینجوری دیگه نه تنها کسی از مرگ نمی ترسید، بلکه این پیرزن پیرمردها هی از خدا مرگ میخواستن نصفه شبی)!
جون بچه ها رو هم اصلا نمی گرفتم! اصلا اجازه نمی دادم انسان ناقص و معلول به دنیا بیاد ... ریشه جنگ رو هم خشک می کردم، بجاش عشق و عطوفت و مهربونی می کاشتم !
سعی می کردم حضورم اینقدر در زندگی مردم ملموس باشه که دیگه هیچ کس نگه خدای چی! کشک چی! ..... خدا کیلو چند؟ ..... کدوم خدا؟!
آخ که اگه خدا بودم یه بهشت توی یکی از سیاره ها خلق می کردم اخرین مدل! نه اینجوری که توی جوب هاش شیر و عسل بیاد! شیر و عسلی که توی جوب باشه، به درد همون اعراب هزار و چهار صد سال پیش می خوره! اونایی که بنده صالح بودن می فرستادم توی این بهشت و اونایی هم که خطا کار بودن و بنده های درست درمونی نبودن، بجای جهنم می فرستادم توی عربستان زندگی کنن تا قدر عافیت رو بدونن!
از خدا بخاطر این همه اختلاف سلیقه عذر خواهی می کنم!!



بعد از حملات تروریستی در حرم خمینی در پیامی امام خمینی به رفسنجانی فرمود ۳۵ ساله اینجا خوابیدم بادکنک هم نترکیده اگه میخوای دردسر درست کنی پاشو برو!!



نگاهی مختصر به تاریخ اعراب

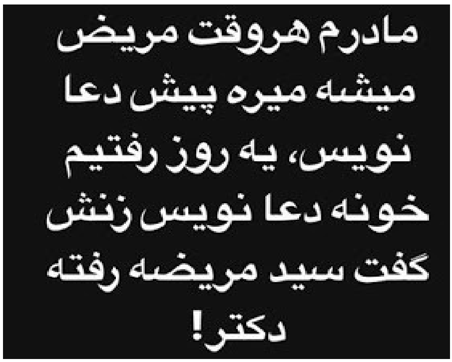
۱- بریدن سر حسین بن علی و بردن آن نزد عبیدالله بن زیاد

۲- سپس بریدن سر عبیدالله بن زیاد و بردن آن نزد مختار ثقفی

۳- بریده شدن سر مختار ثقفی و بردن آن نزد عبدالله بن زبیر

۴- بریده شدن سر عبدالله بن زبیر و بردن آن نزد عبدالملک مروان

توضیح: در آن زمان نه رژیم صهیونیستی وجود داشت و نه امریکا و نه داعش!!



دو خلبان نابینا که هر دو عینک‌های تیره به چشم داشتند، در کنار سایر خدمه پرواز به سمت هواپیما امدند، زمانی که خلبان‌ها وارد هواپیما شدند زمزمه‌های توام با ترس وخنده درمیان مسافران شروع شده و همه منتظر بودند، یک نفر از راه برسد و اعلام کند دوربین مخفی بوده است.

اما در کمال تعجب و ترس آنها، هواپیما شروع به حرکت روی باند کرده و کم کم سرعت گرفت. هر لحظه بر ترس مسافران افزوده می‌شد چرا که می‌دیدند هواپیما با سرعت به سوی دریاچه کوچکی که در انتهای باند قرار دارد، می‌رود.

هواپیما همچنان به مسیر خود ادامه می‌داد و چرخ‌های آن به لبه دریاچه رسیده بود که مسافران از ترس شروع به جیغ و فریاد کردند.

در این لحظه هواپیما ناگهان از زمین برخاست و سپس همه چیز آرام آرام به حالت عادی بازگشته و آرامش در میان مسافران برقرار شد.

یکی از خلبانا به دیگری گفت:« میترسم یکی ازهمین روزا مسافرها چندثانیه دیرتر شروع به جیغ زدن کنند و ما نفهمیم کی باید از زمین بلند شیم، اونوقت کارهمه‌مون تمومه !»

....

شما اکنون و پس از خواندن این داستان کوتاه، با شیوه مدیریت دولتی در ایران آشنا شدید.

شاد کام باشید ولی جیغ رو بزنید!!



مورچه های مسلمان

یادم می‌آید زمانی مرحوم دستغیب روی منبر گفت: مورچه‌ها روز عاشورا و تاسوعا هرچه دانه در کنار لانه آنها بگذارید هم بر نمی‌دارند؛ زیرا مشغول عزاداری برای امام حسین هستند.
من آن‌موقع ۸ ساله بودم؛ کلاس دوم ابتدایی. از پای منبر که بیرون رفتم، مستقیم به صحرا رفته و مقداری گندم و پرسبزی خشک دور لانه مورچه ریختم.
مدتی نگذشت که آمدند و دانه‌ها را بردند. سوسک له شده‌ای هم آنجا بود و صف طویلی از مورچه‌ها مشغول بردن قطعات بدن سوسک جمع شده بودند.
فردا پای منبر آقای دستغیب پرسیدم: آزمایش من خلاف نظر شما را ثابت کرد. و موضوع را توضیح دادم.
او گفت این مورچه‌ها کافر بوده‌اند. برو روی مورچه‌های مسلمان این آزمایش را انجام بده تا صحت ادعای مرا ببینی...

....

خبر واقعی، خنده دار و از طرفی مایه شرم و تاسف!

شما را بخدا التماس تفکر!!

دکترصالحی

طلای خود را به دولت میدهیم

خدمت دولت گرامی عارضم این بنده به لطف و مساعی دولت کریمه از هرگونه ارز و فلز گرانبها عاری هستم.
البته از خدا پنهان نیست از شما هم نباشد که در ایام طفولیت «دودول طلا» خطاب میشدم. معذالک اگر به کار دولت و حکومت فخیمه می آید تقدیم کنم!!



خبر فوری و ناراحت کننده برای مردم ایذه؛ دفتر امام جمعه ایذه ضمن عذر خواهی از مردم ایذه اعلام کرد که «تا اطلاع ثانوی امامزاده امیرالمومنین که در ورودی شهر ایذه قرار دارد تعطیل میباشد!!»
شخصی که اصالت ایشان ایذه ای است ولی از کودکی ساکن آمریکا بوده با در دست داشتن سند رسمی مربوط به محل فعلی امامزاده امیرالمومنین به سازمان اوقاف و اماکن مذهبی مراجعه و ثابت کرده که محل مذکورمقبره پدربزرگ ایشان میباشد و امام زاده ای در کار نیست!! در حال حاضر تمام تابلوها و بنرهایی که در سطح شهر و خود مکان، محل امامزاده را نشان میداده جمع آوری شده!!

اینکه مرقد یازده تا از اماما خارج از ایرانه ولی ۹۸٪ امامزاده ها تو ایران!
این نشون میده قدیما اماما بچه هاشونو واسه ادامه تحصیل میفرستادن ایران!!

از یه لره میپرسن نظرت در این چهار موارد چی است:
۱- نماز
۲- روزه
۳- خمس
۴ ذکات
میگه اینا دقیقا همونایی که ما محاله بهش فکر کنیم بهش میگیم «۴ محال بختیاری»!!



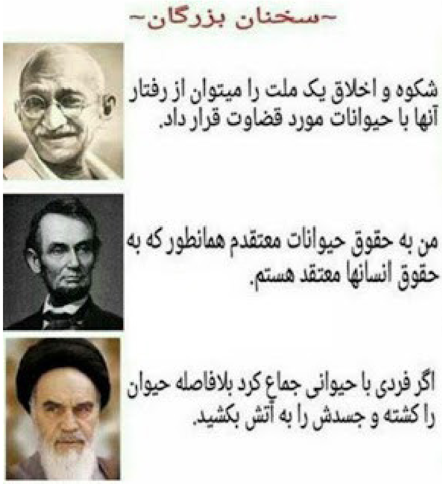



شهر هرت کجاست؟

- شهر هرت جایی است که رنگهای رنگین کمان مکروهند و رنگ سیاه مستحب
- شهر هرت جایی است که اول ازدواج می کنند بعد همدیگر رو می شناسن
- شهر هرت جایی است که بهشتش زیر پای مادرانی است که حقی از زندگی و فرزند و همسر ندارند
- شهر هرت جایی است که درختها علل اصلی ترافیک اند و بریده می شوند تا ماشینها راحت تر برانند
- شهر هرت جایی است که کودکان زاده می شوند تا عقده های پدرها و مادرهاشان را درمان کنند
- شهر هرت جایی است که شوهر ها انگشتر الماس برای زنانشان می خرند اما حوصله ۵ دقیقه قدم زدن را با همسران ندارند
- شهر هرت جایی است که با میلیاردها پول بعد از ماهها فقط می توان برای مردم مصیبت دیده، چند چادر برپا کرد
- شهر هرت جایی است که خنده نشان از جلف بودن را دارد.
- شهر هرت جایی است که مردم سوار تاکسی می شن زود برسن سر کار تا کار کنن وپول تاکسیشونو در بیارن
- شهر هرت جاییه که نصف مردمش زیر خط فقرن اما سریال های تلویزیونی رو توی کاخها می سازن
- شهر هرت جایی است که گریه محترم و خنده محکومه
- شهر هرت جایی است که هرگز آنچه را بلدی نباید به دیگری بیاموزی
- شهر هرت جایی است که وقتی می ری مدرسه کیفتو می گردن مبادا آینه داشته باشی
- شهر هرت جایی است که دوست داشتن و دوست داشته شدن احمقانه، ابلهانه و ... است
- شهر هرت جایی است که توی فرودگاه برادر و پدرتو می تونی ببوسی اما همسرتو نه ....
- شهر هرت جایی است که وقتی از دختر می پرسن می خوای با این آقا زندگی کنی می گه: نمی دونم هر چی بابام بگه
- شهر هرت جایی است که وقتی می خوای ازدواج کنی ۵۰۰ نفر رو دعوت می کنی و شام میدی تا برن و از بدی و زشتی و نفهمی و بی کلاسی تو کلی حرف بزنن
- شهر هرت جایی است که مردمش پولشان را توی صندوق میریزن و دعا میکنن که خدا آنها را از فقر نجات بده
- شهر هرت جایی است که به بعضی از بیسوادها میگن پروفسور
- شهر هرت جایی است که در آن دلال و دزد به مهندس و دکتر فخر میفروشند
- شهر هرت جایی است که مردگان مقدسند و از زنده ها محترمترند.
- شهر هرت جایی است که اگر از یک نفر دزدی کنی مجازاتت میکنند اگر از ۸۰ میلیون نفر بدزدی آزادی
- شهر هرت جایی است که پدر و مادرت وقتی که زنده اند روی گوشت ندیده اند اما بعد از مرگش به ۸۰۰ نفر بختیاری میدی تا آبروی پدرت نره
- شهر هرت جایی است که تا کربلا پیاده میروی حاضر نیستی دو قدم از عابر پل بگذری.
- شهر هرت جایی است که تاجرت در چین غذا نمیخورد که ذبح شرعی نشده و در مورد خرید میخواهد که بجای مارک چین مارک آمریکایی بزنند
- شهر هرت جایی است که همسایه ات از نداشتن پول دارو میمیرد و تو هرسال حج میروی
- شهر هرت جایی است که شهر تو بیمارستان ندارد تو برای ساختن ضریح هزاران کیلو طلا به بلاد عرب میفرستی
- شهر هرت جایی است که در کشورت بیکاری بیداد میکند تو در ونزوئلا برای جوانانش شغل ایجاد میکنی
- شهرهرت جایی است که با قسم دروغ گرانفروشی میکنی تا پول جمع کنی و به زیارت بروی

....

شهر هرت کجاست؟



تو ایران مهمه که طرف، عروسیش حتما باید مختلط باشه

قبل از شام مشروب سرو بشه

دی جي هم داشته باشه

لباس مهمونا هر چه بازتر بهتر... اما

باید تاریخ عروسی حتماً تو نیمه شعبان یا ولادت یکی از اماما باشه!

......

خدایا این ایمانو از ملت ما نگیر!

انگور اگه آزاد بمونه و خشک بشه میشه کشمش و کسی زیاد دوس نداره، اما اگه بریزین تو ظرف بسته میشه شراب و همه دنبالشن... حجاب هم دقیقا همینجوره. پس خواهرم حجابتو رعایت کن!!





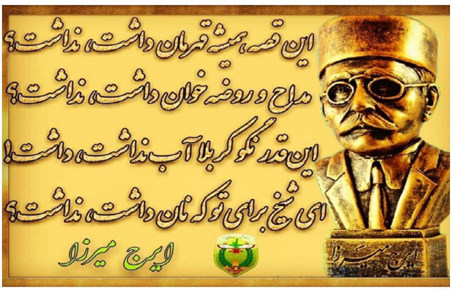
سفارش خدا به ایرانیان دم در بهشت

* نظافت را رعایت کنید
* شاخه درختان را نشکنید
* حوری دیگران را تور نکنید
* با ایوب زیاد شوخی نکنید صبرش حدی داره
* به جهنم میوه و حوری قاچاق نکنید
* حیوانات نوح را شکار نکنید
* ابراهیم را ابی صدا نزنید
* به ماموران جهنم رشوه ندهید
* در بهشت نهر شراب هست لطفأ ودکا و ویسکی قاچاقی نیارید
* با عصای موسی ور نروید
* در بهشت مصرف قلیان ممنوع است
* قالیچه سلیمان ظرفیتش ۱ نفر است، ۱۲ نفری سوار نشید!!

یارو جای پارک ماشین گیرش نمیومد سرش رو به آسمان کرد وگفت ای خدا اگه یه جای پارک واسم بجوری، هم نماز میخونم و هم روزه میگیرم!

سرش آورد پایین یدفعه یه جای پارک دید گفت:

خدا دست درد نکنه خودم یکی پیدا کردم!!





حتی اگه گاو هم باشی، در صورتی که در جای مناسب قرار بگیری، کسانی پیدا می شوند که تو را بپرستند!!







گردو و چنار

می گویند منبر را از چوب درخت گردو می سازند چون که چوب آن بسیار محکم است و البته سایه و میوه خوبی هم دارد.

اما درخت چنار میوه ندارد، سایه آنچنانی هم ندارد و از آن چوبه دار میسازند. استاد شهریار ویژگی این دو درخت را در شعری این چنین سروده است:

گفت با طعنه منبری به چنار
سرفرازی چه میکنی؟ بی بار

نه مگر ننگ هر درختی تو؟
کز شما ساختند چوبه دار

پس بر آشفت آن درخت دلیر،
رو به منبر چنین نمود اخطار

گفت گر منبر تو فایده داشت
کـار مردم نمی کشید به دار

شهریار

گویند روزی ملا نصرالدین از محلی میگذشت؛ دید فردی را شلاق میزدند علت را جویا شد، گفتند: شراب خورده. ملا گفت خوب بخورد مگر چه میشود؟ گفتند شراب حرام است. ملا پرسید: برای چه حرامست؟ گفتند: چون به بدن ضرر میرساند و در قرآن آمده هرچه به بدن ضرر زند حرام است. ملا گفت خدا را هزار مرتبه شکر که شلاق نه به بدن ضرر میزند و نه به آبرو!!




رهایی از خریت!

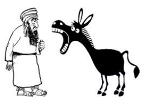
حکایت نموده اند که در روزگاران قدیم، الاغهای ده، از پالان دوزشان بسیار ناراضی بودند. زیرا پالانی که برایشان میدوخت پشت شان را زخمی میکرد. در نهایت تصمیم گرفتند که جایی جمع شوند و دعایی بکنند تا شاید پالان دوز دیگری به ده شان بیاید.
از آنجا که دل صاف و ساده ای داشتند، دعاهایشان قبول درگاه آمد و پالان دوزی جدید وارد دهشان گشت. اما چه فایده که این پالان دوز هم لنگه همان پالان دوز سابق نه تنها پالان راحتی بر تن خر ها نمیدوخت، بلکه از مواد اولیه پالانها نیز کم میگذاشت و اینبار نه تنها پشتشان زخمی میشد، بلکه به جای دیگرشان نیز فشار می آمد. بازهم تصمیم گرفتند که جمع شوند و برای آمدن پالان دوز جدید دعایی بکنند. این دفعه نیز به لطف دل پاک و بی غل و غششان، دعایشان مقبول گردید و پالان دوز جدید هم آمد، اما صد افسوس، و چه فایده. این یکی به غیر از دوخت بد و دزدی از مواد اولیه ی پالانها، از صاحبان خرها خواسته بود که خرها را در گرسنگی نگهدارد تا شاید پالانها به تنشان اندازه شود و اینبار نه تنها پالان شان راحت نبود و پشتشان همچنان زخمی، بلکه دلسوخته و از کرده پشیمان، که چرا قدر همان پالان دوز اولی را ندانسته و ناشکری کرده بودند. خلاصه، هی جمع شدند و هی دعا کردند و این پالاندوز آمد و آن پالاندوز رفت اما زخم پشتشان خوب نشد که هیچ بدتر هم شد. تا اینکه تصمیم گرفتند جمع شوند و این بار نه برای رهایی از پالان دوز بلکه برای رهایی از خریت خود دعایی بکنند!

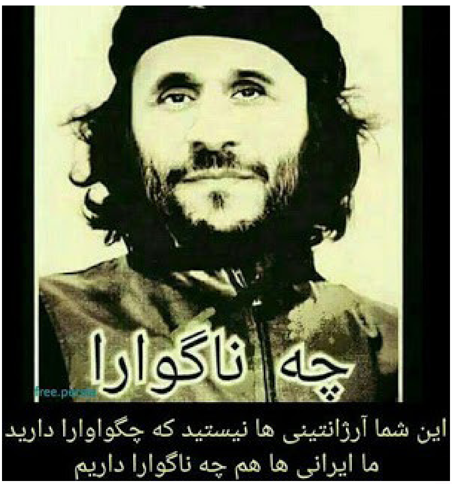
پدری برای تست پسرش در مقابلش قرآن، سکه و مشروب گذاشت.
گفت: اگر قرآن را برداشت مومن می شود، اگر سکه را کاسب و اگر مشروب را فاسد می شود.
پسر آمد و قرآن را زیر بغل زد. سکه را در جیب گذاشت و مشروب را سر کشید. پدر آهی کشید و گفت: بی شرف آخوند میشه!!



جا پای حضرت

یکی از همکارام میگفت بچه بودم روضه داشتیم.
خوابیده بودم بیدار شدم دیدم گشنمه رفتم آشپزخونه دیدم پام رفته تو سینی حلوا... کف آشپزخونه پر سینی حلوا نذری، دیدم گند زدم یه پایی رفتم تو اتاق پامو با یه پارچه پاک کردم دیدم صدای جیغ میاد ....
گفتم آقا گندش در اومد، رفتم نگاه کنم دیدم همه میزنن تو سرشون چند نفر غش کردن که حضرت پاشو گذاشته تو سینی، اون سینی رو با همه حلوا ها قاطی کردن همه محل صف کشیدن یه ذره ببرن ...
شب بابام میگفت حلوا بخور بدبخت شفا بگیری جا پای حضرته!!





لایحه تنوع ازدواج با قید دو فوریت به منظور افزایش جمعیت به مجلس رفت

* ازدواج مسلم:

ازدواج اول که حق مسلم هر مردی است.

* ازدواج مفرح:

مردی که از یکنواختی زندگی با همسر اولش خسته شده است، برای تفریح زن دیگری بگیرد.

* ازدواج موجه:

مردی که زن اولش بچه دار نمی شود یا بیماری دارد، موجه است که در این هنگام هرچه زودتر برای ازدواج بعدی اقدام کند.

* ازدواج متمم:

مرد ببیند چه صفات زنانه ای را دوست داشته که زن اولش ندارد. بعد زنی بگیرد که آن صفت ها را داشته باشد.

* ازدواج مثلث:

مرد تقوی پیشه کرده و به سه زن قناعت نماید.

* ازدواج مربع:

مرد تمام چهار زنی را که شرع به او اجازه می دهد بگیرد.

* ازدواج ملوّن:

مرد چهار زن بگیرد: سفید پوست، سرخ پوست، سیاه پوست و زرد پوست.

* ازدواج منظم:

مرد هر شش ماه یک بار زن بگیرد.

* ازدواج میسر:

مرد هر زنی را که برایش میسر است بگیرد.

* ازدواج مشبک:

مرد یک شبکه هرمی ازدواج راه بیندازد. به این معنی که هر زنی گرفت، آن زن، دو زن دیگر را هم برای ازدواج به او معرفی کند.

* ازدواج مکرر:

مرد آن قدر زن بگیرد تا بمیرد، ایشالا به حق همین ماه عزیز!!

روزی شخصی نزد منشی قاضی رفت و گفت من به فلانی پول قرض دادم اون بس نمی دهد من شکایت دارم منشی گفت ایا شاهد هم داری گفت بله خدا. منشی گفت کسی را نام ببر که قاضی بشاسد!!

شیخی مریض شد.

اطبا شرابش دادند، فایده نکرد؛ حجامت افاقه نکرد و شیاف بی اثر ماند.

پرسیدند: یا شیخ، چگونه ای؟

گفت: پس از هشتاد سال عبادت، حالا مست و زخمی و کونی به دیدار حق میروم!!

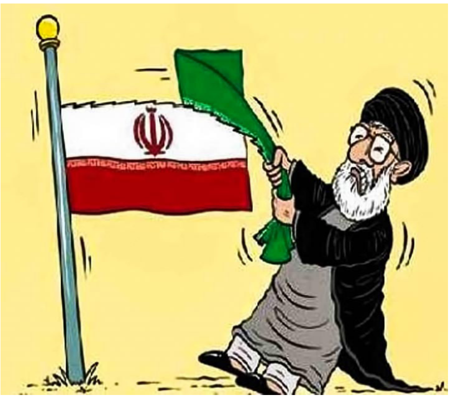
حاج آقا بالای منبر داد میزد:

ما اروپا رو میگیریم،

اسراییل را هم میگیریم،

به یاری خدا آمریکا رو هم خواهیم گرفت، یه دفعه یکی از توی جمع داد میزنه:

حاج آقا اگر روی دیش یه قیچی اضافه کنی ترکیه رو هم می‌تونی بگیری!



پرچم ایران که باشد از سه رنگ
آن سه رنگش را ز هم وا کرده اند

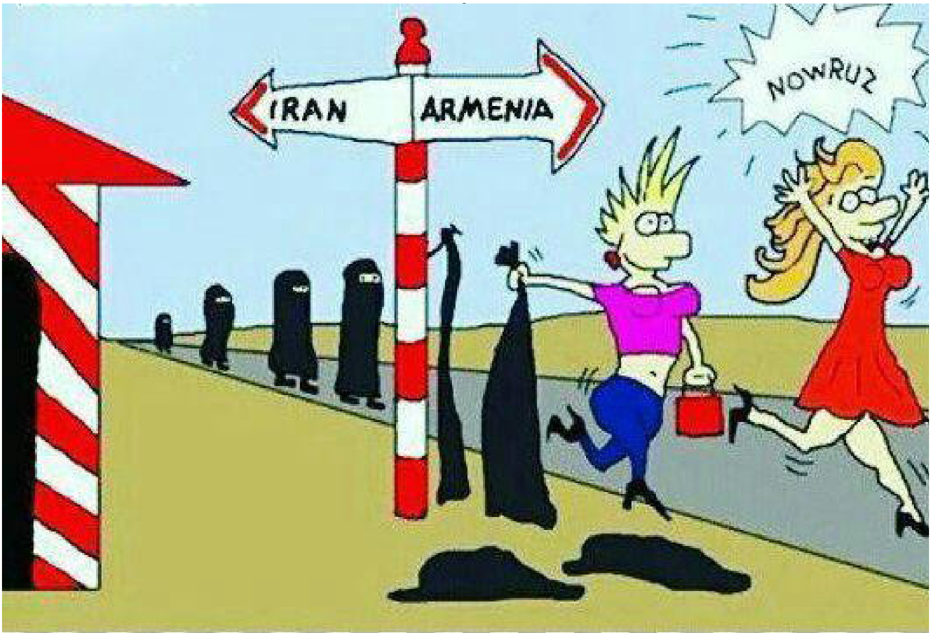
قرمزش را وقف بنیاد شهید
سبز آنرا وقف آقا کرده اند

از سفیدش ساختند عمامه ها
بر سر این کون گشادها کرده اند

میله اش را هم بدو وازلین
کون هر مستضعفی جا کرده اند!!







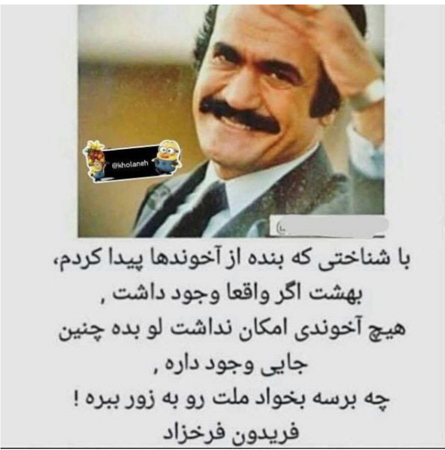
حکایت

شیخی سوار بر خر از دِهی به دهی دیگر سفر میکرد. در میان راه عده ای جوان مست راه بر او بستند. یکی از آنها جامی پر از شراب به او تعارف کرد. وشیخ استغفرالله گفت و سر باز زد ولی جوانان دست بردار نبودند. بالاخره یکی از آنها تهدید کرد که اگر شراب تعارفی را نخورد کشته می شود. شیخ برای حفظ جان راضی شده و با اکراه جام گرفت و رو به آسمان گفت:خدایا تو خود میدانی که من بخاطر حفظ جانم این شراب را میخورم. چون جام را به لب نزدیک کرد ناگهان خرش شروع به تکان دادن سر خود کرد و سرش به جام شراب خورد و شراب بر زمین ریخت و جوانان خندیدند. شیخ نیز با دلخوری گفت: پس از عمری خواستیم شرابی حلال بخوریم که این سر خر نگذاشت.

عبید زاکانی

به شیخی گفتند: طبقی از طلا و جواهر میبردند
شیخ گفت: به من چه
گفتند: به خانه شما میبردند
شیخ گفت: به شما چه!!

امام موسی کاظم ۳۷ سالگی از دنیا رفت . درتمام مدت عمرش ۲۴ سال زندان بود. از او ۱۸ پسر وو۱۹ دختر باقی ماند.
هر گوشه بیابان و تپه ایی در ایران هم از بچه ها و نوادگانش رو میبینی.
فکر کنم این بزرگوار بند زنان حبس بوده !!



بنده درگاه

شبی در حال مستی تکیه بر جای خدا کردم!
در آن یک چندساعت من عجایب کارها کردم!
کعبه رابستم ...
نماز وروزه را تعطیل کردم ..
جهان کوبیدم از نو ساختم گیتی!
به لیلی حکم عشق دائمی دادم!
به شیرین حق خوب زندگی دادم!
به مجنون آتشی از جنس دم دادم!
به فرهاد اهرمی کوهان شکن دادم!
نیآوردم به دنیا روضه خوان و مرشد و رمال!
نه کس را هرزه و لات و گدا کردم!
ندادم فرصت مردم فریبی بر عبا پوشان!
نخواهم گفت آنکاری که با اهل ریا کردم!
هر آنکس را که میدانستم از اول شود فاسد!
نکردم خلق و عالم را تهی از هر جفا کردم!
نه جمعی را زیاد از حَـــــــد بدادم ثروت و مکنت!
نه جمعی را به درد بی نوایی مبتلا کردم!
نکردم خلق شیطان را عجب کاری بجا کردم!
همان بهتر بگویم کودتا کردم!
سحر چون گشت از مستی‌شدم هوشیار!
خدایا در پناه مِی جسارت بر خـــــــدا کردم
شدم بار دگر یک بَنده درگاه او!
بگفتم ک خداوندا نفهمیدم خَـــــــطا کردم
خَـــــــطا کردم!

کارو





از بزرگی پرسیدند فرق بین یک مدیر فاسد ایرانی و یك مدیر فاسد غربی چیست؟
گفت: مانند توالت ایرانی و فرنگی است!
پرسیدند منظورتان چیست؟
گفت: چنانچه بخواهی توالت فرنگی را عوض کنی باید فقط چهار پیچ آنرا باز کنی، ولی اگر بخواهی توالت ایرانی را تغییر دهی باید کل توالت را بشکنی و کاشی و سرامیک های دور و ور آنرا بشکنی و سیمان زیر آنرا هم خرد کنی و بوی گندی را تحمل کنی، تا آنگاه بتوانی آنرا تغییر دهی!

از غضنفر میپرسن: اگه توی جنگل درحال نماز خوندن باشیم یهو یه شیر جلومون سبز بشه نمازو باید بشکنیم و فرار کنیم یا به نماز خوندنمون ادامه بدیم؟
میگه: اگه وضومون باطل نشده باشه به نمازمون ادامه میدیم!!

یه رفیق داشتیم خیلی مذهبی بود. یه بار میخواست بیاد خونمون.
انقد دم در گفت یالله آخرش بابام داد زد بیا تو دیگه بیناموس منم چادر سرمه!!

پرسش درست سوال

درکلیسا، جك از دوستش ماکس می پرسد: «فکر می کنی میشه هنگام دعا کردن سیگار کشید؟»
ماکس میگه: «چرا از کشیش نمی پرسی؟»
جك نزد کشیش می رود و می پرسد: «می توانم وقتی در حال دعا کردن هستم، سیگار بکشم.»
کشیش پاسخ می دهد: «نه، پسرم، نمیشه. این بی ادبی است.»
جك نتیجه را برای دوستش ماکس بازگو می کند.
ماکس میگه: «تعجبی نداره. تو سئوالت رو درست مطرح نکردی. بگذار من بپرسم.»
ماکس نزد کشیش میره و می پرسه « وقتی در حال سیگار کشیدنم می تونم دعا کنم؟»
کشیش مشتاقانه پاسخ می ده: «مطمئناً، پسرم. مطمئناً!
حالا امروزی تر:
کسی که نماز میخونه و روزه میگیره، میتونه اختلاس و دزدی کنه؟ نه!

کسی که اختلاس و دزدی میکنه، میتونه نماز بخونه؟ بله مطمئناً!
......
پس باید سوال رو درست پرسید!

تو اتوبان قم ترافیک شده بود، یکی از راننده ها از یه عابر پیاده می پرسه: چه خبر شده ؟
عابر میگه: یه اتوبوس آخوند رو گروگان گرفتن، گفتن یا ۳ میلیارد میدید یا بنزین میریزیم روشون همه شونو آتیش میزنیم !
راننده میگه: خب تاحالا چقدر کمک شده؟
عابر میگه: دیگه هرکس به وسع خودش کمک کرده ۱ لیتر، ۲ لیتر، ۱۰ لیتر ..... بعضیا هم کارت سوخت دادن! !

یارو سره نماز گریه میکرده بغلیش با بغض میگه: راستشو بگو واسه خدا اتفاقی افتاده؟


صبح ایران امروز
علت زندانی شدن یک ارمنی در تهران!
اوایل انقلاب یه ارمنی میفته زندان، ازش می پرسند چرا آوردنت اینجا؟
میگه خودمم نمیدونم!
من یه ساندویچ فروشی دارم، بعد از انقلاب چند نفر یک عکس آوردند تو مغازه گفتند: این عکس رو بزن روی دیوار!
عکس امام بود، ماهم عکس رو چسبوندیم!
یه مدت بعد همونا یک عکس دیگه آوردند گفتند: این رو هم بچسبون! عکس بنی صدر بود؛
بعد از یه مدت اومدند گفتند: عکس اون جاکش رو بیار پایین!
من پرسیدم کدومشون رو؟!
که دیدم منو گرفتند آوردند اینجا!...

ما اشتباه کردیم!

باکمی دقت، متوجه میشوید همانطوری که مینویسیم «عیسی» و میخوانیم «عیسا»!
و یا مینویسیم «موسی» و میخونیم «موسا»!

پس در واقع: وقتی که می نوشتیم
«تولید ملی و ثروت ملی» در اصل میشد
«تولید ملا و ثروت ملا»!
ما اشتباه میخواندیم و این بندگان خدا اختلاس نکردن مال خودشان بوده...!

بارالها، ما را ببخش!
تهمت زدیم و زود قضاوت کردیم!!

امام جمعه رشت اعلام کرد:
به خدا امام خمینی توی دریاغرق نشده لطفا از آمدن به شمال در روز رحلت خود داری فرمایید!!

وقتی برای کسی فاتحه میخونی، باانگشتـت روی قبرش ضربه میزنی این کار درواقع همون لایك زدن به روح شخص مرحومه!!

برنامه روزانه بهشت:

- ساعت ۳ صبح نماز شب
- ساعت ٤ صبح نماز صبح
- ساعت ٥ صبح دعای بعد از نماز
- ساعت ٦ صبحانه کنار رود عسل با نان داغ و شیر و سرشیر و ...
- ساعت ۷ صبح گوش فرا دادن به سخنان گهربار پیامبر دویست و چهل و یکم در باب عدم هیزی کردن به حوری همسایه
- ساعت ۱۰ صبح مداحی حاج کریم در طبقه سوم قصر ایشان
- ساعت ۱۱:۳۰ نماز ظهر و عصر
- ساعت ۱۲ دعای بعد نماز
- ساعت ۱۳، ناهار کباب زعفرونی با مخلفات کامل
- بعد از ناهار تا اذان مغرب و عشا در اختیار خود، (وول خوردن در میان حوریان)

برنامه روزانه جهنمیان:

- ساعت ۷ صبح: کنسرت متالیکا
- ساعت ۱۰ صبح: رقص زومبا
- ساعت ۱۲: کنسرت هایده
- ساعت ۱۳: کنسرت جنیفر لوپز
- ساعت ١٤: کنسرت مدونا
- ساعت ١٥: کنسرت مدرن تاکینگ
- ساعت ١٦: کنسرت گوگوش
- ساعت ۱۷: کنفرانس ادیسون در باب تکنولوژی های آینده جهنم
- ساعت ۱۸: همایش انیشتین در باب دستاوردهای روز فیزيك کوانتوم
- ساعت ۱۹: کنگره استیو جابز درباره میکرو کامپیوترها
- ساعت ۲۰ مشاعره شکسپیر با عبید زاکانی!
- ساعت۲۱ حسن ختام برنامه های روزانه
- رقص جمیله ومحمد خردادیان زمان خوردن و خوابیدن اختیاری!

حالا خود دانیددیگه!!

اگر آمریکا قمرمصنوعی می سازد، خب ما قمر بنی هاشم را داریم
اگر آمریکا تکنولوژی عظیم دارد، خب ما شابدالعظیم را داریم
اگر آمریکا فشنگ می سازد، خب ما هر چه دلتان بخواهد بسیجی مشنگ داریم

ترامپ گفته که هیلاری کلینتون آلرژی داره و ذات الریه و.... و نمیتونه رئیس جمهوری آمریکا بشه
این سوسول بازیا مال آمریکایی‌هاست، ما یه نفر داشتیم شیزوفرنی فوق حاد داشت، ۸ سال هم راحت رئیس جمهور بود!! تازه یه نفر داشتیم درحالت کما رییس خبرگان بود...
وحتی یه نفرم داریم پوشک میبنده رییس شورای نگهبانه وهمون طوریم میره نماز جمعه برگزار میکنه!

ماشین های خارجی اصلا خوب نیستن
چون آدم وقتی پشتش میشینه ممکنه خدا رو فراموش کنه...
ولی تو ماشین های ایرانی همش به یاد خدا هستی؛
خدا کنه آتیش نگیره.
خدا کنه لاستیکش نترکه
خدا کنه چپ نکنم
خدا کنه ترمزش بگیره.
خدا کنه نزنم به یه حیوون ماشین داغون بشه
کلا فضاش معنویه !
پراید که دیگه انگار تو حرمی! دم به دیقه صلوات!!

امام جمعه تهران ؛
این حجاب زن های ما حتی با چادر هم زیاد کامل نیست !

به نظر منم راست میگه ؛
حتی با چادر هم مشخصه دست و پا دارن ،
بهتره به جای چادر از کارتن یخچال استفاده کنن !

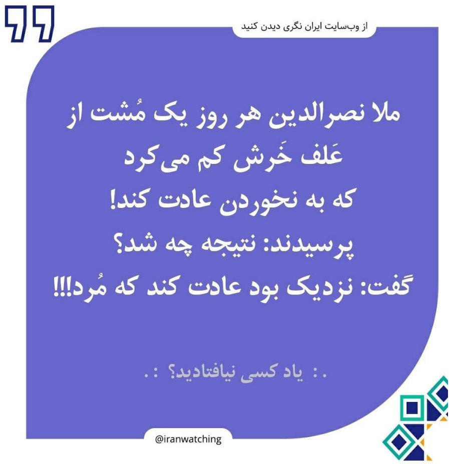
اینجوری خیلی بهتره ثوابشم بیشتر 😂😂😂

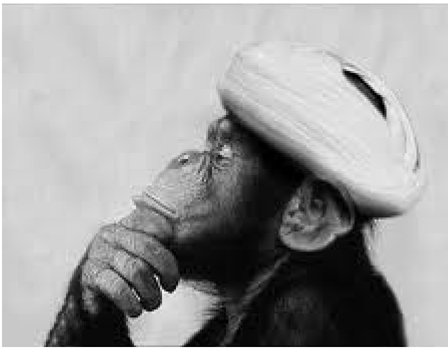
مناجات یک مشهدی با خدا:
خدایا یک چیزی موگوم ناراحت نری ها!!
هم شده یک بار بگی یا ایها الذین آمنوا حالتان چطوره؟
پولی چیزی نِمخن؟
هم همش تهدید!
همش استرس!
همش مِگی موبورمتان جهنم.
موسوزونومتان پوفله برن.
قیر مرزوم دهنتان ...
دهنماره سرویس کردی دگه ...
از شیطون یاد بگیر ببین چه پیشنهادایی میده!!

شیخی پای منبر در مورد حلال و حرام صحبت میکرد و می گفت:
روزی سه تا دزد به خونه یک تاجر دینداری زدند و کلی پول و سکه رو روی خر صاحبخونه گذاشتن و زدن بیرون!
تو مسیر دوتاشون دسیسه چیدن که سومی رو بکشن تا سهمشون بیشتر بشه و همین کارو هم کردن!
بعدش آب و غذایی خوردن و باز راه افتادن که یه دفعه یکیشون خنجر کشید و رفیق دومیش رو هم کشت!
شب که شد دزد باقی مانده دلدرد شدیدی گرفت و بر اثر سمی که شریک قبلیش تو غذاش ریخته بود مُرد و الاغ هم که تنها بود، راه صاحبخونه رو گرفت و بهمراه مال به خونه تاجر دیندار برگشت...
همه در مسجد صلوات فرستادن که یهو معتاده پرید گفت: حاج آقا! دزدا که سه تاشون مردن؛ پس جریان رو کی واستون تعریف کرد؟ خره؟!

شهرهای سانتیاگو و قم برادر اعلام شدند به این علت که در قم تراکم بالای آخوند وجود دارد یعنی در هر سانتی متر یک گوه موجود است!

ابلیس را در حال فرار از ایران دیدند. از او پرسیدند: چرا از ایران فرار کردی؟
در پاسخ گفت: مهارتهای دزدی، رباخواری، ریاکاری، کلاهبرداری، حیله گری، دروغ، اختلاس و رشوه خواری را به آنها آموختم و بوسیله اینها کاخ، ماشین، ویلا و مزرعه و... خریدند و ساختند و بر روی آنها نوشتند:
هذا من فضل ربی.
نمک نشناسها از بیخ و بن منکر من شدند!!





روایت داریم همینطور که ما تو این دنیا منتظر امام زمانیم . . . اون دنیا همه منتظر جنتی هستن! شبای جمعه که میشه همش میگن شاید این جمعه بیاید ، شاید اون جمعه بیاد!!!

یه آجرُ وردار بپیچ تو کیسه نایلون سیاه، بذار بالای یخچال، به بقیه هم بگو بش دست نزنن و سراغش نرن. تا خود صبح همه انگولکش می‌کنن ببینن توش چیه!

(نظریه یک راننده تاکسی در مورد حجاب)

لره از آخونده میپرسه: اول وآخر ماکیه؟
آخونده میگه: اولتون منم که توگوشتون اذان میگم آخرتون هم منم که براتون نمازمیت میخونم ..... مشکلی داری؟

میگه: نه حاج آقا یکی بما گفت: ریدم تو اول و آخرت ....ماهم ملتفت نبودیم، پرسیدیم!

یکی بود ...
دومیش نبود ...
یکی با مشروب به فکر خداست ...
یکی تو مسجد به فکر زناست ...
یکی با مانتو و نکر خداست ...
یکی با چادر و تو فکر گناست ...
یکی موی سیخ و غیرت ...
یکی تسبیح بدست تو فکر شهوت ...
یکی ریششو با تیغ زده ...
یکی با ریش مردمو تیغ زده .... !!

خورجین شخصی را دزدیدند و اموال او که درون خورجین بود بر باد رفت.
مردمان بگفتند: سوره یاسین بخوان که با خواندن آن مال پیدا بشود!
مال باخته بگفت: کل قرآن به یکجا درون خورجینم بود ....

عبید زاکانی

حکایت الاغ و الاغ دار

در روزگاری که هنوز پای ماشین به زندگی ایرانیان باز نشده بود، مردم جهت حمل مصالح ساختمانی از الاغ استفاده می کردند، و جماعتی را که این شغل را پیشه خود کرده بودند، الاغدار می نامیدند.

در میان این صنف، شخصی بود بنام عباس گچی که صاحب بیشترین الاغ بود، و برای خودش صاحب اسم و رسمی بود!

عباس گچی آدم خوش مشرب و مردم داری بود، و همه او را بخاطر درست کاریش دوست داشتند، و با وجودیکه مشروب زیاد می خورد، و همیشه به دنبال الاغ هایش در حال جابجایی مصالح، با صدای دلنشینش آواز هم می خواند، با اینحال مردم کاری به مشروب خواری او نداشتند.

دست برقضا بعد از مدتی ورشکست می شود، و از مال دنیا هیچ چیز برایش باقی نمی ماند، و مجبور به فروش الاغ هایش می شود، و محل زندگی خود را ترک نموده، و عازم سفری بدون مقصد، با جیب خالی و بدون هیچ امیدی، سر به بیابان می گذارد...

پس از طی یکی دو روز پیاده روی، تشنه و گرسنه به شهر کوچکی می رسد و بخاطر اینکه جایی نداشته، وارد مسجد جامع شهر می شود و در گوشه ای می نشیند، و تا چند روز توسط خادم مسجد پذیرایی مختصری می شود...

کم کم وارد صف نماز جماعت شده، ساکن مسجد می شود، و در این مدت به خطبه های ملای مسجد گوش داده... و از کتاب های مذهبی مسجد جهت کسب دانش مذهبی استفاده می کند، و خیلی زود در دل مردم جا باز می کند!
پس از مدتی... ملای مسجد فوت نموده، و مردم او را به عنوان جانشین ملای فوت شده به امام جماعت مسجد انتخاب می کنند...!
روزگار بدین منوال می گذرد، و بعد از چهار - پنج سال، گذر یکی از همشهری های او به همان شهر می افتد، و





برای ادای نماز، عازم مسجد جامع می شود، و به صدای دلنشین موعظه و تلاوت قرآن توسط ملای مسجد گوش می دهد، و شک میکند که آیا این، همان عباس گچی است؟!

پس از نماز، سراغ امام جماعت رفته، و ضمن سلام و احوال پرسی می گوید: حاج آقا...! شما شباهت بسیار زیادی به یکی از آشنایان سابق من دارید...؛ به اسم عباس گچی...

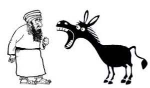
ملای مربوطه پاسخ می دهد: من همان عباس گچی هستم، که می گویی...!

شخص می گوید: آخر چطور می شود که یک آدم عرق خور، که همیشه کارش پشت سر الاغ ها و آواز خواندن بود، کارش به اینجا برسد که به یک مرد خدا...! و روحانی...! تبدیل شود..؟! این یک معجزه ی الهی است!

عباس گچی می گوید: زیاد شلوغش نکن، و هندوانه زیر بغل من نگذار... من هیچ فرقی نکرده ام، و همان عباس گچی هستم. تنها فرقی که پیش آمده، جابجایی من و الاغ هاست... قبلا من پشت سر الاغ ها بودم، حالا الاغ ها پشت سر من هستن... همین !!

برگرفته از کتاب کشکول آیت الله طبسی







از یه هموطن پرسیدند فواید ماه رمضان و روزه داری چیه؟

گفت والا چه عرض کنم.... با تحمل گشنگی حال فقرا و گرسنگان را درک میکنیم!

بعدش زخم معده و سنگ کلیه و صفرا میگیریم پس حال بیماران را هم درک میکنیم! بعد در اثر گشنگی عصبی و پرخاشگر میشیم حال دیوانه ها را هم میفهمیم! بعدشم دم افطار اینقدر میخوریم که به مرز ترکیدن میرسیم و حال پول دارا رو هم درك میکنیم!

ودر آخر موقع خواب از شدت زیاد خوردن نمیتونیم بخوابیم و تکون بخوریم که حال باردارهارو هم درك میکنیم!

. . . . . .

حالا هی بگید فوایدش!!

دابیم شیشه مشروبش گم شده.... بعد مامان بزرگم داره آیت الکرسی میخونه پیدا شه..

در این حد خانواده معتقدن!!







این کجا و آن کجا!

عده ای سرب وگلوله، عده ای ملیاردها
هردوتا خوردند اما این کجا و آن کجا!

این یکی از سوز ترکش آن یکی هم در سونا
هردو میسوزند اما این کجا و آن کجا!

عده ای بر روی مین و عده ای بر بال قو
هردو خوابیدند اما این کجا و آن کجا!

این یکی بر تخت ماساژ آن یکی بر ویلچرش
هردو آرام اند اما این کجا و آن کجا!

این یکی در عمق دجله، آن یکی آنتالیا
هر دو در آبند اما این کجا وآن کجا!

این یکی با گاز خردل، آن یکی با گاز پارس
هردو میسازند اما این کجا و آن کجا!

عده ای کردند کار و عده ای بستند بار
هردو فعالند اما این کجا و آن کجا!

باکری ها سمت غرب و خاوری ها سمت غرب
هر دو تا رفتند اما این کجا وآن کجا!

آن یکی بر پشت تانک و آن یکی بر صدر بانک
هر دو مسئولند اما این کجا و آن کجا

الان همه دکترها دارن راجع به فواید ماه رمضون حرف میزنن حالا اگه ماه رمضون نبود، میرفتی به دکتر تغذیه میگفتی من ساعت ۴ صبح پا میشم باقالی پلو میخورم و دیگه تا شب هیچی نمیخورم به یه روانپزشک معرفی ات می کرد!!

هیچ چیز مانند سبیل نمیتواند شما دختران را از گزند نامحرمان در امان بدارد، حتی حجاب !! (برگرفته از سخنرانی شیخ (ره) در جمع دختران بسیجی سامرا!!



موضوع انشا: ماه رمضان را توصیف کنید

به نام خدایی که ظاهرا جز امتحان کردن بنده هایش، کار دیگری ندارد. قلم در دست گرفته و به فرموده معلم تربیتی پرورشی شریفمان، این انشا را می نویسیم. خانم سید حسینی، خیلی زن خوبی است، چرا که هم چادر دارد و هم سید است و هم اسمش هم زهرا است. ما در تلویزیون این ها را یاد گرفته ایم که همه آدم های این جوری خوب هستند. بس که باهوشیم. (زهره ها هم خوب هستند ولی کمی بازیگوشند!) اما ماه رمضان ماهی است که در آن همه ما به میهمانی خداوند می رویم. البته به خرج خودمان. از بس که خداوند رحمان و رحیم است ولی خرجش هم بالاست. او دوست دارد که ما در سال یک ماه را غذا نخوریم و آب نیاشامیم تا ما را امتحان کند. خیلی هم منطقی. تازه همه می گویند که این کار برای بدن مفید هم هست. ما خودمان در تلویزیون دیدیم که یک آقایی که دکتر بود – چون روپوش سفید پوشیده بود – می گفت اصلا بشریت تازه کشف کرده است که خیلی خوب است آدم در گرمای سگ پز تابستان، آب و غذا نخورد. به خصوص وقتی قرار باشد کار هم بکند یا درس بخواند، این که یک وقت هایی ۱۶ ساعت آب نخورد، از نظر علمی خیلی برای بدن مفید است. برادر بزرگترم می گوید: «آقای دکتر یک تنه جوراب بیولوجی و دانش و پزشکی و شعور را پرچم کرد.» ما نمی فهمیم پرچم کردن چیست. خانم سید حسینی به ما گفته است که خدا برای این می خواهد ما روزه بگیریم که به یاد فقیرها باشیم. یکی از دوست های من – که اسمش متاسفانه شراره بود – که همه می دانیم اسم آدم بدها است – از او پرسید «پس چرا خودِ فقرا باید روزه بگیرند؟» یکی دیگر از دوستانم هم پرسید که «چرا نمی توانیم عین آدمیزاد و بدون گشنگی کشیدن در ۱۲ ماه سال یاد فقرا باشیم؟» خانم حسینی هردویشان را از کلاس اخراج کرد چون گفت الان وقت سوال پرسیدن نبوده. خانم حسینی کلا خیلی آدم وقت شناسی است. پدرمان می گوید خوابِ روزه دار عبادت است. برادرم به او می گوید لابد توالت رفتنش هم حج عمره است؟ پدرمان زیر لب فحشی

می دهد و به ما می گوید: «لا اقل تو از این داداشت یاد نگیر!» خواهرم که کلاس زبان رفته است می گوید: «داداشمون «آتئیست شده.» ما نمی دانیم آتئیست چیست، ولی خواهرمان خارجی بلد است. مادرمان می گوید: «خدای محمد همه را به راه راست هدایت کنه.» برادرم از خودش صداهایی در می آورد. خواهرم که یک روشنفکرِ اسلامی است می گوید: «به نظرم اشکال از اسلام نیست. اشکال از مسلمونی ماست».
برادرم در حالی که زیر لب هی با خودش می گوید: «ماله کش! ماله کش! ماله کش»! سرش را به دیوار می کوبد. ما می دانیم همه فحش های مهم تاریخ، به کِش ختم شده اند. ماله کِش حتما خیلی بد است. پدرم می گوید: «به حرف های این دیوونه گوش نده. روزه برای بدنت مفیده. این دین و ایمون نداره. به فکر آخرتت باش بچه!» از پدرم می پرسم: «آخه من همش ده سالمه. بچه ام هنوز». مادرم می گوید: «عزیزم شما به سن تکلیف رسیدی دیگه». برادرم می گوید: «راست می گه! همسن های تو، توی دینِ این ها سه شیکم زاییدند خیلیاشون» و من می زنم زیر گریه و می گویم از روزه بدم می آید. اصلا این چه خدای دیوونه ایه؟
خواهرم در حالی که طالع ماهِ تولدش را در روزنامه دنبال می کند می گوید: « بفرما. اینم داره اگنوستیک می شه.» گفتم که، خواهرم کلاس زبان رفته است و زبانش خوب است. هرچند ما نمی دانیم اکوستیک چیست. ولی هرچه هست لااقل وسط گرمای تابستان تشنگی نمی کشیم و قبل از دبیرستان رفتن بچه نمی زاییم. ضمنا در پایان ما از این انشا نتیجه می گیریم روزه برای بدن خوب است و آدم را به خدا نزدیک می کند. چون خانم سید حسینی گفته که باید حتما همین نتیجه را بگیریم و هر نتیجه دیگری بگیریم ضدانقلاب هستیم و ضد انقلاب در طبقه ششم جهنم با مار غاشیه زندگی می کند و پوستش را زنده زنده می کنند و بعد از موهایش آویزانش می کنند.
و خدا مهربان ترین مهربانان است!

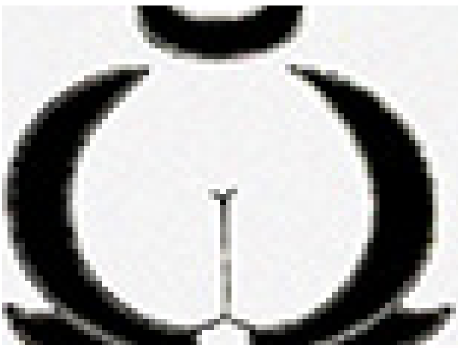




عاقد: عروس خانم شما شاغلید؟
عروس خانم: بله حاج آقا.
عاقد: میشه بفرمایید به چه شغلی مشغولید؟
عروس خانم: معلمم.
عاقد: تبارک الله عروس خانوم معلمی شغل انبیاست، خوب عروس خانم معلم چی هستین؟
عروس خانم: معلم رقص.
. . . . . .
حاج آقا ساکت شد و دقیقا نمیدونست که شغل کدوم یکی از انبیاست میگن هنوزم به افق خیره شده!!

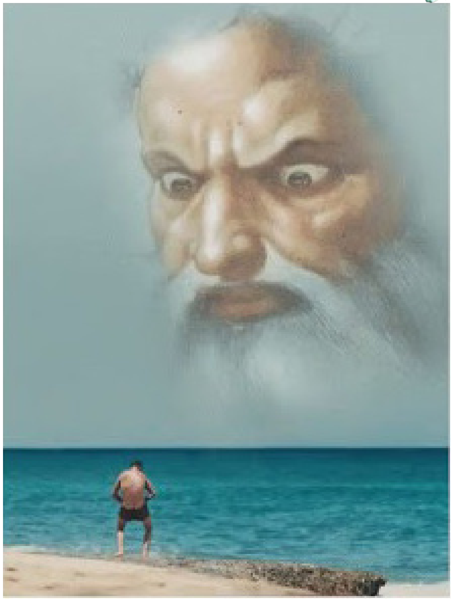
غضنفر میره مکه وقتی برمیگرده بهش میگن چه خبر!!!!!!! میگه هیچی طبق معمول خدا خونه نبود همه تو حیاط ولو بودن.

ما در این سر دنیا عرق میریزیم و وضع مان این است و آنها در آن سر دنیا عرق میخورند و وضع شان آن است. نمیدانم، مشکل در نوع عرق است یا در نوع ریختن و خوردن!









خدا در تمام مدت شما را در نظر دارد

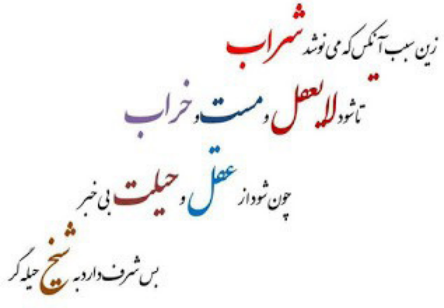
سفارش ننه احمدی نژاد:

محمود! پسرم دیدی رجایی کارهاش احساسی بود تیر به قلبش زدن.

مطهری کاراش فکری بود تیر به مغزش زدن.

تورو خدا مواظب تخمات باش!!





سرزمین آریایی از دو قوم بوجود آمده:

۱ - مادها

۲ - پارت ها

به همین دلیل، مشکلات این سرزمین یا از طریق مادی حل میشود و یا از طریق پارتی...!

بعد از ان نیز مردم سه گروه شدند:

۱- اشکانیان: آنانکه درمراسم عزاداری شرکت میکنند و اشک میریزند!

۲- سامانیان: آنانکه میلیاردی بردند، خوردند و سر و سامان گرفتند!

۳- صفویان: که همیشه درصف مرغ، تخم مرغ، بنزین، گاز و غیره هستند!!

. . . . . .

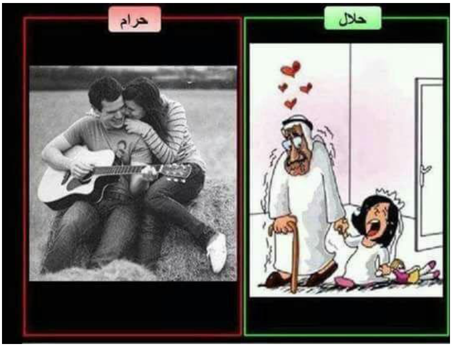
تا تحلیل تاریخی بعدی بدرود!

خانه از پای بست ویران است
خواجه در بند نقش ایوان است.

با شعار ‹اخلاص› آمدند اما ‹اختلاس› به بار آوردند...
گفتند حلقه وصل به هستند، حلقه بلع بیت المال شدند.

فریاد ‹دزد، دزدشان› گوش فلک را کر کرد غافل از اینکه داشتند همدیگر را صدا میزدند!

دشت مان، گرگ اگر داشت، نمی نالیدم؛
نیمی از گلّه ی ما را سگ ِ چوپان خورده!!



مقاله ای که روزنامه «قانون» را بخاطر چاپ آن تعطیل کردند !

خر جانوری است که نامش بدون شرحی یک بار در اوستا آمده است.

طول عمر خر بین ۱۵ تا ۴۰ سال است.

خر در قرآن یکبار برای زنده شدن پس از مرگ و یکبار برای «انکر الصوات» بودنش یعنی صدای بلندش، و یکبار هم برای عالمان بی عمل بکار رفته است.

(آیه قرآن: کسی که علم دارد و عمل به علمش نمیکند، مانند خری است که بارش کتاب باشد)

در پژوهش های دانشمندان، خر باهوش ترین حیوان اهلی است، حتی از سگ و گربه خیلی باهوش تر است. داستان شگال خر سوار در «مرزبان نامه» هم آمده است.

بر خلاف باور رایج، خر، خر نیست باهوش است! هیچ گاه یک اشتباه را دو بار تکرار نمی کند! هیچ گاه پایش دو بار توی یک گود نمی رود! تنها یک بار که از خانه صاحبش رفت صحرا و برگشت، راه را یاد می گیرد!

به قول یکی از اساتید گاو از خر خرتر است. چون گاو نان را با سفره پلاستیکی اش می خورد و می میرد ولی خر نمی خورد!

تنها مشکلی که خر دارد اگر فرستادی اش بالای بام دیگر پایین نمی آید تا خود و اهل خانه را هلاک کند. این نکته مهمی است.

البته این مشکل خر نیست، مشکل آن خر یا خرانی است که خر را بالا نشانده اند!

خر در شعر نیز کاربرد زیادی داشته است. بهترین کاربرد اجتماعی آن در شعر «نسیم شمال» آمده است:

لال شوم کور شوم کر شوم
لیک محال است که من خر شوم

و در شعر منسوب به خیام:

خر باش که این جماعت از فرط خری
هر کو نه خر است کافرش پندارند

و در شعر بهار:

تا خرند این قوم، رندان خر سواری می کنند
وین خران در زیر ایشان آه و زاری می کنند

لکن رندان مذکور مردم را به دو گروه خر تقسیم می کنند:

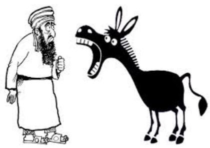
۱- مقلدانی که سواری خوب میدهند، گویند پالانشان راست است.

۲- هوشمندانی را که سواری نمیدهند می گویند پالانشان کج است.

واگر پالانت کج باشد، باید ازبین بروی.

....

این بود اندر حکایت خر !!



و اما وصیّت خر
(وصیت مسئولین به خر زاده هاشونه)

فرزندم! بیا و خر نباش
این همه خر بوده ای، کافی ست پس دیگر نباش

یا تلاشت را بکن با پارتی پُستی بگیر
یا فرار مغزها کن! توی این کشور نباش

کار کردن مثل خر در شأن ما هرگز نبود!
همتی کن وارثِ این شغل زجرآور نباش

سعی کن یا رانت خواری یا زمین خواری کنی
هرچه می خواهی بخور اما پی عرعر نباش

آخورت را پُر کن و تنها خودت از آن بخور
بیخودی دلسوز اسب و قاطر و استر نباش
از مترسک هم نترس، اصلا به او جفتک بزن
لیک روی خط قرمزهای گاو نر نباش!
کهنه پالانی به تن کن، حفظ ظاهر کن ولی
در تجمّل از الاغ کدخدا کمتر نباش!

گوسفندان را بترسان از جهان آخرت
باطناً اما خودت هرگز بر این باور نباش

هر چه در دِه یونجه موجود است، یک شب جمع کن
صبحش از اینجا برو، یک لحظه هم اینور نباش

تیز اگر باشی دُمَت را هم نمیگیرد کسی!
حال و حولت را بکن، دلواپس کیفر نباش

حرف آخر اینکه اینجا تا ابد خرتوخر است
حامی این سرزمین بی در و پیکر نباش

دارم با داداشم دینی کار میکنم میگم ۱۲۴ هزارتا پیامبر داری میگه یعنی تقریبا یه گیگ!
لامصب تکنولوژی گند زده تو اعتقادات!!

آب قطع شده بود، رفتم از یخچال چن تا شیشه آب برداشتم ریختم تو کولر.
بعدا فهمیدم دوتا از شیشه ها گلاب بوده!
اشتباهی ریختمش توی کولر.
حال هوای امامزاده گرفته خونمون فضافوق العاده معنوی شده!
نایب الزیاره همتون هستم دیگه بابام هم دست به کولر نمیزنه.
نشسته زیر باد کولر داره زیارت عاشورا میخونه
هرکی حاجتی چیزی داره کامنت بذاره.

آخونده بالای منبر میگه یکی از معجزات خدا حامله کردن مریمه. غضنفر از پایین منبر داد میزنه: خدا اگر میخواست معجزه کنه باید عیسی را حامله میکرد مریم رو که منم میتونستم حامله کنم!!

آخونده بالا منبر داد می زده:
زمونه خراب شده ...بی بند وباری فراوون شده...قلیون کشی خانمها در ملا عام...آی مردم چشمانتون رو باز کنید ...مانتو ها کوتاهتر شدند ... کمرها تنگ تر شدند... خانمها سینه های عملی شون رو به معرض نمایش میگذارند... شلوارها و دامن های تنگ و چسبون تمام پستی بلندی های باسن بانوان رو بیرون انداختند ..!
یهو یه نفراز پای منبر داد میزنه:
حاجی اومدی اشکمونو در بیاری یا اومدی حالی به حالی مون کنی ؟؟؟

آخونده سوار تاکسی میشه، میبینه ضبتش روشنه. میگه آقا خاموش کن! زمان پیامبر موسیقی نبود. حرامه!
یارو میزنه کنار میگه: پیاده شو! زمان پیامبر تاکسی هم نبود حالا وایسا تا شتر بیاد!!

رو دیوار مصلا نوشته بود. نماز جمعه را با جلال وشکوه برگزار کنید. زرنگی نوشت: جلال نبود،،، باشکوه برگزار کردیم. خیلی حال داد....!





امام فرمودند که دربین صحابه پیامبر زن زیبایی بود بنام قمر که بخوبی حجاب را رعایت می کرد.

روزی بادی وزید و ۱ تار موی او نمایان شد. پیامبر با دیدن آن تار مو شق کردند طوری که آلت مبارکشان از پشت قبایشان بیرون زد.
صحابه با دیدن این صحنه ملکوتی ۳ بار الله اکبر گفتند و تاریخ نویسان این واقعه تاریخی را شق القمر نامیدند.

۵ توقع مرد ایرانی از همسر ایده آلش

قدو قواره: ادرینا لیما
هیکل: جنیفر لوپز
رنگ پوست: نیکل کیدمن
لب و دهن: آنجلینا جولي
و اما اخلاق: خانوم فاطمه زهرا
بعد خودش چیه:
قد: محمدرضا شریفی نیا
هیکل: گروهبان گارسیا
رنگ پوست: نلسون ماندلا
لب و دهن: علیرضا خمسه
و اما اخلاق: یزید ابن معاویه!!

یک نفر می میرد و به آن دنیا می رود. چون گناهکار بوده می خواهند او را به جهنم بیندازند. اما به خاطر سبک بودن گناهان، به او ارفاق می کنند و می گویند: این جا دو جور جهنم وجود دارد .جهنم خارجی و جهنم ایرانی و او اجازه دارد از این دو تا یکی را انتخاب کند . طرف می پرسد: فرقشان چیست؟ می گویند: فرقشان این است که در جهنم ایرانی هر روز قیر داغ را با قیف در حلق گناهکاران می ریزند، اما در جهنم خارجی، هفته ای دو روز این برنامه اجرا می شود. طرف قدری فکر می کند و می گوید: جهنم خارجی بهتر است، چون هم عذابش کمتر است و هم جاذبه های توریستی بیشتری دارد. خلاصه این آدم گناهکار، به انتخاب خودش، می رود به جهنم خارجی. همان روز اول که قیر داغ را با قیف توی حلقش می ریزند، فریادش به آسمان هفتم می رود و با خودش می گوید ببین آن هایی که در جهنم ایرانی هستند، چه می کشند. شخص یاد شده یک روز گذارش می افتد به جهنم ایرانی و می بیند همه در آن جا شاد و شنگولند و می زنند و می خوانند. از یکی می پرسد: این جا چه خبر است، این جا که عذابش بیشتر است، چرا همه خوشحالند و خندانند؟ طرف بشکن زنان و سوت زنان، جواب می دهد: خودت را منتقل کن به این جا، خیلی خوش می گذرد. آخر چه جوری؟ این جا یک روز قیر هست، قیف نیست. یک روز قیف هست، قیر نیست. یک روز هر دوتاش هست، مسئولش نیست. یک روز هر سه تاش هست، می خورد به تعطیلی. خلاصه شش ماه به شش ماه هم به آدم نوبت نمی رسد!!

عمران صلاحی









مراحل تأسیس یک امامزاده:

۱. گذاشتن یک خمره آب و یا آبسردکن در محل گذر!

۲. دو سال بعد... تبدیل آبسرد کن به سقاخانه!

۳. سه سال بعد... قرار دادن محلی در سقاخانه برای روشن کردن شمع!

٤. چهارسال بعد... درست کردن یک سکو برای روشن کردن شمع ها!

٥. پنج سال بعد... تبدیل کردن سکوی شمع روشن کردن به شکل قبر در کنار سقاخانه!

٦. شش سال بعد... انداختن یک پارچه ی سبز روی سنگ قبر!

۷. هفت سال بعد... گذاشتن یک جانماز و یک جلد قرآن روی پارچه سبز!

۸. هشت سال بعد...مشهور کردن صاحب قبر به هر اسمی که در آن منطقه مناسب است، مثلا شاهزاده هاشم!

۹. نه سال بعد...درست کردن یک ضریح چوبی ساده و قراردادن بر روی سنگ قبر و تعبیه سوراخی در آن برای ریختن پول توسط اهالی و مسافران در آن!

۱۰. ده سال بعد... درست کردن یک شجره نامه برای آن امامزاده توسط سازمان اوقاف و امور خیریه!





۱۱. سال یازدهم... درخواست بودجه کافی از دولت جهت بازسازی و توسعه حرم مطهر آن حضرت!

۱۲. شفا دادن چند فلج و کور مادر زاد همین چند ماه پیش!!

پیوست:

البته با توجه به درجه جهل افراد منطقه، این پروسه در برخی مناطق طی یک ماه هم به اجرا و بهره برداری رسیده است...!!

قبل از انقلاب حدود ۷۰۰ امامزاده در کشور شناسایی شده ولی تا بهمن ۹۳ قریب ۲۷۰۰۰، بله بیست و هفت هزار امام زاده واجب تعظیم در اداره اوقاف شناسنامه (شجره نامه) داشته اند.

هرکس به وسعت تفکرش آزاداست.

در دیاری که عقل معزول است
هرچه خواهی بگو که مقبول است

در دیاری که عقل مات شود
هر محالی ز ممکنات شود

حاج آقای محل با یه زن شوهر دار رابطه داشته؛ قسمت میشه که بره مکه...

با خودش میگه باید یه جوری از شوهر زنه حلالیت بگیرم.

زنه رو میبره توو باغ و بهش میگه از امروز نام تو را میذارم غیبت!

غیبت...

جوووونم؟؟

حالا بیا توو بغلم...

فردا شوهره رو تو مسجد میکشه کنار و میگه می خوام ازت حلالیت بطلبم.

این حرفا چیه حاج آقا؟!! آخه ما که از شما بدی ندیدیم!!

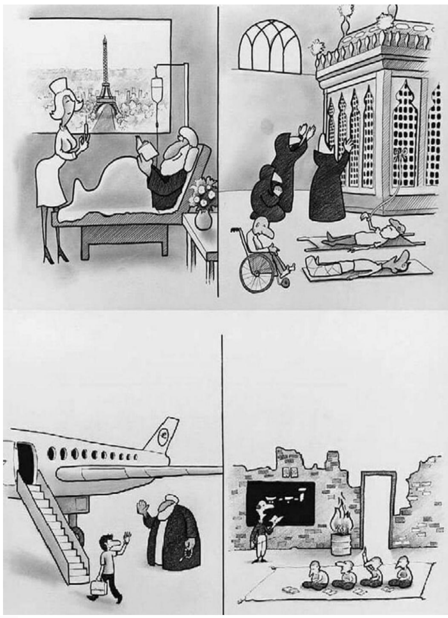
راستش من چند بار غیبتت رو کردم!!

اشکال نداره حاج آقا، این حرفها چیه، اصلا شما هر شب غیبت مارو بکن...!!

نتیجه اخلاقی:

....

اگه باهوش باشید به جهنم نمیروید!!



موضوع انشا: کشور خارج کجاست؟؟؟

خارج جایی است که همه آدم ها در آن ایدز دارند! مملکت خارج جایی است که همه در آن با ناموس همدیگر کار دارند! در حالی که در مملکت ما چند نفر با ناموس همه کار دارند! کشور خارج جایی است که رییس جمهورشان بیشتر از یک دست لباس دارد بس که تشریفاتی و مرفه است! تازه در خارج کراوات هم می زنند که همه میدانند یک جور فلش و علامت راهنمای رو به پایین است! خارجی ها همه غرب زده هستند بی همه چیز ها! مردم خارج، همیشه مست هستند و دائم به هم میگویند: یو آر ... اما در اینجا ما همیشه در حال احوال پرسی از خانواده طرف مقابل هستیم بس که مودب و بافرهنگیم! ما در ایران خیلی همه چیز داریم، نان، مسکن و حتی به روایتی آزادی اما فرق اصلی ما در این است که خودمان میگوییم این ها را نداریم، ولی مقاماتمان میگویند دارید! و ما از بس که نفهم هستیم، اصرار میکنیم و میگوییم پس کو؟؟؟ آن وقت آنها مجبور میشوند گشت درست کنند و به زور به ما حالی کنند که ایناهاش! در خارج اما اینطوری نیست بس که آنها بی منطق هستند!

خارج جای عقب افتاده ای است که گشت نسبت ندارد! آن ها برای لاک زدن جریمه نمیشوند! در خارج هنوز نفهمیده اند که رنگ سیاه مناسب تابستان است! خارجی ها بس که دین و اعتقاد ضعیفی دارند، با دیدن موی نامحرم، هیچ چیزیشان نمی شود! اما ما اگر یک تار مو ببینیم، دچار لرزش می شویم، بس که محکم است این اعتقاداتمان!

خارجی ها فکر میکنند ما در جنگ جهانی هستیم چون کوپن داریم و سهمیه بندی! آنها وقتی جنگ جهانی میکردند همه چیزشان سهمیه بندی بود! ما همیشه در حال جنگ جهانی هستیم ! بس که رییس جمهورها و رهبرمان منتخب ما هستند!

آنجا کشیش ها و پاپ حوزه علمیه ندارند بس که بی فرهنگ هستند! خارجی ها بس که بی دین و کافر هستند، نمی دانند ازدواج از نوع موقت چیست! خارجی ها بس که سوسول هستند می گویند مرد با

زن برابر است و هیچ استاد پاک و مطهری نبوده که بهشان بگوید نخیر ! هر ٤ تا زن میشود یک مرد! ما استاد پاک و مطهری داشتیم که استاد اخلاق بود و پسرش هم برای نشان دادن اصل و نسب پدرش، در مجلس به یکی دیگر گفت: فیوز ! البته او قبل از فیوز یک (پ) هم گذاشت که ما نفهمیدیم چرا؟؟؟

آن ها بس که بی فرهنگ هستند در کلیسا با کفش می روند و عود روشن میکنند، در حالی که همه می دانند لذت حرف زدن با خدا در بوی جوراب مخلوط با گلاب است!

آن ها تمام شعر های مذهبی خود را با آهنگ میخوانند، بس که الاغند، در حالیکه وقتی آدم با خدا حرف میزند، اجازه ندارد شاد باشد! خدا خیلی ترسناک است و هیچکس جز ایرانی ها نمیداند این را! ما قطب جهان اسلامیم در حالی که خارج در جهان اسلام هیچ چیز نیست! ما میدان آزادی داریم ولی خارجی ها فقط مجسمه آزادی دارند!

و هر بچه ای میداند که اصلا مجسمه یعنی هیچ کاره ! پس ما آزادی داریم ولی خارجی ها ندارند!

آن ها خواننده هایی دارند که همش اعتراض میکنند بس که بی ادبند، در حالی که خواننده های ما میخوانند همه چی آرومه بس که هنرمندهای مودبی هستند، آن ها بس که به بزرگترشان احترام نمیگذارند، هیچ وقت آل پاچینو و جرج کلونی و آنجلینا جولی را، نمی فرستند دست بوس اسقف و پاپ تا بلکه عبرت بگیرند و کار بد نکنند در فیلم ها!

ما در ایران تعداد صندلی های دانشگاه هایمان از متقاضی ها بیشتر است بس که علم داریم! فیلم های ما در ایران هیچ وقت پایان غمگین ندارد بس که ما شادیم !

ولی خارجی ها همه افسرده هستند و همه اش در فیلم ها در حال خون ریزی و کارهای بد بد! در حالی که همه میدانند لذت هر فیلمی به عروسی انتهای آن است!

آن ها بس که سوسول هستند هر ٤ سال یک نفر میشود همه کاره مملکتشان، ولی ما همیشه گفته ایم که حرف مرد یکی است و هیچ کس عوض نمیشود!

ما در ایران خانواده خود را خیلی دوست داریم و هر وقت کاره ای شدیم، تمام فک و فامیل خود را میکنیم مدیر! اما آن ها بس که بنیان خانواده قوی ندارند، این کارها را بلد نیستند!

ما از این انشاء نتیجه میگیریم که خارج جای بدی است....خارج جایی است که همه آدم ها در آن ایدز دارند! خوشحالي آنقدر زياد شده که حد و اندازه ندارد مثلا:

از پول خودمان به ما یارانه می دهد ممنون و خرسند می شویم...

وارد اتوبوس می شویم و جا گیرمان می آید که بنشینیم خوشحال می شویم... در صف شلوغ نانوایی هستیم و بالاخره نان گیرمان می آید، خوشحال می شویم...: هواپیمایمان سالم به زمین می رسد و می بینیم سقوط نکردہ خوشحال می شویم!!

کلکسیونی از داستان های غضنفر!

غضنفر با نارنجك بازی میکرده، بهش میگن، نکن میترکه.. . . میگه: بترکه، بازم دارم!

. . . .

غضنفر ازشیرآب جلو یک مغازه وضو میگیره! صاحب مغازه میگه: من که راضی نیستم ! غضنفر بلافاصله میگوزه میگه بیاباطلش کردم راحت شدی بدبخت گدا!

. . . .

غضنفر تو محرم سیگار میکشید و مشروب میخورد بهش میگن: نخور گناه داره میگه: من عین شما نمی تونم بیخیال باشم اعصابم از دست یزید داغونه!

. . . .

شب اول قبر به غضنفر میگن: امام اولت کیه؟! میگه: امام خمینی! میگن: ببریدش جهنم، غضنفر میگه: نه امام علی! به قرآن فکر کردم از کمیته امداد اومدین!

. . . .

حاجی توی مسجد دنبال جا میگشته مهرشو بزاره زمین نماز بخونه...

غضنفر کنارش بوده میگه؛ بزارش زمین دیگه عن آقا انگار میخواد پنالتی بزنه...!

غضنفر رو میگیرن میگن: پدر سوخته چرا پشت ماشینت نوشتی امام با سالاد ! میگه: مگه چیه؟؟؟ از شما بهتره که مینویسین خدا با ماست!!

کاروان غضنفرا میره مکه، تو طواف بهشون میگن بگید «لبیک لبیک لا شریک لک لبیک»... غضنفرا میگن ما شعار خارجی سرمون نمیشه؛ «سقای دشته کربلا ابرفرض ابرفرض..»!

پیشاپیش ۲ آذر سالروز تولد یگانه منجی عالم مستی، اختر تابناك عیش و نوش و عشق و حال «محمدابن زکریای رازی» کاشف مظلوم الکل بر همه الکل دوستان ۴۳٪ به بالا مبارکباد!
دلت شاد، چشمانت قرمز، سرت داغ و صدایت دورگه باد!

غضنفر میره پیش خامنه ای میگه حضرت امام شما که مردی روحانی و سید اولاد پیغمبر هستین دعا کنید شاه برگرده!

جانبازه داشت برای قزنفز از خاطراتش میگفت: یاد جنگ بخیر...با رویا میخوابیدیم با سحر بیدار میشدیم. با اومدن سپیده عملیاتو شروع میکردیم، حاجی میرفت رو مینا، منم سیما رو لخت میکردم. قزنفر میگه؟ پدر سگ پس کی میجنگیدید!!؟





یارو یه پاش چلاق بوده، یه چشمش هم کور بوده، میره حج. زمان سنگ زدن به شیطان، ابلیس ظاهر میشه و ازش میپرسه «چشمت چی شده» طرف میگه «خدا دادیه» مادرزادی کور بودم. دوباره میپرسه «پات چرا فلج شده» یارو میگه حکمت خداونده. شیطون میگه «مادر قحبه آونوقت چرا به من سنگ میزنی؟»

یارو از روضه بر میگشت ازش پرسیدن چطور بود؟! گفت مداحه یه جوری داد و بیداد میکرد که انگار مقصر ما بودیم!!





دوستی بعد از بازگشت از سفر چین تعریف میکرد که در آنجا مدیر شرکت چینی از وی سوال کرده بود که دین و مذهب شما ایرانیان چیست؟؟؟
این دوست ما برای او شرح داده بود و سپس از آن مدیر چینی علت سوالش را جویا شده بود....وی جواب داده بود که:
چندی پیش چند تن از بازاریان تهران نزد او رفته بودند برای واردات اجناس چینی وقتی نهار برای آنها مرغ سوخاری آورده بودند ولی آنهااز خوردن مرغ خودداری کردند چون که حرام است و ذبح شرعی نشده ولی با اصرار از مدیر شرکت خواسته بودند که بروی اجناس چینی بنویسد: Made in Japan
مرد چینی میخواست با این دین آشنا شود!!

دختره از آخونده میپرسه: حاج اقا نزدیکی چیه؟
آخونده میگه: اولئک الذین دمرو و چسبانک الکمرو و لنگانک فی السماء و یدانک فی الارض و لبانه علی لبانک و دستانه علی پستانک و هو جون جون و أنت آخ آخ و هو سعی فی الفشار و أنت سعی فی الفرار و هو خندان و أنت نالان و فی الاخر راهی الی الحمام!!
.....
یعنی حاضرم قسم بخورم تا حالا تو عربی نمره بالا تر از ۱۰/۲۵ نگرفتی ولی اینو تا ته معنی کردی!!

وبا و عبا مثل یکدیگرند،
که در آفرینش ز یک گوهرند 😠



Убайди Зоконй - Ubaidi Zokoni

روزی روباهی به فرزندش گفت:فرزندم از تمام این باغها میتوانی انگور بخوری غیر ازآن باغی که متعلق به ملای ده است، حتی اگر گرسنه هم ماندی به سراغ ان باغ نرو! روباه جوان از پدرش پرسید:چرا مگر انگور این باغ سمی است ؟ روباه به فرزندش پاسخ داد: نه فرزندم، اگر ملا بفهمد ما از انگور باغ وی خورده ایم، فتوا میدهد گوشت روباه حلال است و دودمان ما را به باد میدهد! با این جماعت که قدرتشان بر جهل مردم استوار است، هرگز درنیفت!!
(عبید زاکانی)

شعری منقوش بر بدنه برج میلاد:
نان مفت و آب مفت و برق مفت،
این ستون در مقعد آنکس که گفت!!

ای کاش حضرت سلیمان زنده بود، با مسئولین کشور یه صحبتی میکرد.

میگن اون بزرگوار زبون حیوونارو میفهمیده😠😠

آخوندی وارد یک آسیاب گندم شد. دید چوب آسیاب به گردن یک قاطر بسته شده. قاطر می‌چرخید و آسیاب کار می‌کرد اما به گردن قاطر یک زنگوله آویزان بود. از صاحب آسیاب پرسید: « برای چه به گردن قاطرت زنگوله بسته‌ای؟» آسیابان گفت: «برای اینکه اگر ایستاد بفهمم و متوجه شوم که آسیاب کار نمی‌کند». آن آخوند دوباره پرسید: «خب ! اگر قاطر ایستاد و سرش را تکان داد، از کجا می‌فهمی؟» آسیابان گفت: «بیا برو آخوند مادر جن.. این ...کش بازی‌ها رو به قاطر من یاد نده!!

فرخنده میلاد مسعود رسول اکرم محمد مصطفی.
این هفت نفر دیشب تو پارتی دستگیر شدند تازه خجسته هم بوده دررفته!
تازه باد هم بوده ولی هنوز در نرفته!!

ملتی اسکل که نمایشگاه کتابشان را در مصلی و نمازشان را در دانشگاه برگزار میکردند!!



مشروب خریدم، برای اینکه کسی نفهمه، خالیشون کردم تو شیشه گلاب، گذاشتمش تو یخچال. دیروز رفتم دیدم همشون خالین.
میگم پس گلابهای من کو؟
مادربزرگم میگه: سفره ابوالفضل داشتم، همشو شربت کردم دادم به مهمونا، خیر ببینی ننه، مجلسمون یه شور و حال عجیبی داشت، آخر مهمونی همه نعره میزدن یا ابوالفضل ظهور کن...

غضنفر روبه جرم رابطه نامشروع دستگیر کردند قاضی ازش پرسید چراعفت عمومی رو خدشه دارکردی؟
گفت: اولاً عفت نبود سکینه بود ثانیاً عمومی نبود خصوصی بود. ثالثاً خدشه دارنشد بچه دارشد!!

رفتم سوپری دیدم نوشته اینجا مجهز به دوربین مداربسته است.
گفتم دوربینت کجاست؟
اشاره به قاب بالای سرش کرد که نوشته بود الله!
و گفت این بهترین دوربین مداربسته دنیاست!
خیلی جمله اش تاثیرگذار بود...
همینجوری که اشک میریختم چند تا چیپس دزدیدم!!

خدایا همینطور که یک ماه اجازه نمیدی چیزی بخوریم تا بفهمیم فقرا چه میکشند.....
یک ماه هم پول درست و حسابی بده، خرج کنیم، تا بفهمیم پولدار ها چه میکشند..والاا

بهلول را گفتند فرق «مستراح» و «منبر» چیست؟
گفت در اصلشان فرقی نیست... هرکس نخواهد در «جمع» برینند، در آن رود و هرکس بخواهد «بر جمع» برینند، بر این رود...
گفتند که فرق «کهنه ی کودک» و «عمّامه» در چیست؟
گفت در اصلشان فرقی نیست. کهنه را در «زیر» گُه گذارند و عمّامه را «روی» گُه!!



عدالت جناب قاضی

مردی ۵ سکه به قاضی داد تا در دادگاه به نفع او رای صادر کند، ولی در روز مقرر قاضی خلاف وعده عمل کرد و به نفع دیگری رای داد.
مرد برای یادآوری در جلسه دادگاه به قاضی گفت: مگر من دیروز شما را به ۵ تن آل‌عبا قسم ندادم که حق با من است ؟
قاضی گفت: چرا، اما پس از تو آن شخص مرا به ۱۴ معصوم قسم داد.

مخ هامون میرن آمریکا
بازیگرامون میرن ترکیه
ورزشکارامون میرن آذربایجان
اختلاسگرامون میرن کانادا
آخرش ما میمونیم و حاج عاقا طوسی!!



مسئولینی که گند میزنند چرا استعفا نمیدهند؟

روزی دانش آموزی در کلاس از معلمش پرسید چرا در کشورهای عقب افتاده، مسئولین بخاطر گندی که میزنن استعفا نمی کنن؟
معلم در جواب گفت:
بچه ها اگر معلمی در کلاس شما «بگوزد» آیا باز می تواند در این کلاس به کارش ادامه دهد؟!
پاسخ روشن است نه تنها از این کلاس بلکه از این مدرسه هم باید برود.
بعد گفت: حالا اگر معلمی در کلاس دانش آموزان عقب مانده (کر ها و لال ها و کور ها) بگوزد چی؟
دانش آموزان گفتند: آقا... اگر برینند هم، آب از آب تکان نمی خورد.
معلم گفت: حالا فهمیدید چرا در کشور های عقب افتاده ای مثل کشور خودمون هیچ مقامی استعفا نمی کند؟ چون در این کشور ها عده ای لال اند عده ای کور اند و عده ای هم کر!

بدتر از این همه فاجعه، جمعی هم هستند که با دهان گشاد شبانه روز داد می زنند که اصلا این گوز یک لطف ازلی بود و پول می گیرند تا در فضیلت این «گوز ها» و «گوزو ها» نطق کنند...

پس تعجب نکنید که در این سرزمین ها گوزیدن و ریدن نه تنها عیب نباشد بلکه فضیلت هم محسوب می شود! کما اینکه همه مسئولین ما از این جهت صاحب فضیلت اند.

سعیدطوسی برای اربعین رفته کربلا
میگن دوطفلان مسلم شبانه باموتور فرار کردن ترکیه!






المپیک آخوندها آغاز شد!

شنا در بیت المال،
سوارکاری بر ملت،
پرش از مالیات،
صیغه نوردی،
پرتاب فتوا،
دوی صدمتربین مساجد،
فیگور روی منبر،
خوردن لوبیا و نگهداشتن وضو!!

بازهم خرداد رسید و رحلت جانگداز رهبر انقلاب را یاداوری کرد....

در آستانه رحلت جانسوزش همگی در ۱٤ خرداد روز چهارشنبه با آرمانهای حضرتش تجدید بیعت خواهیم کرد و با دلی شکسته و کوله باری از عشق به اتفاق راهی شمال خواهیم شد.

باشد که آب دریا مرهمی باشد بر جگر سوخته مان!

با هر نیتی در عزاداری ها شرکت میکنید!!
لطفاً ظروف یک بار مصرف رو داخل سطل زباله بندازید!
رفتگر محله شما جزو لشگریان یزید نبود؟!!

. حاجی چیست؟

کسی که خدا رو هفت مرتبه دور میزنه (که برسه به بنده خدا)

آخوند چیست؟

نوعی قارچ سمی با کلاهک سفید وساقه قهوای که در قم میروید!!



لاته می‌ره روضه می‌خونه تموم که می‌شه از آخونده می‌پرسه چطور بود؟ آخونده می‌گه به شش نکته توجه نداشتی:

۱. یزید ظالم بود نه ک.. کش.
۲. «حر» به یزید پشت کرد، ...یر نزد.
۳. هفتاد و دو تن شهید شدند نه اینکه بگا رفتند.
٤. روز عا شورا هوا گرم بود نه تخمی.
٥. حضرت زین العابدین بیمار بود ... نه کون گشاد.
٦. هفتاد و دو تن عاشق امام بودن ... کس خل نبودن.







آدرس دادن توی خارج از ایران:
خیابان ۴۵ شماره ۱۲۰, منزل دیوید هاوارد.
آدرس دادن توی ایران:
بزرگراه آیت اله صدر عاملی -خیابان حر ابن یزید ریاحی – نرسیده به فلکه انصارالمجاهدین انقلاب اسلامی- روبروی موسسه مالی و اعتباری قوامین – جنب مسجد و حسینیه بلال حبشی – کوچه شهید صیف الدین خواجه انصاری – جنب سوپرمارکت ستاره گستران شرق – بن بست هشتم – پلاک۱+۱۲-طبقه چهارم جنوبی، منزل حاج کمال الدین عین آبادی مستوفی زادگان اردبیلی!
.....
حس میکنی وسط عربستان سعودی هستی!!



آمار جمعیت بهشت و جهنم خیلی جالبه!

٦ میلیارد جمعیت جهان هست که به جز ایران
همشون...بی حجابن!
دیسکو میرن!
کنسرت میرن!
میرقصن!
اینا که تکلیفشون معلومه، مستقیم میرن جهنم!
میمونه ۷۰ میلیون ایرانی که ۹۵ درصدشون جهنمی هستند، چون...یا ماهواره دارن به نامحرم نگاه کردن،
یا آهنگ مستحجن گوش دادن!
یا پاسور بازی کردن!
یا مشروب خوردن!
یا وام بانکی گرفتن ربا دادن!
یا با نظام مخالفن که میفرمایند مخالفت با نظام اسلامی مخالفت با اسلام هست!
یا فتنه گر هستند!
یا پارتی مختلط رفتن!
یا دوست دختر و دوست پسر داشتن!
یا نماز نخوندن و روزه نگرفتن!
یا تو پارک آب و آتش آب بازی کردن!
یا قصد بر اندازی نظامو داشتن!
یا خس و خاشاک هستن!
و یا زبونم لال زبونم لال، به مسولین مملکت جسارتی کردن!
و هزار تا پای دیگه....
پس کل جمعیت بهشت میشه...
۳۵۰ هزار نفر از مدیران و مسؤلان جمهوری اسلامی!
جمعیت جهنمی ها هم پنج میلیارد و نهصد و نود و نه میلیون و ششصد و پنجاه هزار نفر دقیق!

اسلام معجزه می کند!
باآن می توان دروغ راتقیه!
دزدی و غارت را غنیمت!
شکنجه را تعزیر!
فاحشگی را صیغه!
و تجاوز به کودکان
را نکاح! نامید.

شعر سه محمود

سه محمود بر خاک ما تاختند
به تخریب این خاک پرداختند

یکی غزنوی بود و بیدادگر
که نی با خدا بود و نی با بشر

دوم بود افغان و مرگ آفرین
که سرها برید از یسار و یمین

سوم بود بوزینه ی گرمسار
که ماندیم از کار او شرمسار

خدایا به حق ارس رودها
رهامان کن از شر محمودها...

ولی غزنوی جرم جبران نمود
به آبادی ملک ایران فزود

که فردوسی از او شکوفا شدی
زکارش به میهن چه غوغا شدی

وافغان به ایران وفادار شد
بعهدش بس آبادی وکار شد

رهانید کشور زسلطان حسین
صفاهان و تبریز و حتی خمین

ولی عنتر گرمساری زشت
زخودغیر دزدی وزشتی نهشت

خزانه بتاراج بردی چنان
که فقرش گرفتی کران تا کران

دروغ و فساد و رش واختلاس
چنان گسترانید بی اقتباس

بتاریخ کس را نباشد بدیل
که در اوج مکنت خفیف ذلیل

کجا برده هفتصد هزاران هزار
برآورده از ملت خود دمار

تجارت وصنعت ز او ناتوان
وفریاد مردم برفت آسمان

نظام ونسق را بهم بردرید
بدزدید ودرکنج عزلت خزید

چو موشی به سوراخ پر دانه شد
زکارش جهان مات وحیرانه شد

بتاریخ ما لکه ی ننگ بود
که تخریب او بدتر از جنگ بود

داوود کیاقاسمی

رفتیم بلیط آمریکا بگیریم، دختره میگه سفرتون سیاحتیه؟
گفتم: نه عزیزم، زیارتیه، میخوایم بریم امامزاده سید ریچارد و بی بی آنجلینا خاتون!!

روزی امام جمعه شهری بیمار گشت. حکیمی را بر سر بالین وی آوردند حکیم گفت: داروی وی ۱۰ مورچه نر است که باید ناشتا میل نماید! جارچیان در شهر بانگ زدند، هر کس۱۰ تا مورچه نر بیاورد ۱۰۰ سکه طلا پاداش میگیرد. بهلول ۱۰ تا مورچه آورد!
از او پرسیدند از کجا فهمیدی مورچه ها نرهستند؟
بهلول گفت: رفتم در لونه مورچه ها گفتم امام جمعه مریضه هر کدام گفتند به تخمم، گرفتمشان!!







حکمت های نهفته در کله پاچه!

...سفره ای گسترانیده و کله پاچه ای بیاوردند، سلطان فرمودند: در این کله پاچه اندرزها نهفته است. سپس لقمه نانی برداشت و یک راست مغز کله را تناول نمود، سپس گفت: «اگر می خواهید حکومتی جاودان داشته باشید، سعی کنید جامعه را از «مغز» تهی کنید.»

سپس «زبان» کله پاچه را نوش جان و فرمود: «اگر می خواهید بر مردم حکمرانی کنید «زبان جامعه را کوتاه و ساکت کنید.»

سپس چشم ها و بناگوش کله پاچه را همچون قبل برکشید و فرمود: «برای این که ملتی را کنترل کنید، بر چشم ها و گوش ها مسلط شوید و اجازه ندهید مردم زیاد ببینند و زیاد بشنوند.» وزیر اعظم عرض کرد: پادشاها! قربانت بروم حکمت ها بسیار حکیمانه بودند، اما جواب روده کوچک مان را چه بدهیم؟ ذات ملوکانه در حالی که دست خود را بر سبیل های خود می کشید، با ابروان خود اشاره ای به «پاچه» انداختند و فرمودند:

«شما «پاچه» را بخورید و «پاچه خواری» را در جامعه رواج دهید تا حکومتمان مستدام بماند...»

❦

در راهرو بیمارستان چند کشور جهان جملات زیبایی به چشم میخورد:

۱ .آمریکا؛ بهتر از گذشته باز خواهی گشت

۲. هلند؛ با نیروی علم به جنگ درد آمدیم، پس نگران نباش هموطن

۳ .انگلیس؛ شغل ما آبروی ماست و هدف ما درمان توست

۴ .ایران؛ هر گونه توهین به کادر بیمارستان، هشتاد ضربه شلاق و سه سال زندان مجازات دارد به همراه جریمه نقدی!!!



❦

از آخوندی پرسیدند حاج آقا اینکه میگن در بهشت شراب هست درسته؟ آخونده گفت بله که درسته شراب هایی هست که این چنین و آن چنانه و کلی در باره شراب های بهشتی تبلیغ کرد، طرف پرسید حاج آقا این شراب ها آدمو مست هم میکنه؟ کفت نه پسرم، پرسید پس برای چی میخورن، آخونده کمی فکر میکنه و میگه، به خاطرآنتی اکسیدانش میخورن!!

❦

یک سوال فنی دارم؟

تا حالا کسی رو دیوار اعلامیه یک آخوند دیده که مرده باشه؟ یعنی کجا میرن ؟

❦

ناز شست این اشـــلام....

دانشگاه ها را بسته فرهنگ را تعطیل و سنت را نابود کرده اند ولی بساط هرجا باشی فراهم است.

انگلیسی ها سالها در چین سوخته تریاک را گرفتند تریاک سالم مجانی دادند.

ولی حالا آخوند ناکس تر است بابتش پول هم میگیرد.

اگر از ابوابجمعی خودشان نباشی «اعدام» می کند!

انرژی هسته‌ای حق مُشلم ماشـــــت!!

چه تو کربلا بمب بذارن چه تو یه دیسکو توی تایلند... در هر صورت نیمی از کشته ها ایرانی اند. به این میگن «ملت همیشه در صحنه»!!

پیغام یکی از دوستام از جهنم...هر کاری دلتون می خواد بکنید. جا نداره ما رو دیوار نشستیم!
این احساسی که مردم این دنیا نسبت به امام زمان دارن!!

به شیخی گفتند اگر کسی درحالت مستی بمیرد و در دوزخ مست بماند و در روز محشر مست حاضرشود و در پرسش اعمالش مست باشدچه میشود؟ اشک از چشمان شیخ جاری شد و گفت به خدای احد و واحد، آن عرق حرف ندارد، ازکجا خریدید؟

خلبان توسط میکروفن به مسافرین خوشامد میگفت. ناگهان فریاد زد: یا ابالفضل. سکوت مرگباری هواپیما را فرا گرفت. بعد از چند لحظه، خلبان گفت: مسافرین عزیز پوزش میطلبم مهماندار قهوه داغ را روی شلوارم ریخت شلوارم کثیف شد. غضنفر از ته هواپیما فریاد زد: ریدم به قبر پدرت! بیا ببین چه بلایی سرشلوارهای ما اومد!

پیرزنه به بسیجیه میگه: ننه ازدواج کردی؟
بسیجیه با بد اخلاقی میگه: نه!
پیرزنه میگه: آفرین ننه، ازدواج نکن بذار نسلتون منقرض شه به حق علی!!

یکی از دوستام که خیلی مذهبیه میگفت: پیامبر ساده زیست بود، شیر بز میخورد...
انگار ردبول و دلستر هم توی منو بوده ولی نمی خورده!!

این که میگویند زن حجاب داشته باشد که مرد به گناه نیافتد مثل این است که بگویند: آفتاب نتابد که بستنی هامان آب نشود!!

سیمین دانشور



متلك های مورد تایید وزارت ارشاد به دخترها

خوشگله نمازتو خوندی؟
روزه هاتو بگیرم برات؟
وقت داری بریم مسجد؟
خواهرم صورتت چقدر نورانیه! شهیدتم!
شمارتو بده نماز صبح بیدارت کنم

کشف جدید
آدم و حوا ایرانی بودند....

ایرانی بودن آدم وحوا اثبات شد: روزی مریدی پرسید یا شیخ، آیا در باب ملیت حضرت آدم و حوا، تفحص گشته؟ برخی آنان را انگلیسی و برخی فرانسوی میدانند؟! شیخ گفت: وقتی که نه لباسی برای پوشیدن و نه خانه ای برای سُکنی داشته اند و تنها آذوقه آنان یک سیب بوده که خوردن آن هم «حرام» محسوب میشده و با این همه مصیبت باز هم فکر میکردند در «بهشت» ساکن هستند، بطور قطع الیقین «ایرانی» بوده اند!!

قرائتی گفته من نمیدونم فلسفه کروات چیه؟ نه گرم میکنه آدمو نه سرد .
یکی نیست بگه: عمامه روی سرت چیه؟؟هسته اتم میشکافی باهاش؟ لونه گنجشک درست کردین؟ یا زاپاسه ماشینه؟
تازه همچین هم سفت بستین که قرن هاست خون به مغزتون نمیرسه!!

شیخی پای منبر در مورد حلال و حرام صحبت میکرد و می گفت: روزی سه تا دزد به خونه یک تاجر دینداری زدند و کلی پول و سکه رو روی خر صاحبخونه گذاشتن و زدن بیرون! تو مسیر دوتاشون دسیسه چیدن که سومی رو بکشن تا سهمشون بیشتر بشه و همین کارو هم کردن!! بعدش آب و غذایی خوردن و باز راه افتادن که یه دفعه یکیشون خنجر کشید و رفیق دومیش رو هم کشت!!شب که شد دزد آخر دلدرد شدیدی گرفت و بر اثر سمی که شریک قبلیش در غذایش ریخته بود، مُرد! الاغ که تنها مانده بود، راه صاحبخونه را در پیش گرفت و بهمراه مال به خانه تاجر دیندار برگشت...

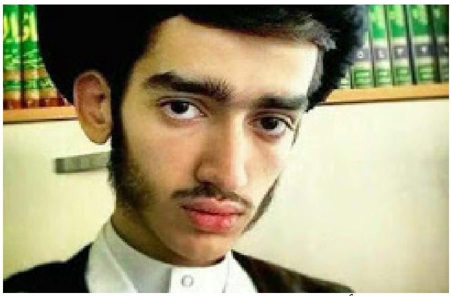
این یعنی مال حلال به صاحبش برمیگردد!

مردم پای منبر صلواتی بلند فرستادند که، معتادی بلند شد و گفت: ای شیخ! تمام دزدا که مردند، پس جریان رو کی واستون تعریف کرده!؟؟ خره؟!

بهشت اونقدام که میگن خوب نیست ها!

فکر کن این همه ائمه اطهار دور تا دورت نشستن!

اصن روت نمیشه پاتو دراز کنی! ...والا!!



آخوند کال و نارس دیده بودید؟





آستانه تحریک پذیری مردان در اسلام

مرد مسلمان با موی زن تحریک می شود

مرد مسلمان با بوی زن تحریک می شود

مرد مسلمان با صدای زن تحریک می شود

مرد مسلمان با مچ پای زن تحریک می شود

مرد مسلمان با نگاه زن تحریک می شود

مرد مسلمان با راه رفتن زن تحریک می شود

مرد مسلمان از رنگِ لباس زن تحریک می شود

مرد مسلمان با آدامس جویدن و غذا خوردن زن تحریک می شود

مردان مسلمان موجوداتی دایم التحریک هستند و کلا مرد مسلمان مردی است که همیشه در وضعیت تحریک است!!



تاسیس دانشکده اختلاس و علوم اختلاسی

دانشکده اختلاس و علوم اختلاسی در جهت تربیت نیروی انسانی متخصص و به منظور انتقال تجربیات ارزنده اساتید اختلاس به نسل جوان، قرار است از مهرماه آینده در مقاطع کاردانی کارشناسی کارشناسی ارشد و دکترا در رشته های زیر دانشجو بپذیرد:

اختلاس بانکی، صنعتی، اختلاس، مدیریت اختلاسی، علوم اختلاسی، اختلاس انسانی، اختلاس نرم، اختلاس سخت، اختلاسپروری، مهندسی اختلاس، اختلاس درمانی و ....

لازم به ذکر است گذراندن واحدهای زیر برای تمام مقاطع الزامی است:

- اختلاس اسلامی و ریشه های آن
- اخلاق اختلاسی
- اختلاس خرد
- اختلاس کلان

اساتید این دانشکده را گروهی از مختلسین با تجربه نظیر:

* دکتر محمد رضا رحیمی: معاون اول پاکدست ترین دولت جمهوری اسلامی و متخصص در اختلاس مجلسی و اختلاس بیمه

* سردار پهلوان: دارای بورد تخصصی در زمینه اختلاس زمین

* جناب خاوری: (استاد مدعو از کانادا) متخصص در اختلاس بانکی

* بابک زنجانی: دارای فلو شیپ و برد تخصصی در انواع اختلاس

* جناب جهرمی: اختلاسیار در امور بانکی

تشکیل میدهن!!

دخترا وقتی دوستاشون صداشون میکنن:

پارمیس، هلمیدا، سیسی، پارمیدا، شاپرک، نانا ....

حالا سر کلاس موقع حضور غیاب استاد:

طاهره، ام کلثوم، ام البنین، زکیه سادات، عظیمه، خیرالنساء، چلسومه، صلَباط!!



مردی از دیوانه‌ای پرسید:
اسم اعظم خدا را می‌دانی؟
دیوانه گفت:
نام اعظم خدا «نان» است،
اما این را جایی نمی‌توان گفت!
مرد گفت: نادان شرم کن،
چگونه نام اعظم خدا نان است؟
دیوانه گفت: در مدتی که قحطی نیشابور چهل شبانه‌روز طول کشید، من می‌گشتم، دیگر نه هیچ‌جایی صدای اذان شنیدم و نه درب هیچ مسجدی را باز دیدم، از آنجا بود که دانستم نام اعظم خدا و بنیاد دین و مایه اتحاد مردم نان است!

مصیبت نامه/ عطار نیشابوری

یارو تو سفر حج نماز نمیخوند، بهش میگن چرا نمیخونی؟ گفت: اون موقع که پول ریختیم به حساب به ما گفتن همه چیز با خود کاروانه!!

الان تازه میفهمیم که اصحاب کهف چه حالی داشتن وقتی بیدارشدن دیدن پولشون دیگه ارزش نداره، فقط فرقش اینه که اونا بعد از سیصد سال بیدار شدن ولی ما هر روز صبح که بیدار میشیم این حس بهمون دست میده!!



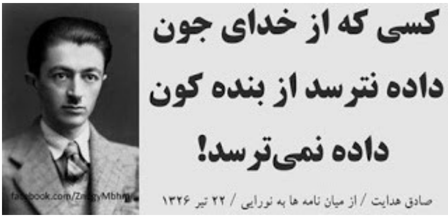
لره زنگ میزنه پلیس میگه: من توی جاده یه مارمولکو زیرگرفتم مرده چیکارکنم؟ ماموره خندش میگیره میگه: بکشیدش کنارجاده و به حرکتتون ادامه بدید. لره میگه: خب عبا وعمامه شو چیکار کنم!!

قبلاً خانمها می گفتند دکتر محرم آدمه.
بعد گفتن روحانی مسجد محرمه.
بعدش کم کم عکاس و فیلمبردار و عاقد و پسرخاله و برادر شوهر و شوهر خواهر و همکار و رئیس هم محرم شدن!! الان که فقط موقع نماز چادر می پوشند ظاهراً فقط خدا نامحرمه!!

غضنفر توی بهشت عطسه میکنه فورأ یه حوری ظاهرمیشه، میگه اسم من عطسه است طبق قانون بهشت هر وقت عطسه کنی میتونی منو بکنی! غضنفر حال میکنه، کارش که تموم میشه میگوزه، یهو یه غول میاد میگه اسم من گوزه، چون گوزیدی قانوناً باید بکنمت، غضنفر با گریه میگه خدایا منو ببر جهنم!
میگن چرا؟
میگه: من شاید ماهی یه بار عطسه کنم ولی روزی حداقل ده بار میگوزم!

آخونده تو اتوبوس کنار راننده میشینه، شوخیش گل میکنه، میگه:
شما که شب و روز تو جاده اید، از کجا میدونید بچه تون از خودتونه؟
رانندهه یه نگاهی میندازه به آخونده،میگه:
يكي دوسال صبر میکنیم، اگه شبیه خودمون شد بزرگش میکنیم، اگه نشد میفرستیمش حوزه آخوند شه!!





تفاوت معجزه اسلام بین فارس و عرب
اتومبیل لامبورگینی و اسلام

مردی شیخ را گفت: شیخنا، هزاران سال پیش عرب دختران را زنده بگور می کرد!
الان هم که حق رای و رانندگی به دختران نمی دهد که همانا زنده بگوری است!
این اعراب که هنوز جاهل هستند، پس بگو اسلام چه سودی داشت؟
شیخ گفت: اسلام کاری کرد که پیرزن عجم (فارس) گاو خود را بفروشد و ملتمس ویزای ما شود تا پول خود خرج مکه کند،
و مرد عرب از شترسواری و چادر نشینی به لامبورگینی و برج نشینی برسد واین معجزه اسلام است!!
مریدان چون سخن شیخ شنیدند، از مسرت رمیدندی وجامه دریدندی و یاهو کنان در علفزار چریدندی تا مردندی!!

پیر زنه از مکه میاد تو ساکش سه تا شیشه مشروب بوده!
یارو میگه اینا چیه حاج خانوم؟
میگه ننه من که پایه درست و حسابی برا طواف ندارم!
دو تا پیک میزدم کعبه خودش میچرخید

دو تا قمی با هم ازدواج می کنن اسم بچه شونو میذارن قمقمه!!

از یارو میـــپرسن برادرت چی کاره است؟
خجالت میکشه بگه آخونده میگه والا، کمربند مشکی قرآن داره ولی اوسکوله میبنده به سرش!!

حکایت میخانه دار و امام جماعت

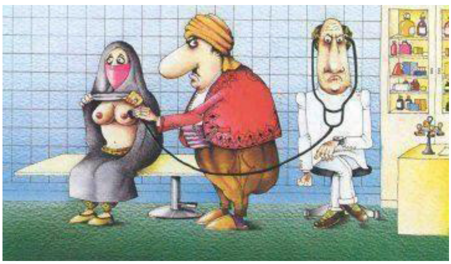
مسجدی کنار مشروب فروشی قرار داشت و امام جماعت آن مسجد در خطبه هایش هر روز دعا می کرد خداوندا زلزله ای بفرست تا این میخانه ویران شود.

روزی زلزله آمد و دیوار مسجد روی میخانه فرو ریخت و میخانه ویران شد. صاحب میخانه نزد امام جماعت رفت و گفت تو دعا کردی میخانه من ویران شود، پس باید خسارتش را بدهی! امام جماعت گفت مگر دیوانه شدی! مگر می شود با دعای من زلزله بیاید و میخانه ات خراب شود! پس به نزد قاضی رفتند.
قاضی با شنیدن ماجرا گفت: درعجبم که صاحب میخانه به خدای تو ایمان دارد، ولی تو که امام جماعت هستی به خدای خود ایمان نداری!!

از یک مشهدی پرسیدن با کدوم عبادت بیشتر حال می کنی؟
گفت: نماز میت. پرسیدن چرا؟
گفت: وضو که نمخه،
رکوع و سجده هم که ندره،
صفشم که خرتوخره!
کفشاتم در نمییری گم نمره،
آخرشم نهار مدن،
ازی بیتر چی مخی؟!

باز هم غضنفر و باز هم خلاقیت! سوالی که مغز تمام جهان را پریشان کرده: «چه کسی حضرت آدم را ختنه کرد»؟!

اگر تاجایی از منزل دور شوید که دیگر نتوانید به وایرلس منزلتان وصل شوید مسافر محسوب میشوید و روزه برشما واجب نیست!!





بدون شرح!

روزی شیخ زن همسایه را بدید، و او را خوشش آمد. بدو فرمود: روزی خلوت به خانه ما بیا تا ببینم تو شیرین تری یا زن خودم. زن همسایه که زیرک بود او را گفت:
برو از شوهرم بپرس که طعم هر دو را چشیده!
و دهن شیخ سرویس شد و لالمونی گرفت مرتیکه هیز...

از غضنفر میپرسند «میتونی یک پیامبر زن نام ببری؟»، طرف یکمی فکر میکنه، میگه، بله، پیامبر اکرم!!

یه دختره داشته توی حمام دوش میگرفته ناگهان برق میره. دختره میترسه میگه یا امام حجت ابن الحسن العسگری. ناگهان امام ظهور میکنه، میگه عزیزم اینجور موقع ها میتونی من رو مهدی جون صدا کنی!!

شیخه درحین قنوت، دختری از جلوش ردمیشه شیخه میگه: ربنا قشنگنا، شلوارشم چه تنگنا، کمرشم باریکنا، اندامشم فابریکنا، ربنا نصیبنا، عجب چیزعجیبنا، آید اگر به چنگنا، اووووووووووف ...الله اکبر!!

اسامی سران ایران به زبان چینی

ریش چون بز = مکارم
جیب چون بانك = رفسنجانی
او چون تانك = فیروز آبادي
تیپ چون گوه = احمدی نژاد
این اون آن = برادران لاریجانی
هی زر زر = حسن روحانی!!

شعری از شاهکار بینش پژوه

دید شیخی دختری زیبا و حالش شد خراب
بند تنبان شلش طرحی پلید افکار کرد

در پی دختر فتاد و راه را بر او ببست
دست بر تسبیح برد و اینچنین گفتار کرد

گفت گیسوی تو بیرون است از محدوده اش
گفت شیخا! هیز چشمی، بایدد افسار کرد

گفت چادر زینت زن، موجبات پاکی است!
گفت پاکی را نشاید، چاره با چلوار کرد!

گفت من فرمان به کشور میدهم! آنگاه تو؟!
گفت باید گریه بر آن کشور بیمار کرد.

گفت مهرت چند دختر، صیغه فرمان خداست!
گفت سگ ترجیح دارد بر تو تا دیدار کرد

گفت در زیر عبایم جای تو امن است و گرم
گفت باید برعبای چون توئی ادرار کرد

گفت فرمان میدهم تا سنگسارانت کنند
گفت باید مرد، تا این خلق را بیدار کرد

گفت جای خواهرم هستی تو بدخلقی مکن
گفت تو با خواهرت هم صیغه را اصرار کرد؟

گفت شیخا جملگی تان را نه از گردن، کم است
باید از ماتحتتان بر چوبه های دار کرد!!

غضنفر زنگ میزنه قم میگه برای روستای ما آخوند بفرستید؛ میگن یکی فرستادیم چی شد؟ غضنفر میگه اونو کشتیم امامزاده درست کردیم !!

تو مصاحبه گزینش ارغضنفر میپرسن در قرآن از حضرت هود چه مطلبی آمده؟
میگه دقیقا به یاد نمیارم ولی فکر کنم ایشون قدرت مکش بالایی داشتن!!



از یک عراقی سوال کردن اوضاع عراق چطوره؟
گفت: والا اوضاع خیلی خرابه!
دشداشه میپوشی کردها میکشنت!
چفیه قرمز میپوشی شیعه ها میکشنت!
عمامه میذاری سنی ها میکشنت!
شلوار لی بپوشی داعشی ها میکشنت!
هیچی نپوشی پشه هامیکشنت...!!

شخصی در میوه فروشی چشمش به خربزهای تَرَک خوردهٔ افتاد و انگشت خود را در ترک خربزه فرو کرد! آخوندی که همانجا ایستادهٔ بود، به اقتضای طبع فضول با تندی گفت: اگر من انگشت در پشت شما کنم ناراحت نمیشوید؟ !شخص گفت: اگر به قصد چشیدن باشد، خیر، اشکالی ندارد!!

نمیدونم چه صیغه‌ایه تا میای توبه کنی موقعیت یه گناه تپل فراهم میشه!!






با یکی از دوستانم صندلی جلوی تاکسی نشسته بودیم و صندلی عقب کنار در یه آخوند چاق و گنده و مسن و گردن کلفت نشسته بود که تاکسی با شنیدن « ولیعصر « جلوی پای یه خانم سانتی مانتال ! متوقف شد ! در باز شد و ظاهرا چند لحظه ای طول کشید که آخوند گنده خودش رو جابجا کنه ! و شاید هم عمدا جای کمی واسه نشستن خانم باقی گذاشته بود! که یه دفعه خانم با صدای بلند گفت: هی .... حاجی بکش کنار بینیم این کون رو!! ما شکه شدیم ! و به سختی جلو خودمون رو گرفتیم که از خنده نترکیم !

چند دقیقه ای نگذشته بود که حاج آقا، هوس امر به معروف و نهی از منکر به سرش زد و خطاب به خانم گفت: خواهر محترم! گمان نمیکنید بهتر بود حداقل در حضور دیگران از واژه بهتر و مناسب تری استفاده میکردید ؟!

خانم بی درنگ جواب داد: واژه مناسب تر یعنی چی؟! خوب کون، کونه دیگه حاجی! تخت طاوس نیست که بگم مطهری! فقط یادمه که با دوستم سینه خیز از تاکسی پیاده شدیم!!

دکتره واسه پیرزنه ۳۰ تا شیاف نوشت !

.پیرزنه گفت: پسرم شما جز رزمندگان بسیجی دفاع مقدس بودین؟

دکتر با شادی گفت: بله! شما از کجا فهمیدین؟

پیرزن گفت: از اونجا که کونِ منو با خشابِ کلاشینکف اشتباه گرفتین!!

حضرت آدم یه روز بعد از اینکه دوش گرفت متوجه شد برگش نیست. داد زد، حوا باز ناهار دلمه درست کردی؟!!

روی دیواری نوشته بود: اگر بی‌حجابی تمدن است، حیوانات متمدن‌ترند.

رندی زیرش نوشته بود: اگر ریش نشان اسلام است، بزغاله هم حجت الاسلام است!!

حکایت روستائی فقیر و آخوند

«روستایی فقیری که از تنگدستی و سختی معیشت جانش به لب رسیده بود، نزد آخوند ده رفت و گفت: آملا، فشار زندگی آنقدر مرا در تنگنا قرار داده که به فکر خودکشی افتاده ام. از روی زن و بچه هایم خجالت می کشم، زیرا حتی قادر به تامین نان خالی برای آنان نیستم. با زن، شش فرزند قد و نیم قد، مادر و خواهرم در یک اتاق کوچک مخروبه زندگی می کنیم، که با هر نم باران آب به داخل آن چکه می کند. این اتاق آنقدر کوچک است که شب وقتی چسبیده به هم در آن می خوابیم، پای یکی دو نفرمان از درگاه بیرون می ماند. دیگر ادامه این وضع برایم قابل تحمل نیست... پیش تو، که مقرب درگاه خدا هستی، آمده ام تا نزد او شفاعت کنی که گشایشی در وضع من و خانواده ام حاصل شود.

آخوند پرسید: از مال دنیا چه داری؟

روستایی گفت: همه دار و ندارم یک گاو، یک خر، دو بز، سه گوسفند، چهار مرغ و یک خروس است. آخوند گفت: به یک شرط به تو کمک می کنم و آن این است که قول بدهی هرچه گفتم انجام بدهی. روستایی که چاره ای نداشت، ناگزیر شرط را پذیرفت و قول داد.

آخوند گفت: امشب وقتی خواستید بخوابید باید گاو را هم به داخل اتاق ببری. روستایی برآشفت که: آملا، من به تو گفتم که اتاق آنقدر کوچک است که حتی من و خانواده ام نیز در آن جا نمی گیریم. تو چگونه می خواهی که گاو را هم به اتاق ببرم؟!

آخوند گفت: فراموش نکن که قول داده ای هر چه گفتم انجام دهی وگرنه نباید از من انتظار کمک داشته باشی.

صبح روز بعد، روستایی پریشان و نزار نزد آخوند رفت و گفت: دیشب هیچ یک از ما نتوانستیم بخوابیم. سر و صدا و لگد اندازی گاو خواب را به چشم همه ما حرام کرد.

آخوند یکبار دیگر قول روستایی را به او یادآوری کرد و گفت: امشب علاوه بر گاو، باید خر را نیز به داخل اتاق ببری.

چند روز به این ترتیب گذشت و هر بار که روستایی برای شکایت از وضع خود نزد آخوند می رفت، او دستور می داد که یکی دیگر از حیوانات را نیز به داخل اتاق ببرد تا این که همه حیوانات هم خانه روستایی و خانواده اش شدند! روز آخر روستایی با چشمانی گود افتاده، سراپای زخمی و لباس پاره نزد آخوند رفت و گفت که واقعا ادامه این وضع برایش امکان پذیر نیست!

آخوند دستی به ریش خود کشید و گفت: دوره سختی ها به پایان رسیده و به زودی گشایشی که می خواستی حاصل خواهد شد. پس از آن به روستایی گفت که شب گاو را از اتاق بیرون بگذارد!

ماجرا در جهت معکوس تکرار شد و هر روز که روستایی نزد آخوند می رفت، این یک به او می گفت که یکی دیگر از حیوانات را از اتاق خارج کند تا این که آخرین حیوان، خروس نیز بیرون گذاشته شد.

روز بعد وقتی روستایی نزد آخوند رفت، آخوند از وضع او سئوال کرد و روستایی گفت: خدا عمرت را دراز کند آملا، پس از مدتها، دیشب خواب راحتی کردیم. به راستی نمی دانم به چه زبانی از تو تشکر کنم. آه که چه راحت شدیم»!!



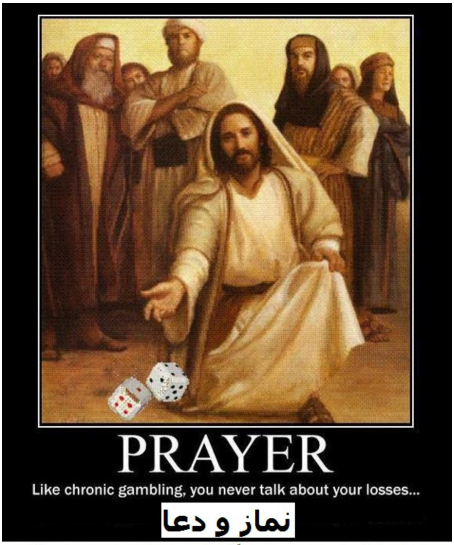


دختره رو گشت ارشاد به جرم بد حجابی میگیره. پدر و مادرش میرن برای ضمانت. افسره برای تحقیر به پدر پیر دختره میگه: حاجی، چطور میشه خانومت اینقدر با حجاب هستش ولی دختر تون ول؟!حاجی جواب میده: زنم تربیت زمان شاه و دخترم حاصل تربیت جمهوری اسلامی هستش!

شیخ ما فرمود: «اقتصاد مال خر است». بنابراین اقتصاد مقاومتی در یک کلام می‌شود «مقاومت خرکی» و اقدام و عملش هم می‌شود «جفتک پرانی»

غضنفر خفاش میبینه میخنده میگن چرا میخندی؟ میگه تاحالا موش چادری ندیده بودم!!





مثل یک قمار باز مضمن، هیچگاه راجع به باختن صحبت نمیکنی

شخصی را بجرم تجاوز به ۶۰ زن مختلف دستگیر کردن و متوجه شدند که آدم مومن و نماز خوان و روزه بگیری است. بهش گفتن چرا دست به این کار زدی گفت موقعی که روزه گرفته بودم دیگه نتوانستم دوام بیاورم و روزه خود را شکستم و بعد برخورد کردم به روایتی که نوشته بود برای جبران آن باید ۶۰ نفر را سیر بکنی!!

یه آخوندی را که سه نفر بقصد کشت زده بودن بردن کلانتری. اولی را گفتند تو چرا او را کتک زدی بهانه آورد که او را اشتباهی بجای کس دیگری زده. دومی گفت که اصلا او را کتک نزده فقط قصد جدا کردن آن دو داشته. سومی که لر بود گفت من فکر کردم انقلاب شده!!

استاد خارجیم ازم پرسید: شما تو ایران چایی بیشتر می‌خورید یا قهوه؟
گفتم: چایی بیشتر می‌خوریم ولی یه کتاب در مورد طرز تهیهٔ قهوه تو کشورمون داریم که ٤ جلده هر جلدش به چه کلفتی برق از سه فازش پرید گفت: وَوو! اسم کتابش چیه؟
گفتم: اصول کافی!!

تبلیغات حجاب به زبان آخوند ها

ای بی غیرت که فقط به فکر روکش موبایلت هستی؛ آیا دکمه های گوشی ات مهمتر است یا دکمه های همسرت؟!

شکلات زیادی شیرین است، اگر پوسته اش را در بیاوریم دورش مگس جمع میشود؛ خواهرم تو خودت قند و نباتی، شکلاتی، آبنباتی...

برنج و لپه ی دلمه خوشمزه ترند، زیرا که خود را در برگ مو پیچیده اند؛ خواهرم دلمه باش نه کوفته!

ای برادر! روی ماشینت را برزنت میکشی تا خط نیفتد، همسرت را نگاه نامحرمان خط خطی کرد...

درِ کنسرو ماهی یک روز باز بماند، از درون میگندد؛ خواهرم درت را بگذار!

برادر! دور ساندویچت کاغذ میپیچی تا دستمالی نشود و میکروب آلوده اش نکند؛ همسرت ساندویچ توست...

خانم مومنی از دنیا میره بعد چند روز میاد به خواب دخترش، دختره ازش میپرسه از اون دنیا چه خبر؟؟
میگه یه عمر بدون گناه زندگی کردیم اینجا شدیم حوری بهشتی فرصت نمیکنیم شرتمونو بالا بکشیم.
لشکر ذوالفقار تموم میشه تیپ محمد رسول الله میاد.
اونا میرن سپاه انصار میاد. آخر شبم لشکر ۲۸ قزوین میاد!!



با طنابی کنندت آویزان!

من شنیدم که خانه‌ی ملا
چکه می‌کرد موقع باران

سقف سوراخ بود از دو سه جا
هم خلا هم اتاق هم دالان

تا کند بام خانه را تعمیر
روزی از روزهای تابستان

بر خرش بار کرد ابزارش
ماله و بیل و ماسه و سیمان

خر قدم روی راه پله گذاشت
رفت تا بام راحت و آسان

لیک هنگام بازگشت از بام
ترس شد چیره بر خر حیران

هرچه ملا کشید افسارش
هیچ از جای خود نخورد تکان

چوب و شلاق زد، نشد که نشد
عاقبت خسته و عرق ریزان

خر رها کرد و خود به تنهایی
رفت پایین ناسزا گویان

آخر این نکته را نمی‌دانست
شیخ بی مغز ابله نادان

که خر از پله می‌رود بالا
لیک پایین نمی‌رود حیوان

الغرض، شد غروب و ملا رفت
سوی مسجد پیاده بهر اذان

بشنو از خر، همین که تنها شد
خوش به حالش شد و گشود دهان

عرعری کرد از ته سینه
عرّ شکرانه ای به رسم خران

نه کسی که نهد بر او باری
نه کسی که دهد بر او فرمان

بعد از آن هم به جفتک اندازی
چون کاتای کاراته‌ی شوتوکان

خیز از این سوی بام تا آن ور
دست افشان و دم و سم کوبان

کرده افسار خود رها یک سو
سوی دیگر رها جل و پالان

آن قدر جست و خیز و جفتک زد
تا فرو ریخت سقف آن ایوان

خانه آوار و خر سقط، یعنی
آیه‌ی کل من علیها فان

این حدیث از برای آن گفتم
تا کنم این نتیجه را اعلان

خر اگر بر بلند بنشانی
یا به بالا دهیش جا و مکان

هم خودش را دهد به باد فنا
هم کند خانه‌ی تو را ویران

هالو آخر به جرم این اشعار
با طنابی کنندت آویزان!!

محمدرضا عالی پیام - هالو





از کرامات شیخ خامنه ای

روزی مریدان شیخ را گفتند: دختران ما در امارات خرید و فروش میشوند! شیخ فرمود: ملالی نیست... شیوخ آنجا برادران مایند و تجارت با آنان حلال!
مریدان گفتند: سن فحشا به دوازده سال رسید!!
شیخ فرمود: خیالی نیست... سن تکلیف نه سال است!
مریدان گفتند: فقرا کلیه هاشان تمام شد، قلبها را می فروشند!! شیخ فرمود: اشکالی نیست... فقط ایمانشان را نفروشند! مریدان گفتند: جوانان غرق اعتیاد و افیون و اکس شده اند! شیخ فرمود مادام که در مجالس مختلط لهو و لعب نکنند ملالی نیست! مریدان گفتند: مردان سه جا کار می کنند و از مردی رفته اند اما همچنان مقروض و بدهکارند! شیخ فرمود: هنوز از دوازده شب که به خانه میایند تا اذان صبح زمان کافی برای نماز شب دارند پس اشکال وارد نیست!
مریدان گفتند: هر روز بر تعداد نوزادان سر راهی افزوده میشود! شیخ فرمود: بچه های بالای پنج سال را به پرورشگاههای محیطی بفرستید تا در شیرخوارگاه آمنه جا گشاده گردد! مریدان گفتند: از سوخت خراب وآلودگی هوا جوانان چپ و راست سکته می کنند و کودکان سرطان خون گرفته اند! شیخ فرمود: دنیا را اعتبار نباشد . پشت سر وزارت نفت غیبت نکنید!
مریدان گفتند: مردم از فقر و بدبختی و بی عدالتی افسرده و گریان و نالانند! شیخ فرمود: مرحبا! بسیار گریه کنید تا گناهانتان آمرزیده شود!
ناگاه مریدی سبک عقل از آن پشت عربده زد: وا مصیبتا! وا اسلاما! در میدان ولیعصر چند تار مو بیرون همی زدندی!
شیخ خشمگین شد و کف بر دهان آورد و ناسزا و هروله کنان براه افتاد و مریدان خشتکها از پا بکندندی و بر سر نیزه ها کردندی و زنجیرها و قمه ها و پنجه بوکسها برداشتندی و عربده کشان برای ارشاد به موقعیت اعزام شدندی!!

امام جمعه و شراب کهنه

میرزا آقاخان کرمانی حکایتی در خصوص امام جمعه تهران سید زین الدین نقل کرده است که ذکر آن خالی از لطف نیست:
امام جمعه تهران به بیماری عظیم افتاده بود و دکتر تولوزان پزشک مخصوص ناصرالدین شاه را به عیادت وی آوردند. بعد از معاینه دکتر خوردن شراب کهنه تجویز کرد. امام جمعه گفت:
اگر بخورم به جهنم خواهم رفت. دکتر گفت:
اگر نخورید زودتر خواهید رفت.

باده را خوانی حرام و خون مردم را حلال
با چنین حالت عجب کز حق بهشتت آرزوست

بس شگفتی دارم از این رای و روی تیره، من
کز وصال حور عین با روی زشتت آرزوست

طرف از آخونده میپرسه حاج آقا اگه فلسطین رو آزاد کنیم مجازیم با زن های یهودی حال کنیم؟
یه لاته اونجا بوده میخاد خود شیرینی کنه میگه تو فلسطین رو آزاد کن اصلا بیا بذار کون حاج آقا!!

ملتی که برای مفت خوری انقلاب کنند، به گوه خوری خواهند افتاد!
دکتر شریعتی در حال زدن بنزین آزاد!!

بابام داشت نماز میخوند، یهو داد زد: الله اکبر! الله اکبر !

دویدم گفتم: - چیه بابا در میزنن؟ میگه: الله اکبر!

- گوشیت زنگ خورد؟

میگه: الله اکبر!

- شام واست نگه داریم؟ میگه: الله اکبر!

- کسی طوریش شده؟

میگه: الله اکبر!

- بو سوختگی میاد؟

میگه: الله اکبر !

- جک و جونور دیدی؟

؟ میگه: الله اکبر!

گفتم بابا خوب یکم راهنمایی کن!

با عصبانیت داد زد:

الله اکبر! (دستشو هم به علامت خاک بر سرت تکون داد!)

نمازش تموم شده

میگه: یه ساعته میگم بزن کانال ٣٦ ببینم امشب خرم سلطان داره یا نه، چقدر تو خری آخه؟



یادش بخیر پارسال رفتیم مشهد حرم امام رضا. پسر داییم کرمش گرفت بشینیم رو ویلچر. همین طور که مسخره بازی در میاوردیم رفتیم سمت حرم امام رضا چشمتون روز بد نبینه حواسش نبود کجاس از روی ویلچر بلند شد که بیاد پیش بقیه که دید ملت یجوری نگاش میکنن یه نگاه به خودش یه نگاه به ویلچر! تازه فهمید چه غلطي كردە. نامردا امون ندادن در بره فقط التماس میکرد با شلوارش کاری نداشته باشن. فکر کردە بودن شفا گرفته! پیرهنشو تیکه تیکه کردن آخرش طوری شد که با ویلچر تا هتل رفتیم!!

پرچم ایران که باشد از سه رنگ
آن سه رنگش را زهم وا کرده اند
قرمزش را وقف بنیاد شهید
سبز را هم وقف آقا کرده اند
از سفیدش ساختند عمامه ها
بر سر این کون گشادا کرده اند
میله اش را هم بدون وازلین
کون ما مستضعفان جا کرده اند!!



وانت نیسان از تپه بالا نمی رفت راننده اش گفت یا امامزاده داوود یه بسته خرما نذرت میکنم. وقتی بالای تپه رسید گفت: بیخیال نذر! تو سرازیری برگشت ترمزش برید .گفت: یا امام رضا به دادم برس داوود واسه یه بسته خرما داره خون بپا میکنه!!



عجایب هفتگانه ایران

۱- هیچکس کارنمیکنه؛ اماهمه برنامه ها اجرا میشن!

۲- همه برنامه ها اجرا میشن؛ اماچیزی تولید نمیشه!

۳- هیچی تولیدنمیشه؛ اماکسی گرسنه نیست!

٤- هیچ کس گرسنه نیست؛ اماهمه ناراضی اند!

٥- همه ناراضی اند؛ اماکسی شکایتی نداره!

٦- هیچ کس شکایتی نداره؛ اماهمه نق میزنن!

۷- همه نق میزنن؛ اماهیچ کس کاری نمیکنه!

اینجا:

منطق؛ تقلید است.

کتاب؛ دکور است.

روزنامه؛ شیشه پاک کن است.

ازادی؛ میدان است.

مردانگی؛ نر بودن است.

جمهوری؛ خیابان است.

استقلال؛ تیم است.

شعار؛ آسان است.

شعور؛ نایاب است.

پینه های دست؛ عار است.

پینه بر پیشانی؛ افتخار است.

دروغ؛ حلال است.

شادی؛ حرام است.

اعدام؛ اصلاح است.

اصلاح؛ فساد است.

دانا؛ در زندان است.

نادان؛ کامیاب است.

درد مردم؛ بی درمان است.

ریا؛ ایمان است.

ایمان؛ برای نان است.

نان؛ گران است.

اینجا ایران است!!

درجامعه اسلامی همه آزادند ولی به قید وثیقه!!

به فرزندان خود، چتربازی وسوارکاری بیاموزید، چون مملکت، هم روی هواست، هم خر تو خر!!





سزای حال گیری

پیکِ مرگ آمد شبی شوقِ جهانم را گرفت
تا به خود جنبیدم عزرائیل جانم را گرفت

سرنشین بنز آن دنیا شدم بی گفت و گو
مرگ در پس کوچه ی دنیا ژیانم را گرفت

رد شدم با پای لرزان از پُلِ تنگِ صراط
یک فرشته دستهای ناتوانم را گرفت

گفتم آن دنیا خودم مأمور دولت بوده ام!
اخم کرد و کارتهای سازمانم را گرفت

چونکه دانست آن جهان من گیر میدادم به خلق
گیر داد و حس و حال شادمانم را گرفت

بعد با اکراه ما را هم به داخل راه داد
اشتیاق زایدالوصفی امانم را گرفت

باغ سبزی دیدم و انواع نعمتها ولی
دیدن حور و پری تاب و توانم را گرفت

میگذشت ازدورحوری، گفتم، آی لاو یو، کامان
دست هابیل آمدومحکم دهانم را گرفت

سعی کردم تا بنوشم جامی از جوی شراب
حضرت عیسی پرید و استکانم را گرفت

دیدم استخری پُر از حوری، پریدم توی آب
تا شدم نزدیک آنها کوسه رانم را گرفت

خواستم وارد شوم در حلقه ی اصحاب کهف
سگ پرید از قسمتِ پا استخوانم را گرفت

گفتم آخر ای خدا! این گیر دادنها به ما
لذتِ تفریح در باغِ جنانم را گرفت

پاسخ آمد: این سزای اوست که روی زمین
وقتِ عشق و حال، حالِ بندگانم را گرفت!!

یواش یواش داریم از شرایط بخور و نمیر به شرایط نخور و نمیر تغییر وضعیت می‌دیم!!باشد که رستگار شویم...



طرف مرده بوده اون دنیا خیلی بهش خوش میگذشته واسه خودش کلی صفا میکرده. یهو برخود میکنه به یه موجود خیلی بد هیبت. وحشت میکنه میپرسه تو دیگه کی هستی، میگه من خادم جهنمم. میپرسه پس تو بهشت چکار میکنی؟ یارو میگه ایرانی هستی؟ طرف میگه چه ربطی داره من کجاییم. میگه آخه چندین ساله هر چی ایرانی میارن تو جهنم تا مدتها بیچاره ها فکر میکنن اومدن بهشت!!

مجازات دزدی در ایران

دزدی کوچک: اعدام

دزدی متوسط: زندان

دزدی میلیاردی: آزاد، همراه با تور کانادا





دقت کردین دلمه چقدر خوشمزه تر از کوفته ست؟

موادشون هم یکین!

خوشمزگی دلمه از پوشش اوست!

پس خواهرم دلمه باش نه کوفته...

. . . . . .

نخند حجابتو رعایت کن!!



وزارت ارشاد شعر اتل متل را به دلایل زیر ممنوع کرد:

۱۱.استفاده از کلمات زشت

۲.صدور شیر به هند

۳.ترویج بد حجابی

شعر اصلاح شده:

اتل متل صلوات...گاو حسن زده قاط.. هم دست داره هم آستین...شیرشو بردن فلسطین /بگیر زن مسلمان...از حزب ا.. لبنان..اسمشو بذار حلیمه چون چادرش ضخیمه...

مریدان شیخ را پرسیدند که فرق میان گوسفند و گاو چیست؟

شیخ فرمودند: هیچ، تنها در نوع ریدنشان است که گوسفند تسبیح می ریند وگاو عمامه.

مریدان از این هوش و ذکاووت شیخ جامه ها دریدند و خشتک ها پاره نمودند و سر به افق نهادند و ومحو گشتندی!!

اسلام چیه؟

میگیم: القاعده.
میگن: اسلام این نیست.
میگیم: طالبان.
میگن: اسلامی نیست.
میگیم: بوکوحرام.
میگن: اسلام این نیست.
میگیم: داعش.
میگن: اسلام اینم نیست.
میگیم: وهابیون.
میگن: این که اصلا اسلام نیست..
میگیم: جمهوری اسلامی فلان کار رو کرد.
میگن: این آخوندا اسلام رو خراب کردن شما با آخوند مشکل دارید.
میگیم: فلان قانون اسلام،
می گن: این قانون اون زمان بوده و ربطی به اسلام نداره.
می‌گیم: فلان حدیث.
می گن: تحریف شده، اسلام این نیست بابا.
میگیم: فلان آیه قرآن.
می گن: عجب، مگه نمی دونی معنیش که این نیست برو تفسیرش رو بخون شان نزول داره.
میگیم: فلان تفسیر.
می گن: تفسیر که قرآن نیست.
میگیم: فلان روایت تاریخی از فلان مورخ مسلمان.
مبگن: فلان مورخ که معصوم نبوده، ما قبولش نداریم.
میگیم: پس اسلام واقعی چیه؟؟؟؟
کجاست؟؟؟؟؟
کی میخواد اجرا بشه؟؟!
میگن: اسلام واقعی هنوز پیادە نشده.
باید تا ظهور مهدی صبر کنی!!

به علت کم شدن ارزش پول ملی، کمیته امداد طی بیانیه ای اعلام کرد:
مومنین توجه داشته باشند که از این پس صدقه زیر هزار تومان هیچ بلایی را دفع نمی کند!!





به یارو میگن سه تا اسم بگو آخرش الله باشه، میگه روح الله، عین الله، سیندرالله!

میگن بد حجابی عامل وقوع زلزله توی ایرانه، بازم خدا رو شکر که بی عدالتی، اختلاس و دزدی دروغ و تهمت و افترا عامل وقوع زلزله نیست وگرنه ایران یکسره رو ویبره بود!!

شیخی را گفتند: ای شیخ عبا و عمامه ی خویش می روشی؟ گفت: صیاد اگر دام خود بفروشد به چه صید کند....؟!!

(عبید زاکانی)

❦

نام و یاد و خاطره کلنل «ولادیمیر پلاتونوویچ لیاخوف» روسی که در سال ۱۹۱۷ میلادی مجلس ایران را به توپ بست، گرامی باد........
جای خالی این بزرگوار این روزها به شدت احساس میشود!!

❦

مرغه تخمش دم کونش گیر کرده بود داشت میمرد خواستن سرشو ببرن آخونده میاد جلو عمامشو میزاره رو سر مرغه دو دقیقه بعد بر میداره مرغه شنگول تخمشو گذاشته قدقد قدا میکنه، مردم میگن آی مردم معجزه شده.!!

❦

سرود جشن فارغ التحصیلی در حوزه علمیه

آخوندهای خندانیم
ما دزدان ایرانیم
ما کشور ایران را
ارث پدر می دانیم
ما باید دانا باشیم
هوشیار و بینا باشیم
در دزدی از بیت المال
باید توانا باشیم
آباد باشی لبنان
آزاد باشی غزه
ازبهر حفظ ملا
ویران بمانی ایران!!





❦

در کشتی که در حال غرق شدن بود کاپیتان پرسید کسی دعا کردن بلده؟
آخونده گفت من کارم دعا کردنه.
کاپیتان گفت شما دعا کن که خدا نجاتت بده، ما هم به بقیه جلیقه نجات میدیم، چون یه جلیقه کم داریم!!

❦

آخوندا با هم میدویدن، عمامه ی یکی افتاد.
خنگول پشت سرشون بود، داد زد:
صل علی محمد ... چرخ یکی در اومد!!

❦

دیروز از یه خانمی پرسیدم تو که شوهر داری چرا دوست پسر داری؟
گفت: چه ربطی داره، مگه کسی که تلویزیون داره سینما نمیره؟
.....
ملت چه منطقی شدن!
بیداری اسلامی تو کشور موج میزنه!!

ماری که نتواند پوست اندازی کند، محکوم به مرگ است. « فردریش نیچه »





ازین پس به جای واژهای غریب و نا مأنوس، از واژگان جدید مقابلشان استفاده میکنیم

مگه کونت گذاشتن؟ مگه رفتی حج؟

تازه کون داده: تازه از حج برگشته

کون نشور: حج نرفته

یه کون بده بیا: حج عمره

هر شب کون بده: حج تمتع

بپا کونت نذارن! مواظب باش حج نری !

ستاد کون: سازمان حج

کونیا: حجاج

بچه کونی: حاجی نوجوان

کونده پررو: حاجی بازاری

کون نداده: کافر

امشب باید کون رو بدی: واجب الحج

کون پاره: دائم الحج

کونی: حاجی

و من الله توفیق ....!

دختره پی ام داده: اصول شما برای دوستی چیه؟ گفتم: توحید..نبوت..امامت...

به خدای احد و واحد این دفه حقم نبود بلاک شم: تازه میخواسم یه چیزایی راجع به امام راحل براش بگما . . . . بی لیاقت!!

یارو میره دادگاه سر ماجرای عربستان شکایت کنه و می گه ۱۱سال پیش همچین ماجرایی برای من پیش اومده. قاضی میگه چرا الان اومدی؟ میگه تا حالا فکر می کردم یکی از اعمال حجه؟

ریس حج و زیارت در مصاحبه ایی گفت:
مشکل امروز جوانان ما این است که دهنشان لق است. وگرنه ما هم رفتیم شما هم رفتید همه مان رفتیم مکه! ولی رازداری کردیم! . . . والا !!!

امام جمعه تهران: تازمانی که بساط شادی و رفاه برای جوانان فراهم است آنان تن به ازدواج نمیدهند!
فکرکنم میخوان دیسکوها و کافه هاروجمع کنن.
حالا چیکارکنیم!!؟

اسامی جن ها: بخون ببین بلدی
مازر
کمطم
قصوره
طیکن
قبیله های جن ها:
بنی قماقم
بنی دهمان
بنی القیعان...
به هنگام خواندن اسم هایشان صدایتان را میشنوند و فورا به سراغتان می آیند!!

به یارو میگن: این کیه پیشنمازش کردین؟
میگه: این بیشعور وسط نماز کفشامونو میدزدید، گذاشتیمش پیشنماز که جلو چشمون باشه!!

ورداشته واسه اسب و خر و گوسفندو شتر کشتی ساخته، اونوخت واسه من یه دوچرخه نخریده!!
پسرنوح در حال عرق خوری و دردِ دل کردن با بَدان!!



بخشی از دفترچه خاطرات ملک عبدالله پادشاه عربستان

این ایرانی ها مردمان عجیبی هستند! اسلام را ۱۴۰۰ سال پیش بزور شمشیر در حلق نیاکانشان کردیم، امروز آنها ادعا دارند از ما مسلمان ترند. روزی پنج مرتبه به سوی خاک عربستان دولا و راست میشوند، به عربی دعا میخوانند، بر روی پرچمشان عربی نوشته شده، نام های عربی بر روی فرزندانشان میگذارند، اسطوره هایشان همگی عرب هستند، وقتی ما در جشن و شادی هستیم آنها برای اجداد ما سوگواری میکنند برای دفاع و حمایت از اسطوره های عرب به اسطوره های ایرانی ناسزا میگویند و به هموطنانشان فحش میدهند، بعدش با نام خلیج العرب مشکل دارن و ادعا میکنند از ما متنفرند!!

آمریکا برف اومده یک متر، بعد مجری تلویزیون ایران میگه: نزول بلاهای آسمانی آمریکا را فلج کرد!
تو خوزستان طوفان گرد و خاک بپا شده؛ اونوقت مجری تلویزیون ایران میگه: خوزستان باز بوی تربت کربلا گرفت!
مملکت نیست که دیونه خونست!!

دیشب نشستم با هر دینی که حساب کردم دیدم آخرش باید برم جهنم!!

به یارو میگن سلسله های اخیر پادشاهی رو نام ببره، میگه: نادر شاه..... فتحعلی شاه..... رضا شاه..... بعدشم این جاکـــــــــشا!!

عاغا این چ وضعشه امروز ب ی نفر گفتم حاجی خوبی؟ برگشته بم میگه کونی خودتی و هفت جد آبادت! جریان چیه!!

زین پس بجای واژه نامفهوم بگا رفتیم میگوییم به حج رفتیم!!

بابام رفته مکه از ترسمون که یه وقت آبرومون نره به همه گفتیم زندانه!!

جهت استخدام در گشت ارشاد نیازمندیم
(سبیل دارها در اولویت هستند)!!
انتر خانوم:
دختر عقده ای:
ترشیده:
زشت:
عبوس:
خواستگار ندیده:
اخلاق سگی!!

مدتها بود که بدنبال یک پاسخ قانع کننده برای یک سوال میگشتم که چرا چوب خدا صدا نداره! بعضی ها میگفتند که گوش جان میخواهد تا صدای چوب خدا را بشنوه و بعضی ها هم میگفتند چشم بصیرت میخواهد تا چوب خدا را ببینه. این جوابها مرا قانع نمیکرد. اخیرا از یک غضنفر پرسدم چرا چوب خدا صدا نداره؟
جواب بسیار قانع کننده ای داد. گفت «آخه نمیزنه که، فرو میکنه!!»!!

در هنگام قضاوت دختری نزد ملا نصرالدین آمده از جوانی شکایت کرد که او را به زور بوسیده است. ملا گفت: رای من قصاص به مثل است. تو هم به زور او را ببوس!!






مکالمه عذرا خانم با کبری خانم!

مکان: مَطبَخ کُبرا خانُم که با عُذرا خانُم در حال پاک کردنِ سَبزی آش نَذری هستَن...!

عُذرا خانم: مُگم کُبرا خانم دیدی عَسکِ ای دختره گلشیفتَه ره...؟
کُبرا خانم: ها خواهَر جان.... مُویَم تو کامفیوتِر دختر اَعظم خانم اینا دیدُم....! وامِانه اِلهی به حق پَنش تَن...! ای چیجور شب اَول قبر مِخه جواب خدا پیغمبره بده...! واویلا...واویلا...! هَمش مَعصیت...هَمَش گناه...! خدایا توبه....توبه...توبه...!
عُذرا خانم: روز قیامت سینه هاشِه با مِقراض مُبُرَن مِندازَن جلو سَگ ...! بَعدِشَم با کِلّه مِندازَنش تو آتیش جَهَندَم عاییشِه خانومِه...!
کُبرا خانم: کُدُوم سینه ها...؟ اَگه به اونا مِگن سینه پس به سینه های مو چی مِگن....؟ اَصن به هَم گِردَن مو که هم هیچی نِدره...فوقش به قاعده یک گِردو اَگه بشه...!
عُذرا خانم: خُب بَعله...! شما ماشالله پستونات به دَستَم نِمیه....! اَصن عَسکِ توره باید مِذاشتن تا ای خارجیا بفهمَن پستون یعنی چی... ! آبروی زنای ایرانی ره بُرده مُرده شوربُرده...! حالا همه با خودِشا مِگن حُکمَن پستونای همه ماها هَمیجوریه...!
کُبرا خانم: پَروَنده اَعمالِشه سِنگین مُکُنه خواهر جان...! اینا چی مِفَهمَن از نِمازُ روزه.....از روضه از آش نَذری...! ماها که ای همه اَعمالِما با خدایه وازَم مِگم خدایا توبه...! اینا مِخَن چیکار کُنَن...؟ بده به مو او چاقونِه خواهَر...!
عُذرا خانم: مُگم کُبرا خانُم دیروز که رفته بودی حَموم خودِته آراگیرا کِرده بودی بعدِش کوجا رَفتی خواهرجان...؟ حالا واز نِگی مو زاغ سیاتِه چوب مِزنُم....! داشتُم شیشه های اُتاقه تِمیز مِکردُم چَشمُم اُفتاد تو حیاط شما...!
کُبرا خانم: جون به جونِت که نِکُنَن وازَم کِلانتَر مَحلی فضول خانُم...! رَفتم روضه سّیدُ شُهدا...! کوجا رَفتُم...؟
عُذرا خانم: وا....پس خدا قِبول کُنه ایشالله...! از کِی تا جالا تو اَنباره دِکونِه اَکبرآقای قِصاب روضِه سّیدُشُهدا ماخانَن مُو خِبر نِدرُم....؟
کُبرا خانم: ذِلیر بیمیری ایشالله به حَقّ پَنش تَن...! مُو اِقَد ایوَر اوبَره نِگا کِردُم پَس تو کُدُوم گوری قوییم رفتِه بودی مُرده شور بُرده ندیدُمِت...!
عُذرا خانم: مُو که دُنبال تو نِبودُم کِه خواهر جان......! رفته بودُم تِنباکو بخِرُم بره سَر قلیون دیدُم رَفتی تو دِکون قِصابی بَعدِشَم اَکبر آقا زود در دِکونِشه بَستِک....! نیم ساعت بَعدِشَم در دِکونِشه واکِرد نیم کیلو گوشت آبگوشتی داد زیر بَغَلِت تُند تُند رَفتی خانِه...!
کُبرا خانم: دَهَنه مُوره وانَکُن عُذرا...ها...دَهَنه مُوره وانَکُن...! هَفته پیش که شوهَرت رفتِه بود قِلِه او کی بود نِصبه شَبی از بالا در خانَتا آمد تو... ها....؟ پسر طاهره خانوم بَند آنداز هَنوز شاشِش کَف نِکرده میکیشی رو خودِت خیال کِردی که مُو خبر نِدرُم...!
عذرا خانوم: وای / وای /وای....تو خودِت نِصبه شبی زاغ سیاهه مُوره چوب مِزنی واز به مُو مِگی کِلانتَر....! خُدا به دور...! ای اَصغر آقای میوه فروش خوب مِذاره بری تو پستوی مُغازه اش میوه هاره جُدا سِوا کُنی...!بره چی به مُو مِگه میوه ها از یَک کِناره.... ها....؟ بَر روتِه ماه دیده...؟ ای سینه ها بیخود ایجور گنده نِرفته آبجی جان...هر کی نِدنه مُو که مِدنُم...!
کُبرا خانم: خُبه حالا...خودِت که رَفتی پیش شیخ محمود دعانویس رو شیگَمِتُ زیر شیگَمِت دُعا بینویسه اُجاق کوریت خوب بره چی پَس....! اویَم گفته جن رفته تو رَحِمت بَعدِشَم باهِت چیز کِردِه.....! بَعله...! بُگم وازَم....؟
عُذرا خانم: مُو که خودُم مِدِنُم عیب از شوهَرُمه...! دُعایَم اَگه نیویشتُم بره شوهرم بوده که شیگَمِشه میذاره رو شیگَمُم دُعایه اِفاقه کُنه...!
کُبرا خانم: والله شوهَرت هیچ عیبی نِدره بنده خدا....! تازه خیلی یَم سرحال و قِبراقِه طِفلی....!
عُذرا خانم: وا.....! خُب بزنُم به تخته شوهر تویَم خوب کِمَری دِره ماشالله...! وای وای دِرَن آذون مِگن...! مُگم ریشته گیریفتی حالا بره آش....؟
کُبرا خانم: ها رَفتُم دَر دِکونِ میرزا عَلی گفت تو

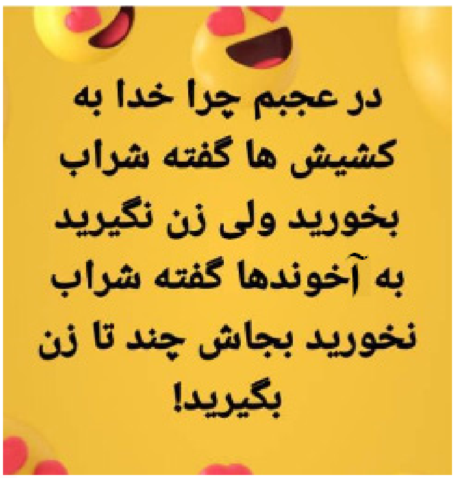
اَنباره...! پیره سگ پاش لَبِ گوره ها تو اَنبار هِی ماخاست به زور مُوره ماچ کُنه...!
عُذرا خانم: بیخود هی پستوناتِه نِشون نَده به ای میرزا عَلی خواجه کُبرا جان...! وَرنِمخِزه...! دیدُم که مُگم خواهر جان...!! بُرُم که به هَم هیشکارُم نِرسیدُم....!
لَعنتِ خُدا به دلِ سیاهِهِ شیطون

حضرت عزراییل را در اورژانس دیدم مشغول اعمال تنفس دهان به دهان به بنده خدایی بودند. گفتم شما وظیفه ات قبض روحه الان مشغول احیا هستی؟
گفت این بنده خدا هنوز موقع مرگش نرسیده، دکترا دارن میکشنش!!

آخونده با زنش داشتن تلویزیون نگاه میکردن هر ۵ کانال آخوند نشون می داده . زنش میگه: حاجی بلند شو فکر کنم فیش آنتن رفته تو کونت !

به غضنفر میگن: باریک الله یعنی چی؟
میگه: یعنی خدا لاغر است!!

از غضنفر می‌پرسن: عاشورا چه روزیه؟
میگه: روزه جهانی قیمه!!



اگه الان در زمان قاجار بودیم لقب افرادی مثل احمدی نژاد میتونست باشه: توهم الدوله؟ قاتل الرعایا؟ عنتر الممالک؟ سارق الآرا؟ چندش الملک؟ احمق الرؤسا؟ انکر الآمار؟ آویزون الزمان؟ ضایع الکاپشن؟ نکبت الدوله؟ تاپاله میرزا؟!!

درمانگاه بودم که یه آخونده وارد اطاق تزریقات درمانگاه شد و به تزریقاتچی گفت دو تا آمپول دارم اینا روبزن ولی ناموسن انتقام حکومت و از کون من نگیر!!

گفته میشود در بهشت عسل در جوی ها روان است.
ویسکوزیته عسل در دمای ۲۵ درجه ۴۰۰ و در دمای ۷۰ درجه ۲ است. محاسبات نشان داده است که: برای جاری شدن عسل در یک نهر، دمای بهشت باید یا ۷۰ درجه باشد با شیب ملایم، یا اینکه شیب بهشت باید ۸۰ درجه باشد با دمای ۲۵ درجه! پس اگه میخواید برید بهشت، هم وسایل کوهنوردی ببرید هم داروی گرما زدگی!
....
طاعات و عبادات قبول!!



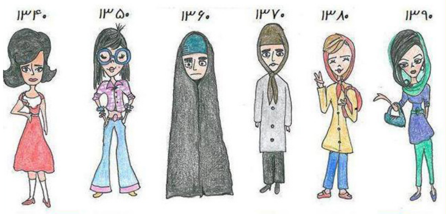
یه آدم مذهبی که میشناختم، عکس اینان رو گذاشته و نوشته؛ اگر اینا نوادگان حسین اند، شک نکنید، حق با یزید بوده!!





شباهتهای گوز و آخوند

۱. پر سرو صدا و بی خاصیتند.
۲. هنگام خروجشان معمولا نیم خیز می شویم.
۳. باعث سرگرمی عوام و عامل سرافکندگی عقلا هستند.
٤. خاستگاه انقلابی دارند.
٥. همواره در جهت وزش باد حرکت می کنند.
٦. طرف مقابل را مجبور به سکوت می کنند.
۷. با شکم و زیر شکم در ارتباطند.
۸. هنگام ورودشان احساس سنگینی و هنگام خروجشان احساس سبکی می کنیم.
۹. اگر بیش از اندازه نیرو بگیرند به همه جا گند می زنند.
۱۰. نوع ساکت آن بد بو تراست
۱۱. با صدای آرام آغاز میکنند ولی با صدای بلند جمله را تمام میکنند.
۱۲. صوتشان از فیلتر پشمی عبور میکند.
۱۳. همیشه حرفهای تکراری میزنند و صدها سال است که حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند.
۱٤. هرچقدر هم بهشون بخندی از رو نمیرن، باز هم میان.
۱٥. هر دو بنوعی با عامل فشار در ارتباط هستند.
۱٦. منشأ هردو باد معده است.
۱۷. در همه ملیت‌ها و زبان‌ها وجه مشترک دارند.
۱۸. صدایی سوزناک دارند و گاهی اشک انسان را در میاورند.
۱۹. ظاهری فریبنده ولی باطنی متعفن دارند.
۲۰. هردو از دادن مالیات معاف هستند!!



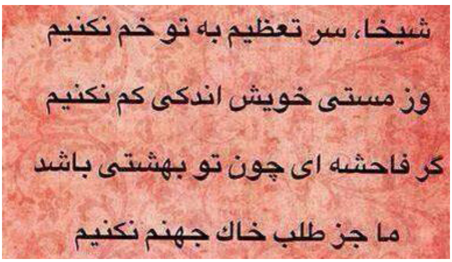
سیر تحول لباس زنان ایرانی در ۵ دهه

تکنولوژی ساخت دین و مذهب

ابولاشی نقل میکند که روزی صحابه ای از مریخ خدمت شیخ رسید و پرسید ما میخواهیم در آن سیاره مذهب تأسیس کنیم. گوگل کردیم و شما را یافتیم. اگر امکان دارد تکنولوژی ساخت دین را به ما هم بیاموزید.

شیخ خشتکی خارانده فرمودند: به شرط دریافت نصف وجوهات آن بلاد، طرز تهیه دین را به شرح زیر در اختیارتان میگذارم:

۱. ابتدا پرسشهای اصلی بشر را، مثل مبدأ هستی، مرگ، سرنوشت، نیک و شر و در محل نصب مذهب پیدا کرده، مردم را مثل سگ از نیافتن پاسخ قطعی آنها می ترسانید.
۲. سپس برای آنها از خشتک خود راه حل ها و داستانهایی به غایت افسانه ای و هپی اِندینگ برای غلبه به ترسهای ایجاد شده در مرحله اول در میاورید. دقت شود که به هر میزان که راه حلها غیر عقلانی و ساینس فیکشنی باشد، ضریب قبولش بیشتر می شود.
۳. در این مرحله یک لایه دیگر ترس برای تهدید از انجام ندادن دستورالملها اضافه می کنیم.
٤. آنگاه مرحله سه را با یک لایه تشویق و جایزه عمدتاً زیر کمری برای مومنان، تکرار می کنیم.
٥. در این مرحله معجون آماده بهره برداری است، اما به دلیل وجود منافذ عقلی در ظرف دین، امکان از دست رفتن حرارت و بالطبع کاسبی، وجود دارد. پس لازم است که یک عایق سازی کامل دور تا دور ظرف دین (حالا شده با زور شمشیر یا تکفیر) انجام پذیرد که نفوذ باکتریهای «شک» باعث فساد دین نشوند.
٦. دین شما آماده است. بروید حدیث بسازید و پول دربیاورید!!



باید با مشکلات چکار کرد؟

یک روز از طرف تلویزیون با یارو مصاحبه کردند: به نظر شما برای حل مشکل اشتغال جوانان چه باید کرد؟
— باید شهر نو را بازگشایی کرد.
شهر نو چه ربطی به اشتغال دارد؟

— تعداد جوانان بیکار ما، دقیقا به تعداد تقاضایی هست که در عرصهٔ خدمات جنسی داریم. بالاخره اگر فرهنگ شهر نو ترویج شود، یکی کاندوم فروش می‌شود، یکی خدمات عرضه می‌کند، یکی در کار توزیع می‌رود، یکی در کار تبلیغات وارد می‌شود...، حجم زیادی اشتغال ایجاد می‌شود.

فردای همان روز، موضوع برنامه، افزایش کیفیت تحصیل در دانشگاهها بود. بار دیگر با همان آقا مصاحبه کردند: به نظر شما برای افزایش سطح علمی دانشگاهها و اشتغال دانشجویان به تحقیق، چه باید کرد؟
— باید شهر نو را بازگشایی کرد.
شهر نو چه ربطی به سطح علمی دانشگاهها دارد؟

— الآن که شهر نو تعطیل است، هر کس می‌خواهد با جنس مخالف رابطه داشته باشد، صرفا می‌تواند این ارتباط را در کلاسهای دانشگاه برقرار کند. نتیجه این می‌شود که دانشگاهها مملو از افرادی است که برای کاری غیر از علم آمده‌اند. اگر شهر نو باز شود، فقط کسانی دانشگاه می‌روند که واقعا به علم علاقه‌مندند. آن وقت مشکل از اساس حل است و جو دانشگاهها کاملا علمی می‌شود.

پس فردا، موضوع برنامه، مشکل ترافیک تهران بود. باز نظر همان یارو را تصادفا خواستند:
— باید شهر نو را بازگشایی کرد.
شهر نو چه ربطی به ترافیک دارد؟

— الآن که شهر نو تعطیل است، خواهران محترم جنده مجبورند جاهای مختلفی در سرتاسر شهر توقف کنند. وقتی برادران به آنها مراجعه می‌کنند و ترمز می‌زنند، بالاخره سریع که نمی‌شود سوار شوند. تا بیایند چانه بزنند و سر قیمت و مکان و نوع خدمات به توافق برسند، یک عالمه راه بندان می‌شود. اگر جایی مثل شهر نو باز شد که اینها همه را از معابر شهری به آنجا منتقل کنند، مشکل ترافیک تهران کامل حل خواهد شد.

هفتهٔ بعد، موضوع خروج ارز از کشور بود. باز همان آقا به تلفن برنامه زنگ زد:
— باید شهر نو را بازگشایی کرد.
شهر نو چه ربطی به خروج ارز دارد؟

— این همه جوانها مجبورند برای رفع نیاز خود به اوکراین و آنتالیا و عشق آباد و هر قبرستانی سفر کنند. اگر شهر نو فعال شود، این همه سرمایهٔ ملی در خود کشور مصرف خواهد شد و ارز هدر نخواهد رفت.

هفتهٔ بعد، موضوع: رواج توریسم و ورود ارز به کشور. باز همان آقا:
— باید شهر نو را بازگشایی کرد.
شهر نو چه ربطی به رواج توریسم دارد؟

— برای این توریستها ایران نمی‌آیند که امکان عشق و حال ندارند. اگر شهر نو فعال شود، صنعت توریسم هم رونقی صد چندان پیدا خواهد کرد و یک عالمه ارز وارد کشور می‌شود.

هفتهٔ بعد، موضوع: شاد نبودن جوانها، و نبود امید به آینده، خشونتهای خیابانی، و تظاهرات جوانان علیه دولت. باز، همان آقا:
— باید شهر نو را بازگشایی کرد.
شهر نو چه ربطی به شادی جوانها و خشونت و تظاهراتشان دارد؟

— وقتی جوانها این همه وقت از دوران بلوغ در سن ۱۲ـ۱۳ سالگی تا حدود سی و چند سالگی که ازدواج می‌کنند میل جنسیشان ارضا نشود، عقده‌ای می‌شوند و دایم غر می‌زنند و اصلا هم شاد نیستند. اگر وقت کنند با هم دعوا می‌کنند. اگر وقت نکنند سر اندک چیزی به خیابان می‌ریزند و با سیاستمدارها دور برمی‌دارند.

هفتهٔ بعد، موضوع: مدیریت و فساد اداری
باز همان آقا: باید شهر نو را احیا کرد.
آخر چرا؟ این یکی دیگر خداوکیلی ربطی ندارد!

— اختیار دارید! وقتی شهر نو تعطیل شد، اون همه دیوث و جاکش و مادر قحبه و حرام زاده بیکار شدند... خیلی از اونها بعدها به عنوان مدیر دولتی از همان روشها که بلد بودند، برای کسب درآمد استفاده کردند و می کنند. شهر نو را باز کنید، انشاء الله همه برمی گردند سر کار اصلی شون، آن وقت ببینید چطور مشکل مدیریت و فساد اداری مملکت حل می‌شود!!



ساده لوح داشته رادیو گوش میداده، گزارشگره میگفته: راه بهارستان به امام حسین بسته‌است، راه انقلاب هم به امام حسین بسته‌است ساده لوح میگه: باشه بابا بستس که بستس، دیگه چرا هی قسم میخوری.

•••

به غضنفر میگن نظرت در باره ختنه چیه؟ میگه یک نوع کلاهبرداری اسلامی!!

اوج بد بیاری یه زن: بره بهشت ببینه فامیلای شوهرشم اونجان!!

هفت صفتی که احمدی نژاد از پیامبران به ارث برده است

از پیامبر اسلام بی سوادی را
از عیسی بی پدری را
از موسی جادوگری را
از آدم نافرمانی از خدا را
از نوح جمع آوری حیوانات به دور خود را
از سلیمان مشورت با جانوران را
و در آخر از یوسف زیبایی را!!

مارکوپولو در سفرنامه اش مینویسد: در راه چین به سرزمینی رسیدم که عادات عجیبی داشتند. این قوم یک ماه از سال را یواشکی و در خفا غذا می خوردند!!

حکایت است که حاجی پول دار محله ای در تعجب بود که چرا این دو آخوند محله این همه طماع و همیشه گرسنه غذا هستند. روزی به نوکرانش دستور داد که آن دو را دعوت به غذا کنند و غذای سیری به هردویشان دهند تا ببینند که عکس العمل آن دو چیست. پررنگ ترین و لذیذ ترین غذا ها را برایشان به مقدار زیاد فراهم کردند. آن دو آنقدر خوردند که یکیشان با صدای خوفناکی ترکید و جنازه او را به پشت حمالی انداختند که ببرند. آخوند دیگر بی حال به گوشه ای افتاد. دست آخر حاجی به دومی نزدیک شد و پرسید که آیا حالا سیر شده ای؟ آخوند در جواب گفت که سیر آن مرحوم شد!!



توی تاکسی بودم. یه خانم جلو نشسته بود یه آخوند و یه آدم معتاد با خود من هم عقب.
آخوند یه ۲۰۰۰ تومانی داد به راننده. تا راننده پول رو بگیره معتاده گفت آقا ۲ نفر حساب کن حاج آقا دامادمون هستن!!
آخوند گفت ببخشید بجا نیاوردم؟ شما؟
معتاد گفت ۳۰ ساله خوار ما روگائیدی الان میگی بجا نیاوردی!!
آخونده همون جا از ماشین پیاده شد... . راننده داشت زیر لب می خندید که معتاد گفت، والا!!

زنه بالای جنازه شوهرش گریه میکرد: که دیشب میخواست: بهش ندادم. آخونده بهش میگه گناه داره گریه نکن همونو میتونی براش خیرات کنی!!

فقط یه آخوند میتونه طوری از بهشت و جهنم و حیات پس از مرگ صحبت کنه که انگار لیدر توره و هفته ای دوبار میره و بر میگرده!!

یه شب یه نفر از کنار قبرستون رد میشده میبینه همه مرده ها رو قبرشون نشستن. ازشون میپرسه چی شده؟
میگن سوالهای شب اول قبر لو رفته، گفتن بیرون بشینید تا دوباره سوال طرح کنیم.....

غضنفر میره اون دنیا میبینه بکن بکنه! میپرسه اینجا چه خبره؟ بهش میگن: اون دنیا هرکیو کرده باشی این دنیا میکنتت! غضنفر میگه: وااااای ... خاک بر سرم شد خداکنه خر غلامعلی نمرده باشه!!

از شیخی پرسیدند: اگر آب یا سنگ نباشد، می توانیم با شیشه طهارت بگیریم؟
شیخ گفت: شما قصد مسخره کردن اسلام را دارید یا پاره کردن کون مسلمین!

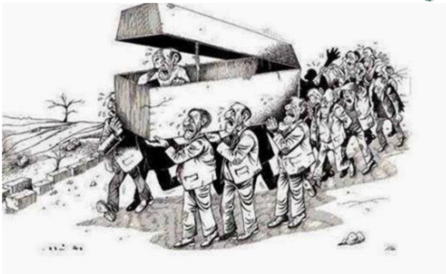
دست مخترع کولر درد نکنه چون اگه به ما بود الان یا میگفتیم مشیتِ خدا در اینه که هوا گرم باشه و حتما یه حکمتی هست، باید تحمل کرد و نباید تو کارِ خدا دخالت کرد! یا اینکه یه دعا ساخته بودیم و میگفتیم باید روزی ۷۰ بار از روش خوند تا خنک شد...! اگرم میخوندیم و خنک نمیشدیم میگفتن با اخلاص نخوندیو فقط بنده های واقعی و با تقوا خنک میشن!!

لاته به آخونده میگه: حاج اقا ما اگر ترتیب آبجی شما رو بدیم از نظر شرعی فامیل میشیم؟ اخونده می گه: نه عزیز من اینجوری بی حساب می شیم!!

قرار است اولین دانشگاه مداحی در ایران تاسیس شود!
لیست دروس قابل ارائه:

- خود زنی در هنگام مداحی
- باس و تکنو با دهن، مداحی با ارگ
- مداحی بدون میکروفن (دست ول)
- اصول تبدیل آخرین آهنگ های لس آنجلسی به نوحه
- مصرف درست ترامادول بین دو نیمه و چرخیدن هلی‌کوپتری
- راه های تهدید به ترور و قتل
- سبک‌شناسی (مداحیِ پاپ، راک، جاز، متال، هِوی‌متال)، استعمال مخدر با زنان خیابانی جلو دوربین!!





مسافری در شهر بلخ جماعتی را دید که مردی زنده را در تابوت انداخته و به سوی گورستان میبرند و آن بیچاره مرتب داد و فریاد می‌زند و خدا و پیغمبر را به شهادت می‌گیرد که والله، بالله من زنده‌ام! چطور می‌خواهید مرا به خاك بسپارید؟

اما چند ملا که پشت سر تابوت هستند، بی توجه به حال و احوال او رو به مردم کرده و می‌گویند: پدرسوخته ی ملعون دروغ میگوید. مُرده.

مسافر حیرت زده حکایت را پرسید. گفتند: این مرد فاسق و تاجری ثروتمند و بدون وارث است. چند مدت پیش که به سفر رفته بود، چهار شاهد عادل خداشناس در محضر قاضی بلخ شهادت دادند که ُمرده و قاضی نیز به مرگ او گواهی داد. پس یکی از مقدسین شهر زنش را گرفت و یکی دیگر اموالش را تصاحب کرد.

حالا بعد از مرگ برگشته و ادعای حیات می کند. حال آنکه ادعای مردی فاسق در برابر گواهی چهار عادل خداشناس مسموع و مقبول نمی افتد. این است که به حکم قاضی به قبرستانش مي‌بریم، زیرا که دفن میّت واجب است و معطل نهادن جنازه شرعاً جایز نیست.!!

کوچه / احمد شاملو

سفارش یارو به فرزندش: برو مسجد هم نمازت رو بخون هم کفشاتو عوض کن !!

گشت ارشاد دهن لره رو بو میکنه میگه: عرق خوردی؟
لره میگه: نه بخدا! زیاد حرف زدم دهنم عرق کرده!!

ما وام دار این انقلابیم، الان هم داریم قسط هاش رو میدیم!!



جوانی با چاقو وارد مسجد شد و گفت: بین شما کسی هست که مسلمان باشد؟

همه با ترس و تعجب به هم نگاه کردند و سکوت در مسجد حکمفرما شد، بالاخره پیرمردی با ریش سفید از جا برخواست و گفت: آری من مسلمانم. جوان به پیرمرد نگاهی کرد و گفت با من بیا، پیرمرد بدنبال جوان براه افتاد و با هم چند قدمی از مسجد دور شدند، جوان با اشاره به گله گوسفندان به پیرمرد گفت که میخواهد تمام آنها را قربانی کند و بین فقرا پخش کند و به کمک احتیاج دارد. پیرمرد و جوان مشغول قربانی کردن گوسفندان شدند و پس از مدتی پیرمرد خسته شد و به جوان گفت که به مسجد بازگردد و شخص دیگری را برای کمک با خود بیاورد. جوان با چاقوی خون آلود به مسجد بازگشت و باز پرسید: آیا مسلمان دیگری در بین شما هست؟ افراد حاضر در مسجد که گمان کردند جوان پیرمرد را بقتل رسانده نگاهشان را به پیش نماز مسجد دوختند، پیش نماز رو به جمعیت کرد و گفت: چرا نگاه میکنید، به عیسی مسیح قسم که با چند رکعت نماز خواندن کسی مسلمان نمیشود!!

بدبخت ترین مؤمن کسی است که هنگام ورود به بهشت ببیند زنش هم آنجاست!

. . . . . یعنی حوری بازی تعطیل!!



بسیجی میره داروخانه میگه شربت شهادت دارید ؟ دکتر میگه: اون مال اوایل انقلاب بود الان شیاف ولایت داریم استفاده کن اگر دیدی هم می گوزی هم می سوزی تعجب نکن به همت دولت نهم دوگانه سوز شدی!!

غضنفر همش دعا میکرده با اماما محشور بشه، میمیره پسرش خوابشو میبینه ازش میپرسه: جات خوبه؟ میگه نه بابا پدرم در اومده.... صبح باید پانسمان سر امام علی رو عوض کنم، به حسین آب بدم، پوشک علی اصغرو عوض کنم، رقیه رو از مهد بیارم، برای زین العابدین سوپ درست کنم، سر کلاس درس باقر بشینم، برگه های امتحانی صادق رو تصحیح کنم، کفتر های رضا رو دون بدم، برم زندان ملاقات امام عسکری، خبر مرگم شب هم خسته و کوفته دنبال مهدی بگردم!!

پارسال سال همت مضاعف بود همش تعطیل بود.
امسالم که سال جهاد اقتصادی بود همش اختلاس بود.
یه سال عفت و حجاب بذارن یکم حال کنیم....!!

به غضنفر میگن ارتحال چیه؟ میگه: اوه اوه از اسهال هم بدتر، امام گرفت مرد!!

از خدا پرسیدن زرنگترین بنده ات کیه؟ گفت کسی که مریم رو حامله کرد انداخت گردن من!!

آگر در عربستان برف میبارید؟

در قرآن حرفی از برف زده نشده است.
چرا؟ چون در گرمای صحرای عربستان برف نمی باریده که با آن آشنایی داشته باشند و چون نمیدانستند چیست بنابراین به عقلشان نمیرسیده برای آن هم سوره ای درست کنند!

۱. اگر در عربستان برف میامد امروزه درمورد برف هم احکام زیادی داشتیم.
۲. درست کردن آدم برفی حرام میشد!
۳. برف بازی کردن برای زنان حرام میشد!
٤. خوردن برف شفا دهنده بود!
۵. اسکی بازی حرام میشد و اسکی باز کافر محسوب میشد و گردن زدن او جهاد در راه خدا به حساب میامد!
٦. در صورت نبود آب باید با برف تیمم میشد!
۷. برای راه رفتن بر روی برف اول باید پای راست را میگذاشتیم!
۸. دو رکعت نماز خواندن روی برف ثواب هزار رکعت را داشت!
۹. برای پارو کردن برف باید قبلش سوره برف را میخواندیم!
۱۰. در صورت نیامدن برف دعای برف ساخته میشد!

آیا اسلام فقط برای عربستان آمده یا برای تمام مردم دنیا؟
آیا خدا نمیدانسته برف چیست؟
نباید دو کلمه هم درباره چیزهایی که عربها عقلشان نمیرسیده، نوشته شده باشد تا بقیه مردم دنیا راهم شامل شود؟
شانس آوردیم که برف در عربستان نمیومده، وگرنه زمستان هم همانند ماه رمضان پر دردسر و پر قوانین میشد!!

یه عروسی رفتیم از فک و فامیل حزب اللهی به جای ارکستر و دی جی دست میزدن و میخوندن که: صل علی محمد، صلوات بر محمد. به عموم میگم: خجالت نمیکشن؟ یکی از فامیل، نزدیک ما ایستاده بود شنید حرفم رو، برگشته میگه: آقای مهندس چه اشکال داره کمی شادی هم بد نیست.!!

روحانی راه مسجد را گم کرده بود. از کودکی خردسال پرسید: فرزندم ! مسجد این محل کجاست ؟

کودک گفت:

آخر همین خیابان، به طرف چپ بپیچید، آن جا گنبد مسجد را خواهی دید.

روحانی گفت: آفرین فرزند! من هم اکنون در آنجا سخنرانی دارم، تو میخواهی به سخنانم گوش دهی؟

کودک پرسید: درباره چه چیزی صحبت میکنی، حاج آقا !؟

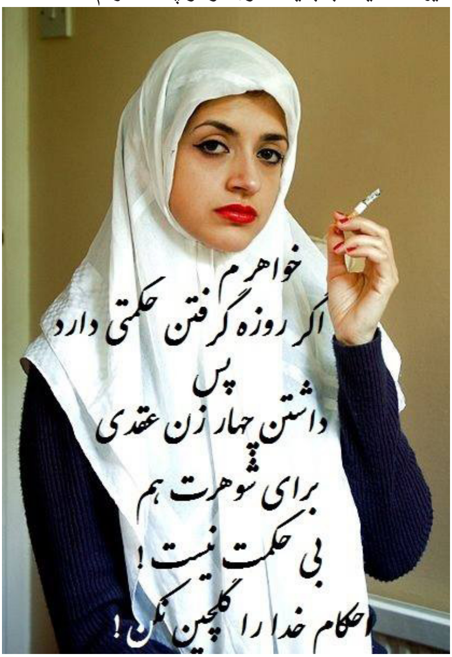
روحانی گفت: می خواهم راه بهشت را به مردم نشان دهم. کودک خندید و گفت: تو راه مسجد را بلد نیستی می خواهی راه بهشت را به مردم نشان بدهی!!

«طوری بکنید که طوری نشود».

امام راحل در کلاس تنظیم خانواده!!

به غضنفر میگن: نظرت راجع به روزنامه ها چیه؟

میگه جام جم خشکه، رسالت تیزه، همشهری نرمه، کیهان عالیه. با بقیه هنوز کونمو پاک نکردم!!



اگه من خدا بودم ... همونطور که برای سرنوشت بعضی از اقوام مثه لوط، هود و ...توی قرآن سوره و آیه آورده، یه سوره به اسم «ایرانی» هم بهش اضافه میکردم به شرح زیر:

بسم الله الرحمن الرحیم

خلایق هر چه لایق

صدق الله العلی العظیم!!

اخونده زخم معده می گیره دکتر میگه: گوشت سبزی ترشی نمی خوری. منبر هم نمیری. میگه منبر چرا؟ میگه: اونجا گوه زیادی میخوری برای معدت بده!!

غضنفر میره جهنم بهش میگن تو که نماز میخوندی اینجا چیکار میکنی؟

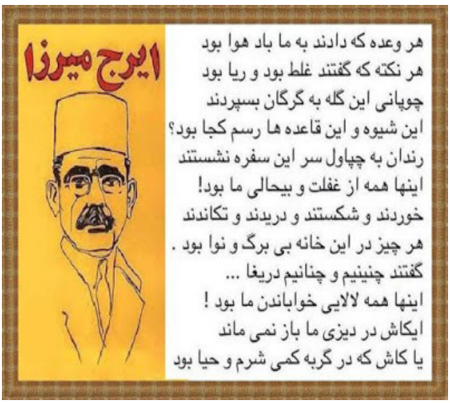
غضنفر میگه آخه گوزهای وسطشو جدی نمیگرفتم!!

پسره مومن میاد پیش آخونده میگه: حاج آقا باد زد دامن یه خانوم رفت بالا یه چیزی دیدم اندازه یه قنوت، چیکار کنم از یادم بره؟ آخونده میگه: برو استغفار کن.

بعد یه ماه پسره میاد میگه: حاج آقا هنوز از یادم نرفته.

آخونده میگه: برو مادر فلان ....، یک ماهه ریدی تو نمازم.

هروقت قنوت میگیرم یاد حرفت میوفتم!!







خدا بیامرز پدر بزرگم می‌گفت:
یک عده آدم نخبه و کاربلد تو انگلیس جمع شدن، اسم مجلسشون رو گذاشتن: ‹مجلس عوام›. اونوقت، یک عده آدم پیر و قوزی و آلزایمری، خرفت، ایزی لایفی و آفتابه به دست، تفو، کور، رعشی، تو ایران دور هم جمع شدن و اسم مجلسشون رو گذاشتن: ‹مجلس خبرگان! روحت شاد پدر بزرگ!!

دخترهمسایه بالائی اومده میگه معلم پرورشیمون گفته: توکوچه یه مرد غریبه صداتون زد نگید بله. بگید هان!! شاید همون لحظه داره صیغه میخونه!!

:دختر تهرونیه به نامزدش اس ام اس میده خونه خالیه من تنهام!
یارو جواب میده ...قرآن بخوان از هیچیم نترس!!

تلاش برای گنجاندن دموکراسی در دین مثل تلاش برای نصب ویندوز بر روی چرتکه است!!

یارو چند تا زن خرابو میبره مشهد توبه کنن وسط راه طاقت نمیاره و ترتیبشونو میده. میره دم حرم وامیسته میگه یا امام رضا اینا نمیامدن توبه کنن، من مجبور شدم بکن بکن بیارمشون!!



«وبا» و «عبا»

چه زیبا سخن گفت ایرج میرزا و بیخود نیست که در مشهد بلوار ایرج میرزا را به جلال تغییر دادند او صد سال پیش سخنی گفته که گویی سخن دیروز است

شنیدم که رندی به عهد قدیم
بیامد به نزدیک شخصی حکیم

بگفتا تو مردی جهاندیده ای
در اقصای عالم تو گردیده ای

بفرما که در بین نوع بشر
چه دردی بود بدتر و پر خطر

شنیدم که آن شخص نیکو نهاد
جواب سوالش بدین گونه داد

بگفتا که در بین نوع بشر
دو بیمارینده پر ز شر و خطر

«وبا» هست اول بلایی قدر
فتد همچو آتش به نسل بشر

و بعد از «وبا» درد دیگر «عباست»
که خود عامل درد و رنج و بلاست

چو شیطان به زیر عبا پا نهاد
عبا گشت کانون جهل و فساد

عبا را کنون پرچم جهل دان
فساد و جهالت بزیرش نهان

چو حاکم شود بر دیاری عبا
در آن نشنوی غیر صوت عزا

وبا و عبا مثل یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند

وبای جهالت ز زیر عباست
که خود منشا درد و رنج و بلاست

امان از «عبا» و امان از «وبا»
که شد ملت ما بدان مبتلا

ایرج میرزا

بوی الرحمان

وحشتی بدجور افتاده به جسم و جان‌شان
کم کمک در میرود سرجوخه تا خاقان‌شان

وقت رفتن ورجه ورجه کردن آنان ببین
دیسکوتک وا کرده کک در پاچه‌ی تنبانشان

هرچه برخود میزنند عطر و گلاب و ادکلن
کم نمیگردد ز بینی بوی الرحمان‌شان

عنقریب از کشور ایران فراری میشوند
هم گدای خامنه هم خان رفسنجان‌شان

زار زار گریه‌ی آخوند را خواهی شنید
همزمانش ناله‌ی فیروزی و رادان‌شان

حجت‌الاسلامی از پیش آیت‌اللهی ز پس
هست هر سوراخ موشی کاخ‌شان ایوان‌شان

هیچ جا در خاک ایران جای این مجموعه نیست
یحتمل جاشان دهد سوریه و لبنان‌شان

صیغه‌ها را میگذارند و به همراه عیال
!میروند و خوش به حال حاجب و دربانشان

میروند و دست‌شان در دست آقازاده‌ها
باز میاریم‌شان همراه فرزندان‌شان

دادگاه خلق میگیرد یخه از یک به یک
تا کند معلوم حکم محبس و زندان‌شان

یک وکیلی هم به آنها میدهد این دادگاه
در دفاع آنچه کردستند در دوران‌شان

میگرفتند از جماعت گاز، در هنگام بحث
کس نشد هرگز حریف منطق دندان‌شان

بسکه می‌راندند در بیراهه با بنزین مفت
هم بریده ترمز و هم لق شده فرمان‌شان

بسکه کوبیدند بر طاق طویله سم خویش
پاره شد افسارشان و چپه شد پالان‌شان

بسکه میخوردند با قرآن قسمهای دروغ
احتمالاً بر کمر زد عاقبت قرآنشان

جنس قلابی ز بس دادند دست مشتری
بسته خواهد شد به زودی دکه و دکان‌شان

خلق سیفون را کشیده آب آید با فشار
دور میچرخند و هوف ... این آخر و پایان‌شان!!

خانومهای محله به حاج اقا گفتند در قیامت همگی عبای تورا میگیریم تا ازپل صراط درگذریم. حاج آقا گفت درقیامت همگی لختیم باید چیز دیگری رابگیرید پس تمرین راشروع کنید که وقت تنگ است و قیامت نزديك!!

ازشیخی پرسیدند: فلوت حرام است؟
گفت: بله. ارگ چطور؟ گفت: بله. سنتورچطور؟
گفت: بله. ویولن چطور؟
گفت: بله.گفتند؛ پس سرود ملی را با گوز بزنیم؟

غضنفر تو امام زاده شاشید همه زدنش گفت نزنید! من شاش بند بودم شفا گرفتم!!

روسری اذیتت می کنه؟ دلت می خواد وقتی قدم می زنی باد توی موهات بپیچه؟
وقتی کـفـتر رو کله ات ر...ـــد می فهمی حجاب مصونیته نه محدودیت!!



در چاهیم یا چاله؟

خواب دیدم قیامت شده است. هرقومی را داخل چاله‌ای عظیم انداخته و بر سر هر چاله نگهبانانی گُرز به دست گمارده بودند اِلا چاله‌ی ایرانیان. خود را به عبید زاکانی رساندم و پرسیدم: عبید این چه حکایت است که بر ما اعتماد کرده، نگهبان نگمارده‌اند؟! گفت: می‌دانند که به خود چنان مشغول شویم که ندانیم در چاه‌ایم یا چاله!

خواستم بپرسم اگر باشد در میان ما کسی که بداند و عزم بالا رفتن کند، نپرسیده گفت: گر کسی از ما، فیلش یاد هندوستان کند خودمان بهتر از هر نگهبانی پایش کشیم و به ته چاله باز گردانیم!!

یکی هست در محله ما همه او را برای یک شب دوست دارند. حتی برایش آش نذری هم نمیبرند. او با کسی کاری ندارد خودش را میفروشد و نان شبش را میخرد. حاج آقا میگوید باید از محله برود چون همه جوانان مسجدی را از راه به در کردهٰ. ولی چرا مسجدی ها با یک فاحشه از راه به در شدند ولی فاحشه با این همه مسجدی به راه راست هدایت نشد. شاید فاحشه به کارش ایمان دارد و مسجدی ها نه!!



داستان گوز

یه بار یه پادشاهی به کشور همسایه حمله میکنه و اونجا رو فتح میکنه. بعد به وزیرش میگه که چطوری میتونم سلطه خودم رو بر این سرزمین حفظ کنم؟ وزیرش هم میگه کاری که نداره و بعدش یه لیستی از قوانین رو به پادشاه پیشنهاد میکنه که توی اون سرزمین اجرا بشه.

لیست این بوده: مردم باید نصف درآمدشون رو به شاه مالیات بدن. وقتی که یه مردی ازدواج میکنه روز اول باید زنش رو پیشکش شاه کنه. اگر جنگی رخ بده همه مردها باید توی جنگ برای پادشاه بجنگن. اگر پادشاه دستور بده همه کارگرا باید برای پادشاه مجانی کار کنن. کسی هم حق نداره بگوزه.

پادشاه که این رو میخونه میگه این بند آخر برای چیه؟ وزیر بهش میگه. بذار اجرا بشه بعد میفهمی این بند آخر برای چیه.

خلاصه، این قوانین رو تو اون سرزمین اجرا میکنن. همه مردم اون سرزمین اون چهارتا قانون اول رو اجرا میکردن اما تا توی خفا و خلوت میرفتن زرتی میگوزیدن. این کار باعث میشد که احساس کنن حرکتی اعتراضی دارن انجام میدن و خشمشون خالی بشه. اینطوری بود که هیچ وقت شورش نکردن و سلطه شاه تا سالها بر اون کشور حفظ شد!

حالا حکایت بعضی کشورها هم همینه یه سری قوانین بیخودی (مثل حجاب اجباری و ممنوعیت مشروب و روابط و فیلتر سایت ها و اینها) گذاشتن که مردم وقتی اونها رو میشکنن احساس کنن دارن حرکت سیاسی انجام میدن!!

مستضعفی بگفتا، صاحبدلان خدا را
ما انقلاب کردیم؟ یا انقلاب ما را؟

حافظ ز غیب گفتا جانا خبر نداری
آخوندهای ایران، کردند هر دو تا را؟

کو آب و برق مفتی؟ کو پول نفت که گفتی
هیچ ملتی نخورده چیزی به این کلفتی!!

حکایتی از ابن «هاردکور»

روزی مریدی بر شیخ وارد گردید در مجلسی که شیخ علم حدیث آموزش می دادی و گفت اشیخ مسئلتن! از «ابن هاردکور» روایتی است که هر کس در شب نیمه ی ماه سپتامبر بر بستر دمر خسبد و الغوث کشد خداوند وی را هفتاد حوری دهد از هفتاد نژاد مختلفه، هر یک را هفتاد زیبایی و بر هر زیبایی هفتاد پیرایه و بر هر پیرایه هفتاد قلم، پس بر وی وارد گردند به هفتاد جامه ی سکسی، سی و پنج نفر میله ای برقصند و سی و پنج نفر فی المجلس استیریپتیز کنند بغایت، پس ندا در رسد که با او بیامیزید، پس هفتاد مرتبه با او بیامیزند به هفتاد گونه از انواع حالات آمیزش، پس هفتاد سال با وی چنین کنند و او را عشق و حالی باشد عظیم!

و در ادامه گفت: یا شیخ در اعتبار و صحت این حدیث مانده ام!

شیخ گفت: خانه ات خراب! من در چیز دیگری مانده ام!

مرید گفت: در چه یا شیخ؟!

شیخ گفت: در این مانده ام که این حدیث بود یا فیلم سوپر؟!

پس جامه برکند و در حوض خانقاه پرید. مریدان فریاد کشیدند: چه می کنی یا شیخ؟!

شیخ فریاد کشید که: غسل جنابت می کنم قربتا الی الله!

از یه حاج خانم پرسیدم از کجا می فهمین که حاج آقا به شما ...نیاز داره؟

گفت: حاجی سوت میزنه!

پرسیدم: خب حالا اگه شما به حاج آقا نیاز داشته باشی جی؟

گفت: میگم حاج آقا شما بودی سوت زدی؟!

قلمی از قلمدان قاضی افتاد. شخصی که حضور داشت گفت: جناب قاضی کلنگ خود را بردارید! قاضی گفت: مردک این قلم است نه کلنگ. تو هنوز کلنگ و قلم را از هم باز نشناسی؟ گفت: هر چه هست باشد، تو خانه مرا با این ویران کردی!

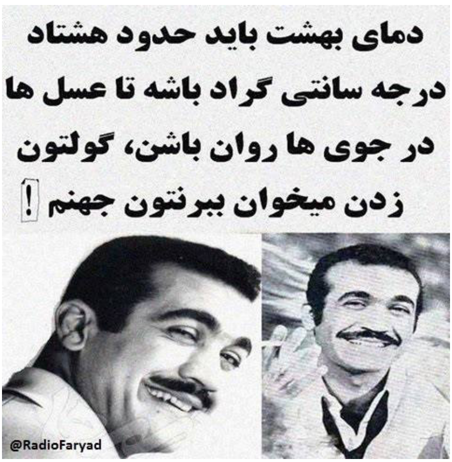
عبید زاکانی

شیخ و مریدان

در مکتب شیخ بحثی در گرفته بود و مریدان همچون مردان درون صف ارزاق از سر و کول هم بالا رفتندی، یکی از مریدان میگفت: درد عشق از همه درد ها افزون تراست، دیگری جفت پا وسط حرفش میپرید که ای نادان، گرسنگی نکشیده ای که درد عشق از یاد بری. دیگری ابراز فضل میکرد که درد دندان بسی ازدو درد دیگر بدتر است، و اندرین جمع هرکس دردی را بدترین میدانست، از درد زایمان تابه تنگ آمدن از ش*ش در اتوبوس بین راهی. شیخ از دور بر این بحث عمیق نظاره مینمود. مریدی نالید که ای شیخ، کدامیک را تائید مینمائی؟

شیخ گفت: هیچکدام، زیرا تا به حال با مانتو و دامن و جوراب شلواری و چادر نرفته ای در مستراح که نفهمی کدوم رو بالا بکشی، کدوم رو پایین که در جا عاشقی از یادت برود! مریدان جمله گریستند و نعره ها زدند تا بسر منزل مقصود دویدند!!

تو شیراز مادرو از دختر نمیشه تشخیص داد
تو اصفهان گدا رو از پولدار،
تو تهران دختر رو از پسر،
تو دولت دزد رو از وزیر،
توی خبرگان مرده رو از زنده!!



داستان مو صاف کن دختر و پدر روحانی!

در گمرك بین المللی یك دختر خانم که یك موصاف کن برقی نو از یك کشور دیگری خریده بوده، از یك پدر روحانی می خواهد به او کمك کند تا این موصاف کن را در گمرگ زیر لباسش پنهان کند و بیرون ببرد تا خانم مالیات ندهد. پدر روحانی می گوید: باشد، ولی به شرط این که اگر پرسیدند من دروغ نمی گویم. دختر که چاره ای نداشته است شرط را می پذیرد. در گمرگ مامور می پرسد: پدر! آیا چیزی با خودت داری که اظهار کني؟ پدر روحانی می گوید: از سر تا کمرم چیزی ندارم! مامور از این جواب عجیب شك می کند و می پرسد: از کمر تا زمین چطور؟ پدر روحانی می گوید: یك وسیله جذاب کوچك دارم که زن ها دوست دارند از آن استفاده کنند، ولی باید اقرار کنم که تا حالا بی استفاده مانده است. مامور با خنده می گوید: خدا پشت و پناهت پدر برو!!

دخترای پولدار به حضرت خدیجه نگاه کنن با اون همه ثروت زن پیامبر شد. تازه پیامبر سواد هم نداشت، من که دارم!!

از معجزات ماه رمضان این است که پایان یافتنش را هم روزه دار جشن می گیرد و هم روزه خوار!!

یکی از معجزات آن حضرت این بود که میتوانست با حیوانات سخن بگویند، منتها چون حیوانات معجزه ندارند، نمیتوانستند جواب ایشان را بدهند!!

هاوکینگ: «بهشت وجود ندارد، بهشت یک افسانه است».
برادر من، این که بهشت وجود ندارد مشکل بزرگی نیست. یک بررسی کنید که جهنم وجود دارد یا خیر!!

ننهء بسیجی ازکیسهء برنج براش شورت دوخته بود.
شب عروسی وقتی عروس و داماد به حجله رفتند، عروس فریادی زد و غش کرد؛ به هوشش آوردند و پرسیدند چی شد؟
گفت: وقتی داماد شلوارشو درآورد، رو شورتش نوشته بود «دمسیاه شمشیری، وزن خالص ۲۰ کیلو»!!



امام علی وسط نماز تیر از پاش درآوردن، نفهمید. بعد مامانم وسط نمازش بلند میگه الله اکبر یعنی رضا اون در یخچالُ انقدر باز و بستش نکن هیچی توش نیست پدرسگ!!

اصفهانیه میره پیش آخونده بهش میگد:
من زمونی جنگی ایران آ عراق به یه عراقی پناه دادم تو خونم عِز نظری شرعی اشکالی دارد؟
آخونده بهش میگه نه اشکالی نداره به یه بی پناه، پناه دادی جَخ ثوابم دارد.
اصفهانیه میگه آخه روزی ۵۰۰۰ تومن ازش اِسدم اشکال نداره؟
آخونده میگه نه، بهش پناه دادی دیگه اشکالی نداره!
اصفهانیه میگه حَجاقا حالا یعنی به نظردون بش بگم جنگ تموم شدس؟!



موسی و شبان ۲۰۱٤

دید موسی آن شبان را پشت رل
آمده در شهر و میراند اتول

از تعجب باز ماند او را دهان
گفت اینجا در چه کاری ای شبان؟

حیف آن صحرا و کوه و دشت نیست؟
در سرت اندیشه‌ی برگشت نیست؟

در فراق بوی جالیز و علف
عمر تو در شهر خواهد شد تلف

حیف ِ گاوِ شیرده، سرشیرِ ناب
شیر شهری نیست جز مخلوط آب

تخم‌مرغ شهر دارد طعم خاک
مرغ شهری را پهن باشد خوراک

آن شبان گفتا که لطفاً اینقده
پند کمتر گوی و اندرزم نده

روستا مرحوم شد، ده سکته کرد
صورت سبزه ز غصه گشته زرد

غرق شد جالیزها در دیپرشن
دانه شد پنهان به زیر خاک و شن

چشمه یادش رفته که دارد وجود
ظاهراً الزایمر از سرچشمه بود

باغ میوه مثل قبرستان شده
گاو شیری پاک بی‌پستان شده

جز گروهی پیرمرد و پیرزن
کس نمانده در ولایات وطن

کس نمانده توی ده، نزدیک و دور
غیر آخوند و مریض و مرده‌شور

تو نمیدانی مگر، حتی صمد
قسمتش شد که به آمریکا رود

گفت موسی پس صمد«آقا» بگو
یک کمی هم ضمناً از لیلا بگو

گفت: لیلا رفته دانمارکی شده
کارمند مرغ کنتاکی شده

بنده هم قید ده خود را زدم
با امید حق به تهران آمدم

پس مسافرکش شدم مثل همه
میروی جائی، بگو، وقتم کمه!

گفت موسا میروم میدان تیر
هرچه میگیری، ز من کمتر بگیر

گفت چوپان، میبرم مفتی ترا
میرسانم هرکجا گفتی ترا

در عوض در بارگاه کبریا
یک کمی از بهر من مایه بیا

هست پیکانم قراضه جان تو
ناظر کارش بود چشمان تو

پس بگو از قول من با ذات حق
اگزوز من تازگی‌ها گشته لق

همچنین خواهم که الله الصمد
نو کند از بهر من کاسه نمد

این چراغ دست چپ هم فی‌المثل
هست کار ایزد عزوجل

گر نماید یک کمی نورش زیاد
از خدا دارم تشکر، تنکس گاد

پس بگو با آن خداوند جلیل
مشکلاتی باشدم از این قبیل

ایهاالموسای الله معک
دارم از بهر خدا آچار و جک

تو بگو با او به آکسنت عرب
پنچرالسوراخو لاستیک العقب

الذی تعویضکم لاستیکنا
واجب الیزدانو کار نیکنا

فی الاتوماتیکه جعبه دنده‌کم
الذین او خدا، من بنده‌کم

گفت موسا، من نمیفهمم ترا
فارسی صحبت بکن بهر خدا

تو عرب را میکشی با این زبان
کس نمیفهمد چه میگوئی جوان

مثل آدم با زبان مادري
گفتگو کن با همان لفظ دري

شد شبان شرمنده از آن زر زدن
اکسکیوزمی گفت و آمد در سخن

گفت خواهش کن از آن یزدان پاک
یک کمی بنزین بریزد توی باک

همچنین جز حضرت پروردگار
نیست در اطراف من تعمیرکار

تو بگو با حضرت والاجناب
من شده شمع و پلاتینم خراب

گر خداوندم کند آن را عوض
میدهد مخلوق خود را کیف و حظ

گفت موسا ای شبان لطفاً خفه
من که نشنیده گرفتم ایندفه

خاک بر سر این سخن‌ها نیک نیست
بچه‌جان یزدان که میکانیک نیست

هست لاستیکت اگر پنچر درک
حق تعالا را چه با لاستیک و جک

اینچنین رفتار تو خیلی بده
هی به رب العالمین دستور نده

گر که هستی دلخور از رانندگی
لااقل قاصر نشو از بندگی

بلکه خیلی با تواضع با ادب
از خدا چیز مهمی کن طلب

پس شبان گفتا بگو با ربنا
خلق را از شیخ‌ها راحت نما

یا بیا آخوند را آدم بکن
یا بکلی شّرشان را کم بکن

کرد موسا منتقل این داستان
بازگو شد درد دل‌های شبان

وحی آمد سوی موسا از خدا
پست کن آچار و جک را بهر ما!!

مفسدانِ آسمان جُل پادشاهی میکنند
آب را گِل کرده اند و صیدِ ماهی میکنند

پینه بر پیشانی آنان ز طول سجده نیست
مُهرهای داغ ... حرفم را گواهی میکنند

کیستند اینان که با تزویر جولان میدهند
در خیال خود چرا احساسِ واهی میکنند؟

هر حرامی را حلال و هر حلالی را حرام
هرچه میخواهند در دین دلبخواهی میکنند

چیزی از شر و بدی دیگر بجا نگذاشتند
روسپیدان سیاهی، روسیاهی میکنند

باز صد رحمت به شیطان، این شرارت پیشگان
گاه از ابلیس حتی باج خواهی می کنند!

گرچه لبریز از گناهِ کرده و ناکرده اند
باز اما ادعای بی گناهی می کنند !!

سیمین بهبهانی

یه مگس بسیجی به نامزدش میگه ایشالا قسمت بشه ماه عسل میبرمت دستشوی حرم امام!!

موفق ترین تلفیق سنت و مدرنیته در ایران « توالت فرنگی شیلنگ دار» بوده!!

یارو داشت رادیو قرآن گوش میداد، برق میره . رادیو رو می بوسه میزاره روی طاقچه!!

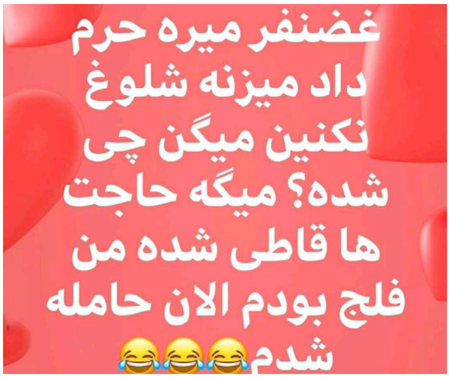
طبق آخرین اخبار واصله به سمانیوز، صبح امروز هنگامیکه پرسنل قرارگاه سپاه محمدرسول الله میخواستند وارد قرارگاه شوند، مشاهده کردند که پارچه نوشته ای بالای سر در اصلی قرارگاه بدین مضمون نصب شده است:

///شیـــــــر سماور .....تو کون رهـــــــــبر////

فرمانده قرارگاه که از دیدن این پارچه نوشته بسیار برآشفته شده بود به پرسنل بسیج دستور میدهد تا هرچه سریعتر اقدام به پاره نمودن پارچه مذکور نمایند.

پرسنل بسیج هم از طرف کلمه شیر اقدام به پاره نمودن پارچه نمودند اما بدلیل کندی کار هنوز قسمت توهین آمیز شعار دیده میشد، لذا فرمانده قرارگاه با عصبانیت به پرسنل بسیج دستور داد:

شـــــیر سماور رو ولش کنین، اوّل کـــون رهـــبر رو پاره کنید!!



جلسهٔ توجیهی فرشتگان با ایرانیها قبل از ورود به بهشت

* پرندگان را به قصد کباب شکار نکنید.
* شاخه ها را نشکنید.
* میوه ها را یکروزه نخورید.
* حوری به اندازه کافی هست همدیگر را با سنگ نزنید.
* موسی عصاش مال خودش است.
* با ایوب بیش از حد شوخی نکنید.
* به زور وارد کشتی نوح نشوید، مخصوص حیوانات است.
* در جوی عسل دستشویی نکنید.
* در بهشت فندک موجود است وارد جهنم نشوید.
* مکانهایی که نوشته شده است « ورود ممنوع» به زور اقدام به ورود ننمایید.
* در این مکان همه یکسانند، برای انجام امور خود دنبال پارتی نگردید.
* چون بهشتی هستید، هر چه اراده کنید در اختیارتان قرار می گیرد، لطفا با دیدن امکانات دیگران از دادن فحشهای ناموسی زیر لب خودداری کنید.
* ابراهیم قصابی ندارد، هی برای خریدن گوشت به او مراجعه نکنید.
* خانوما برای گرفتن عکس و امضا از یوسف به سمتش حمله ور نشید.
* اینجا آخر دنیاست و همه خودشون حضور دارن، از جمله خود خدا. برای نزدیک شدن بهش و وساطت چیزایی که می خواهید هر جا که رسیدید امامزاده نسازید، پیگرد قانونی دارد.

شش متلک بسیجی به دخترا

۱- خوشگله نمازتو خوندی؟
۲- روزه هاتو بگیرم جیگر
۳- وقت داری بریم مسجد؟
۴- خواهرم اندامت چقدر بوی کربلا میده
۵- شهیدتم خانومی
۶- شمارتو بده واسه نماز صبح بیدرت کنم!!

حکایت مومن و حوری و غلمان

گویند یکی از مؤمنین را وارد بهشت می کنند. به محض ورود یاد توصیف هایی که در دنیا از بهشت شنیده بود می افتد. می بیند که جوی ها و نهر های فراوان از شیر و عسل در کنار درختانِ سر به فلك کشیده جاری ست و هوای لطیف و آهنگ های موزون فضا را انباشته است.

در کنار نهری، سفره صبحانه اش را گشوده و چاشت مفصلی می خورد، ناگاه وی را عطسه‌ای عارض میشود، بلا فاصله حوری زیبا در مقابل وی حاضر شده و از وی می پرسد: سرورم، مرا صدا کردید، در خدمتگذاری حاضرم! مؤمن شگفت زده مي‌گويد: من کسی را صدا نزدم، فقط عطسه نمودم. حوریه می گوید: اینجا همه مرا اینگونه صدا می کنند، حالا هم آمده ام، و آماده ام که آنچه می خواهی برآورده کنم!

مؤمن که تاکنون موجودی به آن زیبایی ندیده بود، فی الفور بند شلوار را می گشاید و مشغول مجامعت با او می شود، در آخرین لحظات مجامعت، از فشاری که بر مؤمن آمد ناگهان و بی اختیار بادی از ماتحتش خارج می شود و بلا فاصله فرشته ای با قد بلند و اندامی تنومند، با ذکری آماده بکار در مقابلش ظاهر می شود!

مؤمن دست از مجامعت کشیده و می پرسد: که هستی و اینجا چه می کنی؟ پاسخ می شنود: من غلمان هستم و فرشته ذکور مقیم بهشت، تو مرا صدا زدی. حال آمده ام و در خدمت تو هستم! مؤمن: من کسی را صدا نزدم فقط در اثر فشار، گوزی از من ناخواسته خارج شد. غلمان می گوید: در اینجا همگان مرا اینگونه صدا می زنند!

و بدون معطلی مؤمن را بر گردانیده و چنان او را گائید که چهار ستون بدن مؤمن به لرزه افتاد!!

مجامعت به پایان می رسد و حوریه و غلمان از نظر مؤمن ناپدید می گردند، مؤمن هم سفره خود را جمع کرده و لنگان، عزم خروج از بهشت را جزم می کند. هنگامی که میخواهد از دروازه بهشت خارج گردد، دربان متعجب علت خروج را از وی سؤال می کند.

مؤمن می گوید: مرا در روز بیش از یك عطسه عارض نمیشود، ولی روزانه صدها گوز می زنم، اینجا به کار من نمی آید، که برای یك بار مجامعت با حوری صد بار بخواهند کونمان را پاره کنند!!



خبرنگاری طی مصاحبه ای از پیرمردی یهودی که بمدت ۶۰ سال و هر بار ۴۵ دقیقه کنار دیوار مقدس غربی اورشلیم به نیایش پرداخته بود پرسید:

دعای روزانه شما طی این ۶۰ سال چه بوده؟

پیر مرد گفت دعا میکنم برای:

- صلح بین مسیحیان - کلیمیان و مسلمانان
- از بین رفتن تمام تنفر ها و جنگ ها
- رشد توام با بی خطری جوانها و تبدیل آنها به
- افراد با مسئولیتی که انسانها را دوست داشته باشند
- و بالاخره اینکه سیاستمداران به ما راست بگویند و منافع جامعه را فراتر از منافع خودشان قرار دهند.

خبرنگار پرسید:

در نهایت احساس شما چیست؟

پیرمرد گفت:

احساس میکنم دارم با دیوار حرف میزن!!

طرف زنگ میزنه ۱۱۰ میگه طوطیم گمشده، افسره میگه به ماچه؟ میگه خواستم بدونین اگه پیداش کردین هر چی درباره آخوندا میگه اعتقادات شخصی خودشه!!

یک روز یک کشیش مسیحی، راهب بودایی، و ملای مسلمان تصمیم میگیرند تا ببینند کدوم توی کارش بهتره... به همین منظور، تصمیم میگیرند که هر کدوم به یک جنگل برن، یک «خرس» پیدا کنند و سعی کنند اون «خرس» رو به دین خودشون دعوت کنند.

بعد از مدتی، دور هم جمع میشن و از تجربه شون صحبت میکنن... اول از همه کشیش شروع به صحبت کرد: «وقتی خرس رو دیدم، براش چند آیه از کتاب مقدس (درباره قدرت صلح، کمک و مهربانی به دیگران) خوندم و بهش آب مقدس پاشیدم. خرس اونقدر شیفته و مبهوت شد که قراره هفتهٔ دیگه اولین مراسم تشرفش برگزار بشه». راهب بودایی گفت: «من خرسی رو کنار یک جوی آب توی جنگل دیدم. براش مقداری از کلمات آسمانی بودای بزرگ موعظه کردم. براش از قدرت ریاضت، تمرکز و قانون کارما (قانون عمل و عکس‌العمل رفتار آدمی) صحبت کردم. خرس آنقدر علاقه مند شده بود که به من اجازه داد غسل تعمید بدهمش و براش یک اسم مذهبی-بودایی انتخاب کنم». پس از آن، هر دو به ملای مسلمان نگاه کردند که روی تخت (و در حالی که از سر تا پا بدنش توی گچ و باند بود) دراز کشیده بود. ملا گفت: هههمم...الان که فکر می‌کنم، میبینم که شاید نباید کارم رو با «ختنه کردن» شروع می‌کردم

کو خدا، کیست خدا، چیست خدا
بی جهت بحث نکن، نیست خدا

آن که پیغمبر ما بود همی
ماعَرَفناک، بفرمود همی

تو دگر طالب پرخاش مشو
کاسهٔ گرمتر از آش مشو

آنچه عقل تو در آنها مات است
تو بمیری، همه موهومات است

ایرج میرزا

مدتی بود دچار بی هویتی و پوچی شده بودم. از همه چیز و همه کس بدم میامد، امید به آینده هم نداشتم. پیش هر روانشناسی هم رفتم جواب نگرفتم.

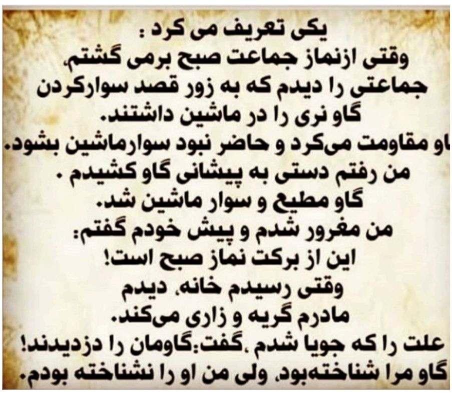
به توصیه یکی از دوستان نامه‌ای به یکی از علما نوشتم و مشکلم را گفتم. جواب خیلی خلاصه‌ای داده بود، نوشته بود فقط ترکیه.

من هم بارام را بستم چند هفته‌ای رفتم آنتالیا و استانبول کلی بهم خوش گذشتو حالم عوض شد.

اومدم شهرمون نامه ای که حاج عاقا داده بودو بازم خوندم دیدم نوشته تزکیه نقطش کمرنگ بوده ندیدم ولی به هرحال خدا پدرش رو بیامرزه!!

آخونده داشته سخنرانی می کرده از ته سالن بهش یک کاغذ می دن باز می کنه می بینه عکس یه ک....ره میگه یکی از برادرا واسه مادرش التماس دعا دارد!!

خورجین شخصی را دزدیدند.
مردمان بگفتند: سوره یاسین بخوان که آن مال پیدا شود.
مالباخته بگفت: کل قرآن به یکجا درون خورجینم بود!!


یکی تعریف می کرد :
وقتی ازنماز جماعت صبح برمی گشتم،
جماعتی را دیدم که به زور قصد سوارکردن
گاو نری را در ماشین داشتند.
او مقاومت می‌کرد و حاضر نبود سوارماشین بشود.
من رفتم دستی به پیشانی گاو کشیدم .
گاو مطیع و سوار ماشین شد.
من مغرور شدم و پیش خودم گفتم:
این از برکت نماز صبح است!
وقتی رسیدم خانه، دیدم
مادرم گریه و زاری می‌کند.
علت را که جویا شدم ،گفت:گاومان را دزدیدند!
گاو مرا شناخته‌بود. ولی من او را نشناخته بودم.

دیدار با خدا!

با کراوات به دیدار خدا رفتم و شد
بر خلاف جهت اهل ریا رفتم و شد

ریش خود را ز ادب صاف نمودم با تیغ
همچنان آینه با صدق و صفا رفتم و شد

با بوی ادکلنی گشت معطر بدنم
عطر بر خود زدم و غالیه سا رفتم و شد

حمد را خواندم و آن مد»ولاالضالین»را
ننمودم ز ته حلق ادا رفتم و شد

یکدم از قاسم و جبار نگفتم سخنی
گفتم ای مایه هر مهر و وفا رفتم و شد

همچو موسی نه عصا داشتم و نه نعلین
سرخوش و بی خبر و بی سرو پا رفتم و شد

«لن ترانی» نشنیدم ز خداوند چو او
«ارنی» گفتم و او گفت «رثا» رفتم و شد

مدعی گفت چرا رفتی و چون رفتی و کی؟
من دلباخته بی چون و چرا رفتم وشد

تو تنت پیش خدا روز و شبان خم شد و راست
من خدا گفتم و او گفت بیا رفتم و شد

مسجد و دیر و خرابات به دادم نرسید
فارغ از کشمکش این دو سه تا رفتم و شد

خانقاهم فلک آبی بی سقف و ستون
پیر من آنکه مرا داد ندا رفتم وشد

گفتم ای دل به خدا هست خدا هادی تو
تا بدینسان شدم از خلق رها رفتم و شد!!

به غضنفر می گن : اذون بگو

می گه : والا چی بگم همه چی از یه نگاه شروع شد

شکایت جبرئیل به خدا

میگن یه روز جبرئیل میره پیش خدا گلایه میکنه که: آخه خدا، این چه وضعیه؟ ما یک عده ایرونی توی بهشت داریم که فکر میکنن اومدن خونه باباشون! به جای ردای سفید، همه شون لباس های مارک دار و آنچنانی میخوان! بجای پابرهنه راه رفتن کفش نایک و آدیداس درخواست میکنن. هیچ کدومشون از بالهاشون استفاده نمیکنن، میگن بدون ‹بنز› یا ‹ب ام و› یا ‹تویوتا لکسوز› جائی نمیرن! اون بوق و کرنای من هم گم شده... یکی از همین ها دو ماه پیش قرض گرفت و رفت دیگه ازش خبری نشد!

آقا من خسته شدم از بس جلوی دروازه بهشت رو جارو زدم... امروز تمیز میکنم، فردا دوباره پر از پوست تخمه و پسته و هسته هندونه و پوست خربزه است! من حتی دیدم بعضیهاشون کاسبی هم میکنن و حلقه های تقدس بالای سرشون رو به بقیه میفروشن. چند تاشون کوپن جعلی بهشت درست کردن و به ساکنین بخت برگشته جهنم میفروشن. چندتاشون دلالی باز کردن و معاملات املاک شمال بهشت میکنن. یک سری شون حوری های بهشت را با تهدید آوردن خونه شون و اونارو «سرکار» گذاشتن و شیتیلی میگیرن. بقیه حوری ها هم مرتب میگن ما رو از لیست جیره ایرانیها بردار که پدرمونو درآوردن، اونقدر به ما برنج دادن که چاق شدیم و از ریخت افتادیم.

اتحادیه غلمان ها امضاء جمع کرده که اعضا نمیخوان به دیدن زنان ایرانی برن چون اونقدر آرایش کردن و اسپری مو و ماسک و موس و . . . به سرشون زدن که هاله تقدسشون اتصالی کرده و فیوزش سوخته در ضمن خانمهای ایرونی از غلمانها مهریه و نفقه میخوان. بعضی از اونها هم رفتن تو کار آرایش بقیه و کاسبی راه انداختن: موهاشون رو هزار و یک رنگ میکنن، تتو میکنن، ناخن میکارن و از این جور قرتی بازیها. هفته پیش هم چند میلیون نفر تو چلوکبابی ایرانیها مسموم شدن و دوباره مردن. چند پزشک ایرونی هم بند کردن به حوری ها که الا و بلا بیایید دماغاتونو عمل کنیم، گونه بکاریم، ساکشن کنیم و از این کلک ها . . .

خدا میگه: ای جبرئیل! ایرانیها هم مثل بقیه، آفریده

های من هستند و بهشت به همه انسان ها تعلق داره. اینها هم که گفتی، خیلی بد نیست! برو یک زنگی به شیطون بزن تا بفهمی دردسر واقعی یعنی چی!!

جبرئیل میره زنگ میزنه به جناب شیطان... دو سه بار میره روی پیغام گیر تا بالاخره شیطان نفس نفس زنان جواب میده: جهنم، بخش ایرانیان بفرمایید؟

جبرئیل میگه: آقا مثل اینکه خیلی سرت شلوغه؟ شیطان آهی میکشه و میگه: نگو که دلم خونه... این ایرونیها اشک منو در آوردن به خدا! میخوام خودمو بازنشست کنم. شب و روز برام نگذاشتن! تا صورتم رو میکنم این طرف، اون طرف یه آتیشی به پا میکنن!

تا دو ماه پیش که اینجا هر روز چهارشنبه سوری بود و آتیش بازی!... حالا هم که... ای داد!! آقا نکن! بهت میگم نکن!!

جبرئیل جان، من برم .... اینها دارن آتیش جهنم رو خاموش میکنن که جاش کولر گازی نصب کنن...یک عده شون بازار سیاه مواد سوختی بخصوص بنزین راه انداختن.

چند تا پزشک ایرونی در جهنم بیمارستان سوانح سوختگی باز کردن و براش تبلیغ میکنن و این شدیدا ممنوعه.

چندتاشون دفتر ویزای مهاجرت به بهشت باز کردن و ارواح مردمو خر میکنن. بلیت جعلی یکطرفه بهشت هم میفروشن.

یک سری شون وکیل شدن و تبلیغ میکنن که میتونن پیش نکیر و منکر برای جهنمی ها تقاضای تجدید نظر بدن.

چند تاشون که روی زمین مهندس بودن میگن پل صراط ایراد فنی داشته که اونا افتادن تو جهنم. دارن امضا جمع میکنن که پل باید پهن تر بشه.

چند هزار تاشون هم هر روز زنگ میزنن به ۱۱۸ جهنم و تلفن و آدرس سفارتهای کانادا و آمریکا رو میپرسن چون میخوان مهاجرت کنن.

هر روز هزاران ایرونی زنگ میزنن به اطلاعات و تلفن آتش نشانی و اورژانس جهنم رو میخوان. الان مراجعه داشتم میگفت ما کاغذ نسوز میخواهیم که روزنامه اپوزیسیون بیرون بدیم.

ببخش! من برم، بعدا صحبت میکنیم... چند تا ایرونی دارن کوپون جعلی کولر گازی و یخچال میفروشن... برم یه چماقی بچرخون!!.

فرم ارزیابی در آخرت

با تشکر از اقامت شما در دنیای فانی. مدیریت کائنات به منظور بهبود خدمات دستگاه الهی و ارتقاء کیفیت نعمات، شما را دعوت به ارائه نظراتتان از طریق پرسشنامه زیر می کند.

پر کردن فرم ارزیابی زیر حداکثر ٤ دقیقه طول می کشد . با پر کردن این فرم شما در قرعه کشی یک دستگاه آیپاد نیز شرکت داده می شوید.

نام (اختیاری) ....

جنیست: انس جن

سن در هنگام مرگ ....

محل تولد: سیاره اورانوس سیاره زمین

دیگر ....

.. ..

شماره DNA ....

نخستین بار چگونه از وجود ما مطلع شدید؟

پدر و مادر

دینی دوم دبستان

برهان علیت

سایر......

آیا از رفتار مامور ما در هنگام قبض روح رضایت داشتید؟

بلی خیر

نظر شما در مورد موسیقی پخش شده در هنگام جان دادن چه بود؟

دوباره دوباره
مگر موسیقی پخش می شد؟
لطفا سرگرمی دیگری برای اسرافیل پیدا کنید

آیا آنتن دهی ۱۲۴۰۰۰ پیامبری ما دوره زمانی شما را پوشش می داد؟
بلی خیر

ابزارهایی که برای ارتباط مناسب تر می دانید را به ترتیب اولویت شماره بزنید:
کتاب آسمانی
وحی مستقیم
تویتر

آیا از سرویس دهی دفتر مرکزی ما واقع در عربستان و یا شعب آن در مساجد محلی استفاده کرده اید؟
بلی خیر

کدام راه را برای تکلم با خدا بهتر می دانید؟
نماز
مناجات در غار
سیگار کشیدن
فیس بوک

کدام یک از شواهد وجود خدا را ترجیح میدهید؟
کتاب به عنوان معجزه
معجزات سنتی نظیر اژدها کردن چوب و نصف کردن ماه

کدام یک از خدمات بهشت برای تان جذاب تر می نمود؟ به ترتیب اولیت شماره بزنی
فنا شدن در لقاء خداوند
دار و درخت
دخترکان ترگل ورگل
لوله کشی شیرکاکائو
در صورت گزینشی بودن سیستم تناسخ، آیا حاضر بودید بار دیگر زندگی انسانی را تجربه کنید؟
بلی خیر
ارزیابی شما از نمازهای یومیه چگونه است؟
از نظر تعداد در روز عالی
معمولی ضعیف
از نظر طول هر نماز عالی
معمولی ضعیف
جاگیری آن در طول روز عالی معمولی
ضایع
ارزیابی کلی عالی
معمولی ضعیف

کدام روش را برای جذب روزه داران موثرتر می دانید؟
استفاده از تقویم شمسی
گنجشکی نمودن ده روز آخر
افزایش سرعت چرخش زمین به دور خود

به نظر شما مهترین علت گرایش مردم به شرکت های رقیب نظیر نهاد روحانیت چیست؟
ارایه خدمات بهتر و پاسخگویی سریعتر
تبلیغات و اطلاع رسانی قویتر
روشن تر بودن وعده ها و مطالبات شان

به نظر شما کدام یک از تغییرات زیر می توان در جذب مومنین موثرتر باشد؟ به ترتیب اولیت شماره بزنید
افزایش پیچیدگی ها در آفرینش اجزای هستی
نمود روشن تر اعجاز روایی در بطون هفتگانه کتب آسمانی
آزادسازی مصرف مشروبات الکلی

اگر تمایل ندارید که از بارگاه الهی ایمیل دریافت کنید اینجا را علامت بزنید.

با توجه به اجرای طرح جدا سازی خانمها از آقایان در دانشگاهها و بانکها و... دانشمندان تنها راه تولید مثل در ایران را گرده افشانی دانستند!!

آخوند تازه کار

یه طلبه ای تازه لیسانس آخوندی گرفته بود و برای اولین بار بایستی توی مسجدی روضه می خواند. ولی از آنجایی که تازه کار بود و عصبی شده بود، زبانش بند آمد و نتوانست حتی یک کلمه بیان کند.

یک آخوند کهنه کار که آن صحنه را دید، سعی کرد که همکار جدیدش را راهنمایی کند. به او گفت: بار بعد، قبل از روضه خوانی، چند قطره ویسکی توی یک لیوان آب بریز و بنوش تا ترست از بین برود.

طلبه هم جمعه بعدی همین کار را کرد و روضه خیلی گرم شد. روز بعد نامه ای از طرف همان آخوندی که نصیحت کرده بود به دست طلبه رسید. توی آن نوشته شده بود.

برادر جمعه بعدی چند قطره ویسکی توی یک لیوان آب بریز، نه چند قطره آب توی یک بطری ویسکی.

ضمناً مایلم بهت بگویم که:

— لازم نیست عمامه ات را دور کمرت ببندی.

— اینجوری عکس امام را جلوی مردم ماچ نکن، برات حرف در می آرند.

— ده فرمان موسی واقعاً ۱۰ تا بودند، نه ۱۲ تا. ۱۲ تعداد امامان است، نه ۱۱ تا. ۱۱ نفر تعداد بازیکنان تیم فوتبال است و نفر دوازدهم داور نامیده می شود، نه امام زمان.

— وقتی راجع به پیغمبر صحبت می کنی، بگو محمد (ص) و دوازده امام، نگو محمد و تیمش.

— اسم یزید، واقعاً یزید بوده است، نگو «اون مادر ق...» جلوی خواهران.

— وقتی راجع به نایب امام زمان صحبت می کنی، بگو امام، نگو پدر خوانده. پدر خوانده مافیایی بوده است.

— بن لادن اصلاً ربطی به ضربت خوردن حضرت علی نداشت و جورج بوش اصلاً در جنگ کربلا شرکت نکرده بود.

— عیسی تیرباران نشد، به صلیب کشیده شد.

— پایتخت عراق، بغداد است، نه نیویورک.

— گلاب برای خوش بو کردن است، نه برای خنک کردن عرقهای گردنت.

— خرماهایی که آنجا بود مزهٔ ویسکی نبود.

گناهکاران به جهنم می روند، نه به قزوین.

- اون پیرمردی که با انگشت بهش اشاره کردی و گفتی اون بچه باز ک.... است، من بودم.

- امام علی در هیچ مسابقات جهانی شمشیربازی شرکت نکرد و هیچوقت قهرمان المپیک نبود. برای مردم خالی نبند.

- عایشه زن پیغمبر بود، نه نوه اش.

- حضرت محمد بیسواد بود. نه شطرنج بازی می کرد و نه اینترنت داشت. آیه های قرآن توسط یاهو مسنجر به او وحی نمی شد.

- روضه خوانی بصورت نشسته اجرا می شود. چرا روی قالی دراز کشیده بودی؟

- در پایان روضه خوانی، مردم را وادار کن که صلوات بفرستند. به آنها نگو گور پدر همتون.

خلاصه برادر خیلی خراب کردی. والسلام!!

حکایتی از احمد کسروی

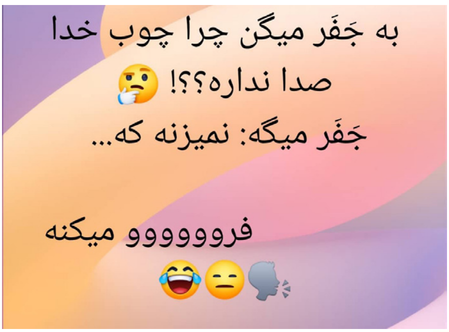
سال ۱۳۱۸ از تهران با اتوبوس بطرف قزوین سفر میکردم...

سر هر پیچ و گردنه ای ۳ تا صلوات میفرستادیم بعد نوبتِ لعنت چی ها میشد! که میگفتن: «بر یزید لعنت، ما میگفتیم: بیش باد، برشمر لعنت، بیش باد بر ابن ملجم، معاویه، لعنت...»

هر کس عطسه میکرد راننده، اتوبوس را ۵ دقیقه کنار میزد میگفت صبر امده...

به هر امامزاده میرسدیم، همگی فاتحه میخواندیم و پول صدقه به صندوق می‌انداختیم؛ بعد از ۵ ساعت با ۲٦٤ صلوات لاستیک ماشین ترکید و اتوبوس واژگون شد!!

احمد کسروی



اصفانیه به یه مسیحی میگه آ چیطوریه چراشوما انقذه پول داریند؟
مسیحی میگه خدا یه چک نوشت داد به مریم اونم نقد کرد و داد به ما!
مسیحیه میگه چرا شما فقیر موندید؟
اصفانیه گفت: والا خدا یه چک نوشت عا داد به محمد؛ محمد داد به علی؛ علی داد به حسن؛ حسن داد به حسین ؛حسین داد به زین العابدین ؛همین جوری رسیدس به آخری که اونم غیبش زدس عا ما موندیم دسی خالی...
جخ تازه حالام میگن شاید این جمعه بیاد شاید اون جمعه بیاد جمعم که بانکا تعطیلس!!





جواب دندان شکن به شعر ارزشی

شعری در یکی از این مجله های ارزشی!! چاپ شد و خانم زری دلنشین شاعره باهوش، جواب دندان شکنی به این شاعر چشم هیز داده که هر دو را ملاحظه میکنید.

خواهرم ای دختر ایران زمین

در خیابان چهره آرایش مکن
از جوانان سلب آسایش مکن

زلف خود از روسری بیرون مریز
در مسیر چشمها افسون مریز

یاد کن از آتش و روز معاد
طره گیسو مده در دست باد

خواهرم دیگر تو کودک نیستی
فاش تر گویم عروسک نیستی

خواهرم ای دختر ایران زمین
یک نظر عکس شهیدان را ببین

خواهرم این لباس تنگ چیست ؟
پوشش چسبان رنگارنگ چیست ؟

خواهرم اینقدر تنازی مکن
با اصول شرع لجبازی مکن

در امور خویش سرگردان مشو
نو عروس چشم نامردان مشو

خیمه گاه عشاق الحسین

ای فلانک خاک عالم بر سرت
گر چنین گویی سخن با خواهرت

خواهر تو نیستم البته من
پس فزونتر از دهانت زر نزن

چشم هیز و خوی بد، فکر پلید
از دل هر مصرعت آمد پدید

زشتی دید و کلام ذات تو
هست پیدا در همه ابیات تو

از خرد چون کم رسیده سهم تو
نیست زیبایی من در فهم تو

هم نگفته با تو هیچ آموزگار
هست طنازی به تای دسته دار

یا نمیدانند عشاق حسین
فرق ساده را میان تا و طین

همچنین آرایش من ای عمو
در خیابان نیست، کم یاوه بگو

جای آرایش چه نزدیک و چه دور
سالن زیبایی است ای بیشعور

من لباس تنگ میپوشم، بله
پوشش خوشرنگ میپوشم، بله

میشوم طناز و زیبا و ملوس
میخرامم در چمن چون نوعروس

زلف خود ریزم برون از روسری
میکنم در چشم مردان دلبری

طره گیسو دهم در دست باد
گور بابای تو و روز معاد!!

زری دلنشین





خدا یه دین بهم میدی؟
خدا: آهاااااا دیییین؟ مسیحی بدم؟ یهودی بدم؟
بودایی بدم اسلام بدم؟ کدومو بدم؟ مسیحی بده!
کاتولیک بدم؟ پروتستان بدم؟ ارتدکس بدم؟ کدومو بدم؟
اسلام بده!
سنی بدم؟ شیعی بدم؟ صوفی بدم کدومو بدم؟
سنی بده!
حنفی بدم؟ حنبلی بدم؟ شافعی بدم؟ مالکی بدم؟ کدومو بدم؟
شیعه بده!
جعفری بدم؟ اسماعیلی بدم؟ هشت امامی بدم؟ چهار امامی بدم؟ زیدیه بدم؟ غلاهی بدم؟ کیسانی بدم؟ کدومو بدم؟
اصلا هـمشـو بـده!!







رستم نامه

به سال هزار و سیصد و پنج و هشت
خبر های بد چو خوب پخش بگشت

خبر چو درز کرد درون بهشت
که آخوند به تخت کیان بر نشست

بشد روح رستم در عذاب
از اخبار مربوط به آن انقلاب

هراسان به در گاه یزدان دوید
به خاکش افتاد و به سویش خزید

دهان پر ز ز آه و ز سینه فقان
هم اشکش چو سیل از دو دیده روان

که ای افریننده ی خاک و آب
شنیدم که اوضاع شده بس خراب

که در ملک جمشید و گیو قباد
به پا گشته دستگاه ظلم فساد

شنیدم که آخوند شده راس کار
که جای عمل را گرفته شعار

که بر کرسی موبد موبدان
لمیدست ملای چیز در فلان

صد وریده فتوی ز علم زیاد
که مردم مال خره اقتصاد!

پی لغو آئین نوروزی است
عجب جاکش رذل پفیوزی است

به جای دری واژه تازی است
به جای گذشته کنون ماضی است

سپاه دلیران شده تار و مار
ز نیرنگ روحانی جیره خوار

به راس سپاه جای من نامدار
یکی دزد جیب بر ز دروازه غار

و از دست یک مشت گه بی بخوار
شده زندگی بر همه زهر مار

همه تاروپود وطن پاره است
تو گوئی ابلیس همه کاره است

نظر چیست شما را عالیجناب؟
که این انقلاب است یا منجلاب؟

بود خواهشم از تو پروردگار
میفکن از امروز به فردا تو کار

بده رخصتی تا به گرز گران
بکوبم بنیاد ویرانگران

شنیدم که قم مرکز فتنه است
همه کار آخوند بد کینه است

مرا هفت روز مرخصی لازم است
چون این بنده فردا به قم عازم است

خداوند چو در خواست رستم شنید
غری زد سگرمه به هم کشید

کمی من ومن کمی فس و فس
دوتا سرفه کرد و کمی خس و خس

سراپای رستمورانداز کرد
سپس لب چنین بر سخن باز کرد

جهان پهلوانا حواست کجاست؟
پریشانی خاطرت پس چراست؟

چه سال بر هزار است اکنون
فزون که پارسی از ایران برفتست برون

به غیر از جمعی انگشت شمار
نماندست به جای ز آن نژاد و تبار

ز تازی و ترک و مغول گشت پدید
چه قومی که مانند آن کس ندید!

همه فاسد و راشی و مرتشی
ز بازاری و کاسب و ارتشی!

همه مدعی حاسد و کینه توز
وکیل و وزیر شاطر و پینه دوز!

نباشد چو در دفع ظلم متفق
چه باشد بهتر از این مستحق؟

جهان پهلوان چون شنید آن سخن
ز بهت باز ماندش دماغ و دهن!

به دوردست دو چشمش کمی خیره شد
سپس ناگهان خشم بر او چیره شد

ز جایش جهید همچو تیر از کمان
کمی هم کف آورد به دور دهان!

فکند برگه ی مرخصی روی میز
به یک حالت پر ز قهر و ستیز

گرفت دست یزدان مبهوت به دست
بزد مهر تصویب به برگ وبجست!

پرید روی رخش و کشیدش ز دم
فرود امد از عرش در اطراف قم!

چو از دور قم آمدش به چشم
به جوش آمدش خون مر از فرط خشم

ببرد به گرز و بزد سک به رخش
چنان کز سمش بر جهید آذرخش

همینطور که میتاخت به سوی هدف
خروشان و توفنده و گرز به کف

پدید آمد از دور یکی خر سوار
روان سوی شهر بر خر راهوار

تهمتن چو نزدیک ان خر رسید
درنگ کرد و افسار رخش بر کشید

به بانگ رسا گفت به یارو (درود)
کجا میروی با خرد صبح زود؟

نزار از چه روئی چرا خسته ای؟
به سر از چه دستار بر بسته ای؟

چرا صورتت چرک و رخت ژنده است؟
مگر مادرت مرده؟ یا جنده است؟

سرت رت چه کس بربکفتست به سنگ؟
چه ریخت و اداست آخر این کس ..مشنگ؟

به پاسخ به یک لهجه ی خنده دار
چنین پس به عرضش رساند خر سوار

که (صبح کم الله به خیر) یا اخی
چرا بنده را اینهمه تو نخی؟

ندیدی تو عمامه بر زید وعمر؟
ویا مست و گیجی تو از شرب خمر؟

اگر روی من چرک و تن خسته است
دلیلش یکی رمز سر بسته است

ز صبح تا به شب در دعا ونماز
ز شب تا به صبح نیز به راز ونیاز

عبادت به درگاه حی العضیم
که اهدی انه باصرات مستقیم

ضرورت نباشد مرا شستشوی
کنم چون تیمم بگیرم وضوی

تهمتن چون آن یاوه گ.ئی شنید
به بی صبری در بین حرفش دوید

ز اوضاع کشور نمودش سوال
به پاسخ شنید(بس کن این قیل و قال)

که (کشور)دگر نیست مطرح کنون
که حب الوطن هست عین جنون

چه فرموده ما را امام کبیر
خمینی دانا و روشن ضمیر

که اسلام فراتر ز اب است و خاک
چه فرق است میان دمشق و اراک؟

کنون رو کنار و رهم کن تو باز
که وقتست مرا تنگ و راهم دراز

من و مرکبم عازم مرکزیم
به دست بوسی آن امام عظیم

چه در سایه ی زهد و تقوا و دین
و از ماندن جای مهر بر جبین

و چون پاک و دانا و فهمیده ایم
به مجلس نماینده گردیده ایم!

اخر تا همین هفت و هشت ماه پیش
نه عمامه ام بود و نی پشم و ریش!

نه آه در بساط و نه شغل و نه پول
ز دست تنگی از روی مردم خجول

نه رفته به سربازی و نی معاف
سر افکنده همچون ابول زیر ناف

ولی با شکوفائی انقلاب
گرفتیم صد من کره ما ز آب

به فیضیه رفتیم بی دنگ و فنگ
به تحصیل فقه ما بدون درنگ

و چون خوب به فیضیه دولا شدیم
وکیل سگ اباد سفلی شدیم

چو فردا به مجلس شوم رهسپار
من و بنز و راننده و پاسدار!

چنین گفت رستم به آن خر سوار:
که ریدم به کس ننت جنده خوار!

تو کز محنت مملکت بی غمی
نشایند که نامت نهند آدمی!

بخواندش به بانگ رسا (سگ پدر)
حوالت نمودش همی دسته خر

چو زان حرف حسابی بور شد
تفی کرد به رویش وز او دور شد!

تهمتن به دیوار قم چون رسید
صدای عجیبی ز سمتی شنید

یکی نعره میزد چنان دلخراش
که رستم به شدت دلش سوخت براش!

مسیر صدا چو تعقیب نمود
رسید پای برجی و زان کرد صعود

به بالای برج حفره ای تنگ و تار
درونش عجوزی به داد و هوار

دو دست بر دهان و به دل پیچ و تاب
که گوئیش ز نیش رطیل در عذاب

تهمتن چون آن وضع اشفته دید
گرفتش ز بازو و پیشش کشید

بگفتش چه درد است تورا ای فلان؟
به کونت مگر کرده اند استخوان

مگر مار و عقرب به نیشت زده؟
و یا کس لگد به پشت و پیشت زده؟

طرف ماند کمی هاج و واج زان عمل
نگه کرد به رستم سپس از بغل

به تردید و شک پس گشود او دهن
که کیستی مگر ای یل پیل تن؟

خداوند ببخشد گناه تورا
اذان مرا میکنی قطع چرا؟

تهمتن فرمود بر آن بد صدا
که بس کن پس این پیچ و تاب و ادا

چه سان حرف زشت است مگر این (اذان)
که با زجر برون میرود از دهان؟

در آن ضمن به پائین نگه چونکه کرد
بشد سینه اش پر ز اندوه و درد

چه در زیر برج چند هزار مرد و زن
کثیف و نهیف رخت ژنده به تن

ز سر تا به پا غرق ادبار و غم
چو کرم میلولیدند همه توی هم

زنان جملگی در ردای بلند
وزان جمع بلند بر هوا بوی گند

یکی حوض بد بو و ابی کثیف
به دورش دو صد مرد ریشو ردیف

بشستند در آن حوض همه دست و روی
سپس دست خیس میکشیدند به موی

تهمتن نمود از موذن سوال
چه وضع کثیف است آن و چه حال؟

به پاسخ موادب و با ترس و لرز
به این شرح موذن رساندش به عرض

که بختت بلند باد و عمرت دراز
کنون ظهر شرعیست و وقت نماز

به کار وضویند همه مسلمان
چه در رشت چه در قم چه در اصفهان

مسلمان مگر نیست عالیجناب؟
چه دین است شما را یل مسطاب؟

تهمتن که بود غرق فکری عمیق
نداد یاوه اش را جوابی دقیق

به پائین برج کرد نگاهی دگر
بر آورد یکی اه سرد از جگر

به خود گفت پس از روی یاس واسف
چه حاصل ز وقت را نمودن تلف؟

چنین که وطن رفته در منجلاب
ز بالاست قطعا که کار است خراب

ز برج پشت رخش پس بیامد فرود
کشیدش ز دم و به عرش کرد صعود

نمود حبس خود را درون اطاق
ولو شد به طاقباز و چشمش به طاق

همانطور که خوابیده بود طاقباز
فرو رفت به خوابی عمیق و دراز

روایت بر آن است که فرزند زال
بخسبید به آن حال به بیست و سه سال

شب آخر خواب طولانیش
به خواب دید یکی پیر روحانیش

سیاهش ردا.چهره اش پر ز غم
کشیده همه عمر تو گوئی ستم

صدایش ضعیف و تنش ناتوان
تکیده بدن قامتش چون کمان

یکی حال ی نور به دور سرش
به سیما چو زرتشت پیامبرش

به حالی نزار پیر فرخنده کیش
اشارت نمود و بخواندش به پیش

در گوش او گفت چیزی یواش
نمودش یکی رمز سر بسته فاش

تهمتن چون آن قصه ی تلخ شنید
هماندم سراسیمه از خواب پرید

تنش یخ به سر درد کرخ پا و دست
به هر زحمتی بود بلند شد نشست

سخن های زرتشت پیرش به گوش
به زنگ بود و روحش از آن در خروش

چو کم کم ز نو حالش آمد به جای
ز جا جست و کش داد سر و دست و پای

نگه کرد در آئینه اندام خود
کشید میل و دمبل برون از کمد

چهل روز تمام وقت دمبل گرفت
که تا بازووانش بشد سفت سفت

بزد پشت هم میل چهل روز و شب
(خودش هم از آن بنیه ماند در عجب)

به آن طرز چو خود را دوباره بساخت
نمود شانه ریش و سبیل را بتافت

بپوشید سپس جوشن و بست زره
کشید بند شلوار و سفت زد گره ببست

دشنه آویخت تیر و کمان
در آورد ز ستوش گرزی گران

یکی نیزه هم تیز و آماده کرد
ز هر حیث شد آماده بهر نبرد

صعود کرد به زین و نشست شق و رق
روان شد سپس سوی درگاه حق!

تهمتن چو نزدیک دروازه شد
به فکر رفت و دلغ دلش تازه شد

به یادش چو آمد که زرتشت پیر
به مکر گشته در دست شیطان اسیر

که یزدان به بند است و زندانی است
که چه باعث ننگ ایدانی است

برفتش ز دل صبر و آمد به جوش
به یک باره برد سوی ان دژ خروش

به سر نیزه و گرز و تیر و کمان
بیفکند به خاک هنگ دروازه بان




بخواند آیه ای از اوستای زند
به بالای بارو فکند پس کمند

ز دیوار قلعه چو برق کرد صعود
در آن سمت به سرعت بیامد فرود

به اطراف خود کرد به دقت نگاه
به چشمش بخورد خیمه و بارگاه

نگه کرد پس از درز خیمه درون
به جوشش بیامد در آن لحظه خون

چون از لای درز هم در آندم بدید
که اهریمن پست و زشت وپلید

لمیده ز پهلو به تختی طلا
سر و مر وگنده تنش بی بلا

به دست تنگ زرین و جامی شراب
دو سمتش دو سیمین بدن رفته خواب

نقابیش به روی تشک در کنار
بدل کرده صورت ز پروردگار

به یک گوشه یزدان زبند در گزند
دو دیو سیاهش نگهبان بند

در آندم چو بگشود یزدان دهن
چنین گفت بر اهریمن او پس سخن:

که ایرذل خون خوار بی مغز مست
تو ای کودتاچی بی شرم پست

هزار و چهارصد قریب است به سال
که حبسم نمودی تو در این موال

فرو کرده ای روی زشت در نقاب
چو زنهای هرزه به زیر حجاب

دنی و پلید و حرامزاده ای
به خود نام الله ولی داده ای

بزودی شود لیک مشت تو باز
به دست یکی گرد گردن فراز

در آن لحضه اهریمن بد سگال
بزد قهقه غافل و بی خیال

به صورت بزد ماسک یزدانیش
به سخره دهان کج به زندانیش

سپس چون به الفاظ زشتش بخواند
جهان پهلوان را دگر صبر نماند

به چاقوی تیز خیمه را پاره کرد
به چند ثانیه کار او چاره کرد

به گرز و تبرزین دو دیو را بکشت
بکوبید سر اهرمن را به مشت

گسست بند و زنجیر ز یزدان پاک
فکند اهرمن را به پایش به خاک

سپس بوسه زد بر زمین از ادب
ز خیمه برون رفت ز درب عقب

به دلها چو تابید ز یزدان فروغ
به سر آمد عمر نظام دروغ

بریدند غیوران از اژدها
ز جور تئیمان وطن شد رها

به سرعت عوض شد در ایران رژیم
به کشور به پا شد سروری عظیم

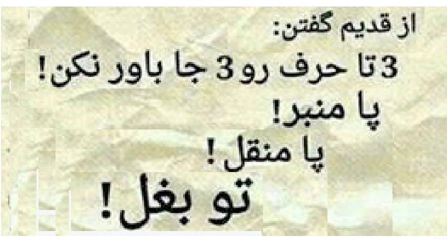
حجاب برگرفتند ز سر بانوان
گشادند به سازندگی بازوان

فروزید چو آتش در آتشکده
دوباره گشودند در میکده

ز بین رفت آثار ظلم یک به یک
مساجد شدند جملگی دیسکو تک!

نه ز آخوند اثر ماند و نی از امام
به کام زمین رفت تو گوئی تمام!!

فرهاد ایرانی






خدا نامه

شبی آمد خدا در خواب نازم
نشست با من سر راز و نیازم

شرابی بود و نان سنگگی داغ
نشـــستیم گوشه دنج ته باغ

...دو سه پیمانه و ساز و آواز
به مستی شد خدا گوینده راز

به من گفت ازشما من دردمندم
بگو من با شما آخر چه کردم

چرا باید ز خود آئین در آرید
به نام من کتاب و دین در آرید

اگر خواهم به دنیا من نگاهم
بدان موسی و عیسی را نخواهم

چرا تیغ محمد را بجویم
اگر خواهم کسی آید بسویم

نه انجیل ونه تورات ونه قرآن
نبوده دفتر من ناشر آن

همه کار ریا کاران و رندان
به هر دوران ظهور این رسولان

رگ خواب زمان دردست آنان
ستون جاهلان هم پشت آنان

گهی بر من نهادند نام الله
شدیم غارتگر و یاغی صحرا

گهی هم شدیم بابای عیسی
به شد مریم به عقد و صیغه ما

گهی درمصر به همراهی موسی
در آوردیم پدر از پیر و برنا

محمد را شدیم زن باره ی او
رئیس درب روسپی خانه او

به هرجا یک زنی رازیر سرکرد
به نام بنده هم یک آیه در کرد

اگر او عاشق نه ساله ها شد
چرا عقدش به نام من روا شد

چرا باید به نام من بجنگید
دهانها را به نام من ببندید

که بنده گر خدایم بی نیازم
نه پایان و نه آغاز پیازم

نماز و روزه کی خواهم زیارم
قمه بر سر زدن کی بوده کارم

اگر از تن جدا کردید شما سر
چرا نعره زنید الله و اکبر

بدان آئین من بود مهر و سعادت
کجا راه جهاد است و شهادت

کجا گفتم که من خانه ندارم
سرم را من کجا شب ها گذارم

خدا را کی سرای و خانه باشد
کنشت و کعبه و بتخانه باشد

بیا از ما درآر این دست آخر
بکش از ما برون جان برادر

غلط کردم که آدم آفریدم
به جان مادرم دیگر بریدم

خدا پیمانه آخر به لب بست
سپس خسته دوچشمانش به هم بست

سکوتی بود و از دور ناله زاغ
خدا و من نشسته گوشه باغ

به خودگفتم عجب پس این خدا بود
ندانستم چه با من آشنا بود

بابک اسحقی





بس که این ملت خر است!

مملکت در دست مشتی خائن غارتگر است
بسکه این ملت خر است

حال روشنفکر بیچاره ز بد هم بد تر است
بسکه این ملت خر است

مغز ها له شد به زیر سم ملایان قم
وای در عصر اتم

صحبت عمامه و تسبیح و ریش و منبر است
بسکه این ملت خر است

هر که حرفی زد ز آزادی دهانش دوختند
جان ما را سوختند

حرف حق این روز ها گویی گناه منکر است
بسکه این ملت خر است

مملکت افسوس برگشته به صد ها سال پیش
حرف عمامه است و ریش

گوز من بر ریش هر چه شیخ در هر کشور است
بسکه این ملت خر است

خاک شهر قم گمان داری بشر میپرورد
تخم خر میپرورد

زانکه هر سو شیخکی بر منبری در عرعر است
بسکه این ملت خر است

ما که میدانیم حال شیخها در حجره ها
وای بر احوال ما

کز تف همدرسها ماتحتشان دائم تر است
بسکه این ملت خر است

شیخ ریقوئی که دائم بود دنبال لواط
در پی فور و بساط

با فلان پاره اش امروز یک شیر نر است
بسکه این ملت خر است

وانکه خیک گنده اش پر بود دائم از عرق
چونکه برگشته ورق

پیش چشم ملت اکنون بهتر از پیغمبر است
بسکه این ملت خر است

معده هر شیخ چون پر می شود ازمال مفت
میشود گردن کلفت

چشمها انگار کور و گوشها گویی کر است
بسکه این ملت خر است

مملکت نابود شد با نقشه بیگانگان
های ای دیوانگان

ریده بر این مملکت این شیخ پشمالوی خوک
با گروهی کله پوک

هر یکی از دیگری ابله تر و جا کش تر است
بسکه این ملت خر است

میدرد دیوانه وار این مردم بیچاره را
های خر های خدا

کشتن این خرس مردم خوار حج اکبر است
بسکه این ملت خر است

خویش را خوانده امام و مسلمین را امتش
چیست ؟ دانی علتش؟

زانکه چون خر ملتی زین مفتخور فرمانبر است
بسکه این ملت خر است

ای خوش آن روزی که بینم جمله را بالای دار بر
درختان چنار

در چنان روزی وطن از هر بهشتی خوش تر است
بسکه این ملت خر است!!

ناصر اجتهادی (از نویسنگان روزامه توفیق، ۱۳۵۹)

به غضنفر میگن خدا رو میشناسی ؟ میگه وقتی رفت و آمد نباشه از کجا بشناسم

قلم چرخید و ایران را گرفتند

قلم چرخید و فرمان را گرفتند
ورق برگشت و ایران را گرفتند

به تیتر «شاه رفتِ» اطلاعات
توجه کرده کیهان را گرفتند

چپ و مذهب گره خوردند و شیخان
شبانه جای شاهان را گرفتند

همه از حجره‌ها بیرون خزیدند
به سرعت سقف و ایوان را گرفتند

گرفتند و گرفتن کارشان شد
هرآنچه خواستند آن را گرفتند

به هر انگیزه و با هر بهانه
مسلمان نامسلمان را گرفتند

به جرم بدحجابی، بد لباسی
زنان را نیز مردان را گرفتند

سراغ سفره ها نفتی نیامد
ولیکن در عوض نان را گرفتند

یکی نان خواست بردندش به زندان
از آن بیچاره دندان را گرفتند

یکی آفتابه دزدی گشت افشا
به دست آفتابه داشت آن را گرفتند

یکی خان بود از حیث چپاول
دوتا مستخدم خان را گرفتند

فلان ملا مخالف داشت بسیار
مخالف‌های ایشان را گرفتند

بده مژده به دزدان خزانه
که شاکی‌های آنان را گرفتند

چو شد در آستان قدس دزدی
گداهای خراسان را گرفتند

به جرم اختلاس شرکت نفت
برادرهای دربان را گرفتند

نمیخواهند چون خر را بگیرند
محبت کرده پالان را گرفتند

غذا را آشپز چون شور میکرد
سر سفره نمکدان را گرفتند

چو آمد سقف مهمانخانه پائین
به حکم شرع مهمان را گرفتند

به قم از روی توضیح‌المسائل
همه اغلاط قرآن را گرفتند

به جرم ارتداد از دین اسلام
دوباره شیخ صنعان را گرفتند

به این گله دوتا گرگ خودی زد
خدائی شد که چوپان را گرفتند

به ما درد و مرض دادند بسیار
دلیلش اینکه درمان را گرفتند

مقام رهبری هم شعر میگفت
ز دستش بندتنبان را گرفتند

همه این‌ها جهنم، این خلایق
ز مردم دین و ایمان را گرفتند

هادی خرسندی







ای وای که مملکت بگا رفت

ای وای که مملکت بگا رفت
دیدی که دلار تا کجا رفت
تا آنسوی عرش کبریا رفت
دیدی که چگونه سرزمینی
در کام گروه مافیا رفت
دیدی که چگونه اقتصادی
بر باد نبودی و فنا رفت
ای وای که میهنی چپو شد
ای وای که مملکت بگا رفت

خر صاحب اقتصاد ما شد
سگ داور عدل و داد ما شد
گوساله که گشت عضو دولت
علامهٔ باسواد ما شد!
وان بره که رام گرگ ها بود
لبخند زد و مراد ما شد
از هر طرفی یکی به ما رفت!
ای وای که مملکت بگا رفت

فقر آمد و سفره را درو کرد
آن مادر و بچه را ولو کرد
اما پسر رئیس بنیاد
لمبرگینی دوماهه نو کرد
آمد سر چارراه ملت
گازی داد و عقب جلو کرد
با قمپز و عشوه و ادا رفت
ای وای که مملکت بگا رفت

نسرین که وکیل و دادخواه است
خود بندی دولت و سپاه است
با جرم دفاع بیگناهان
زندان شده است و بی گناه است
فرزند عزیز خود ندیده
یک ماه و دو ماه و چند ماه است
بیداد ببین که تا کجا رفت
ای وای که مملکت بگا رفت
با آنهمه زور و پارتی و پول
مهدی شده است اسیر سلول
افتاده چو خواهرش به زندان
یک صحنهٔ قتل با دو مقتول!
البته که فهم ماست قاصر
از بازی بچه های آن غول
غولی که کنار اژدها رفت
ای وای که مملکت بگا رفت

آن رهبر عامل الشکنجه
بنشسته به روی گنج و گنجه
بر بشکهٔ نفت و پیت مذهب
تکیه زده و فشرده پنجه
غیر از پسرش که راضی از اوست
باقی همه دلخورند و رنجه
صد شکر که یکنفر رضا رفت
ای وای که مملکت بگا رفت

آن نهضت «مرگ بر» شعارش
نعشی شد و مملک مزارش
آمد سر قبر او به شادی
شیطان بزرگ با دلارش
یک فاتحه هم به گوشش آمد
از مادر پیر تاجدارش!
دودش همه توی چشم ما رفت
ای وای که مملکت بگا رفت

روحانی ما به فکر جسم است
روحانیّت، شعار و اسم است
اما چه کنیم، امت ما
افسون خرافه و طلسم است
پرسی اگر: این فلان الاسلام
روحانی چیست؟ از چه قسم است؟
گویند به پای چپ خلا رفت!
ای وای که مملکت بگا رفت

سرمایهٔ ما شبانه بردند
از صندق و از خزانه بردند
بردند مجسمه ز میدان
با دقت و دانه دانه بردند

آثار عتیقه را ز موزه
دزدیدند و به خانه بردند
وز مرز تریلی طلا رفت
ای وای که مملکت بگا رفت!

البته که این فقط مثال است
این شعر تصورش محال است
اینجور تکان دهنده گفتم
از بهر کسی که بی خیال است!
برهم زده ام قواعد شعر
اینکار برای من حلال! است
این ملت زنده هست جاوید
وین میهن زنده بی زوال است
بایست که رهبری بداند
این خانهٔ رستم است و زال است
بایست که احمدی بداند
این خاک نه لانهٔ شغال است
بایست که اکبری بداند
نه قابل نقل و انتقال است
بایست که فائزه بداند
این ارث نه شرعی و حلال است
بایست که مجتبا بداند
باباش وبا، وبا، وبال است
حقّا که بگا رود خود آنکه
با خاک من و تو در جدال است!

با اینهمه گر بخود نجنبیم
بینیم که لنگمان هوا رفت!!
ای وای که مملکت، نه بابا، شعر من بگا رفت.

[اصغرآقا ـ سایت هادی خرسندی]



زن خوب در ایران چه کسی است؟
(البته از دید صدا و سیما)

- زنی که آدامس بجود حتما یا قاچاقچی است یا روسپی!
- زن خوب کسی است که با استفراغ اعلام حاملگی کند.
- زن خوب کسی است که در منزل فقط پیراهن مردانه می پوشد .
- زن خوب کسی است که صبح از اتاق دیگری بیرون بیاید و به همسر خود صبح بخیر بگوید.
- زن خوب کسی است که فقط وقتی جلوی آینه بایستد که بخواهد گریه کند!
- تبصره: این آینه حتما باید در مستراح باشد نه آینه آرایش!
- زن خوب کسی است که جلوی دوربین نمی دود.
- زن خوب کسی است که لباسش حداقل ۳ الی ٤ سایز بزرگتر باشد!
- مجری خوب زن هرگز اسم کوچکش افشا نمی شود!
- زن خوب کسی است که در صحنه های عروسی فقط لبخند بزند و مردان اجازه دارند حداکثر در جا دست بزنند،
- زن خوب کسی است که اگر متأهل باشد حتما خانه دار است، اما اگر مجرد باشد می تواند شاغل باشد!
- زن خوب کسی است که اگر در خیابان با مردی تصادف کرد، حتما تا قسمت آخر سریال با او ازدواج کند!
- زن خوب کسی است که هرگز مانتو نمی پوشد، عینک آفتابی نمی زند، اسم عربی دارد، اگر بالای چهل ساله باشد یا در حال ظرف شستن است یا لباس دوختن.
- زن خوب هرگز در حال مطالعه نیست.
- زن خوب کسی است که غیر از لباس سیاه، قهوه ای یا خاکستری بپوشد
- زن خوب کسی است که اگر شوهرش ازدواج مجدد کرد، در پایان او را ببخشد!!

ایرج میرزا در وصف حماقت مردم

روحانیون، نحوه رحلت پیغمبر، روز مرگ و محل دفن حضرت فاطمه رو نمیدونن و میگن مشخص نیست. ولی مکالمه اسب شمر و یابوی حر بن ریاحی رو مو به مو از حفظ هستن .

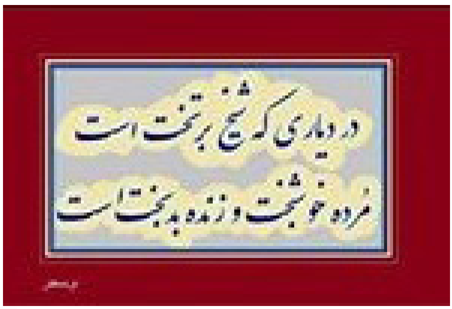
از آخرت، ازگفتگوی حضرت علی وقتی سر در چاه میکرد و در تنهایی با خدای خویش راز و نیاز میکرد و گفتگوی خداوند با آدم در بهشت را جوری بدون کم و زیاد تعریف میکنند که هر چی فکرشو میکنم من اگه اونجا حضور هم داشتم همش یادم نمیموند فقط میتونستم اصل ماجرا رو تعریف کنم.

شگفتا که جوری در مورد قیامت و جزییاتش سخن میگویند که انگاری قسمت هاییشم که یادشون نمونده روزانه میرن میبینن بر میگردن.

تو شیراز یه آخوندی بود که نحوه ی قربانی شدن گوسفند حضرت ابراهیم و زبان حال گوسفند رو مو به مو با ناله بیان میکرد .

تو ی چیزی موندم ک واقعا ماهارو احمق فرض کردن یا هستیم و خودمون نمیدونیم یا هردوتاش ویا هر سه تاش ...

فقیهِ شهر به رفعِ حجاب مایل نیست
چرا که هرچه کند، در حجاب کند
از او دلیل نباید سوال کرد که گرگ
به هر دلیل که شد، بره را مجاب کند
ز من مترس که «خانم « تو را خطاب کنم
ازو بترس که «همشیره ات « خطاب کند.



از ماست که برماست

اوضاع دگرگون و احوال دگر شد
این بر شد و ایوان کهن زیر و زبر شد

آشوب شد و کشور ما محشر خر شد
بازیچۀ یک عده عمامه بسر شد

دیدی چه خبر شد؟

بدنام نمودند مهین میهن ما را
در بند کشیدند من و ما و شما را

نازم ید بیضای عمو سام و سیا را
بستند بریش من و تو شیخ دعا را

تندیس ریا را

بیگانه زما خواست کشد باز سواری
بگرفت ز اسلام در این مرحله یاری

فرمان امامت ز سوی حضرت باری
شد صادر و شه گشت بصد زاری و خاری

زین ملک فراری

شاهی که سیه مست شد از کبر و غرورش
خود بینی و آز از همگان کرد بدورش

نبود زر و زور فزون سرکش و کورش
زورش ز زر افزون شد و زر بیش ز زورش

این کرد شرورش

گر شاه نمیبود بدینسان نه چنین بود
آخوند نه اینگونه سوار خر دین بود

با حربه دین با همگی بر سر کین بود
اوضاع من و ما و شما بهتر از این بود

شک نیست یقین بود

امروز اگر دوره شاهی بسر آمد
تاریکی شب رفت و شبی تیره تر آمد
ضحاک شد اما نه یکی کاوه بر آمد
یک شاه بدر رفت و دو صد شاه بر آمد

از بد بدتر آمد

روز من و تو باز چو دیروز سیاه است
این راه که رفتیم سرانجام ته چاه است

این ظلم و ستم نیز ز گمراهی شاه است
خونی که فروریخت تبه گشت و تباه است

تاریخ گواه است

از آن همه کوشش که نمودیم چه حاصل
شد باز وطن دستخوش دست اراذل

کی میکند از مسند دین شیخ گدا دل
همچون شپشک سخت چو چسبید سافل

دیگر نکند ول

این گونه که آخوند بود طامع و خودخواه
صد گل به جمال پدر شاه و خود شاه

ز آن چاله برو آمده رفتیم بدین چاه
زین قوم دغل پیشه و گمراه

صد آقا و دو صد آه

اوضاع وطن گشت بر آشفته و نابود
بحث است سر مساله چادر و چاقچور

هر شیخ به نحوی بدهد فتوی و دستور
گاهی اهل انگشت رساند ز ره دور

شده نور علی نور

اوضاع خراب است و خراب است و خراب است
صحبت همه از حیض و نفاس است و صحاب است

امید من و ما و شما نقش بر آب است
سرتاسر کشور همه جا در تب و تاب است

دولت که بخواب است

امروز بهر گوشه دو صد فتنه و غوغاست
هر جا بامیدی شر و شوری دوسه بر پاست

هر قطعه از این مرز کهن مورد دعواست
کوتاه اگر ضربه خوریم از چپ و ز راست

از ماست که بر ماست

شاعر ناشناخته

(**احتمالا بلافاصله بعد** از **انقلاب** ۱۳۵۷)

پوشش زنان!

گویند که هردرد و بلایی به جهان است
تقصیر نمایان شدن موی زنان است

چون شال زنان رفته عقب توی خیابان
وضعیت اقلیم چنین در نوسان است

کولاک به پا گشته به ایلام و سنندج
در حاشیه لوت ببین سیل روان است

عریان شده گیسوی زنی بر لب یک رود
این جرم و گنه موجب خشکیدن آن است

از لرزش اندام زنی بوده به یک رقص
گر زلزله در جهرم و رشت و همدان است

افتاده اگر آتش قهری به پلاسکو
چون موی زنان در ملاء عام عیان است

یا جام شرابی شده نوشیده به یک بزم
طوفان شن و ماسه به اهواز وزان است

یک خواب بدی دیده بزرگی که ز ساپورت
آتش ز دماوند به حال فَوَران است

گویی که خداوند فقط داخل ایران
آنهم فقط از پوشش زنها نگران است..!!






اندر باب حکمت و رحمت

شنیدید این بیت معروف و ناب
که سعدی سروده است با آب و تاب

«گر ایزد ز حکمت ببندد دری
ز رحمت گشاید در دیگری»

خداییش، در این سی و چند سال
ندیدیم رحمت، ندیدیم حال

همه حکمتت پر ز وسواس بود
همه برهه بوده است و حساس بود

زمانی که از حکمت انقلاب
شد از بیخ و بن کاخ شاهی خراب

رگ از خون حکمت پر از جوش شد
ولی باب رحمت فراموش شد

اگر رایت شاه و شاهی شکست
یکی رفت و صدها به جایش نشست

به هر جا حسینی، قلی خان شده
برای خودش شاه شاهان شده

بگیر و ببند و ببند و بگیر
همه زیر ها رو و رو ها به زیر

به هر کس که گفتیم وضع بدی است
بفرمود: این حکمت ایزدی است

کمر راست ناکرده ملت هنوز
بفرمود حکمت: بساز و بسوز

شد آغاز دوران منحوس جنگ
همه بمب و آژیر و تیر و تفنگ

گرانی و قحطی دور از توان
رواج کوپن، جیره بندی نان

به هر کوی و برزن هزاران شهید
کسی خیر از این حکمت تو ندید

ز حکمت نمودی مسلط به ما
بنی صدر خائن، خدایا چرا؟

در حکمت موسوی را که بست؟
که معلوم شد فتنه گر بوده است

پس از آن شده هاشمی روی کار
همان بی بصیرت، همان بی بخار

سپس خاتمی سال هفتاد و شش
به دوران پر التهاب و تنش

زده قفل بر قفل پنجاه و هفت
به اصلاح صد وعده ها داد و رفت

بر اصلاح خود فاتحه خواند و خواند
در رحمتت همچنان بسته ماند

بنازم بر این حکمت آخری
که افسار اشتر به دمب خری

ز حکمت سر کار شد هشت سال
یک عده (ت تن تن تن) پاچه مال

همه عاشق مایه و اسکناس
فقط اختلاس و فقط اختلاس

بر این ملک آمد هزاران شکاف
چو افتاد در جاده ی انحراف

در حکمت دیگری بسته شد
انرژی مان جملگی هسته شد

چه گویم ز تحریم و آثار آن
نمانده است تاب و نمانده توان

به یارانه کردند ما را خراب
فتادیم در چاله‌ی منجلاب

خدا سفت تر بسته این بار در
فقیران، گدا - گشنه ها، گشنه تر




هر آن چه بر این ملک آمد شکست
همه حکمت ایزدی بوده است

به جای شراب آبغوره شدیم
از این حکمتت پاره پوره شدیم

ز حکمت اگر سفت بستی دری
ز رحمت زدی قفل محکم تری

خدا، ملت از حکمتت خسته شد
هزاران در از پشت در بسته شد

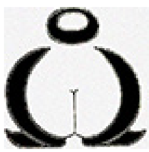
بیا لای در را کمی باز کن
کمی هم ز رحمت سخن ساز کن

وگرنه به طنز و به لحن ملیح
کند هالو این شعر سعدی صحیح:

«گر ایزد ز حکمت ببندد دری
به زحمت گشاید در دیگری»







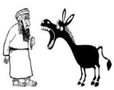


مردی حجاج بن یوسف را گفت:
دوش تو را به خواب چنان دیدم که اندر بهشتی.
گفت: اگر خوابت راست باشد در آن جهان بیداد بیش از این جهان باشد.

عبید زاکانی

مجری خانم اخبار ناشنوایان بدلیل اجرای حرکت گفتار احمدی نژاد (اون ممه رولولو برد) از کار بر کنار شد!!









داستانی از دهخدا

پیاز فروش هی میزنه پشت دستش و میگه: «چه خاکی تو سرم کنم حالا، بدبخت شدم رفت». گفتم: «چی شده یا آخی؟»
سرش رو بلند کرد گفت: «پیازام دارِه خراب میشه! کلی شتر بار زدم، از کربلا پیاز آوردم مشهد، اما دریغ از یك خریدار!» هنوز حرفش تموم نشده بود که دیدم پیشنماز مسجد دارِه میره برای نماز که صداش کردم گفتم: «یا شیخ دست این پیاز فروش به دامن عَبات! پیازاش دارِه خراب میشه! کلی پیاز از کربلا آوردِه به امید استفادِه، ولي اهالی مشهد اَصلاً پیاز نمي‌خورن !» شیخ یه نگاهی به پیازفروش کرد و گفت: «کیلو چنده اینا؟» پیاز فروش گفت: هر کیلو نیم سکه. شیخ گفت: «اگه میخوای پیازات فروش بره ۵۰ سکه بریز توی این جیب عبا». پیاز فروش یه نگاهی به من کرد که یعنی چیکار کنم؟
گفتم بریز و پیاز فروش ۵۰ سکه ریخت توی جیب شیخ.
جناب شیخ گفت همین الان يك کیسه پیاز هم میفرستی در منزل و پیاز فروش گفت: «چشم.»
شیخ گفت: «یه کاغذ می نویسی پیاز کربلا هر کیلو ۳ سکه و به هر نفر هم يك کیلو بیشتر نمیدی.»
مرد پیاز فروش گفت: «یا شیخ دیوانه شدی؟ مردم نیم‌سکه هم نمی‌خَرَن اونوقت تو میگی ۳ سکه؟ تازه من ازخدا میخوام به هر کس يك کیسه پیاز بفروشم...! تو میگی يك کیلو بیشتر نَدم...؟
شیخ يك نگاه عاقل اندر سفیهی به پیاز فروش انداخت و گفت: ای ملعون ...اگه چیزایی که گفتم گوش نکنی پیازات به فروش نمیره...تو فقط همین کاری که گفتم میکنی و روانه مسجد شد منم به دنبالش...!
نماز که تموم شد شیخ رفت بالای منبر گفت نقل است از امام محمد باقر که روزی مردی به خدمت ایشان رسید و گفت یا ابالحسن بنده يك غلطی کردم سه تا زن گرفتم اما دیگه کشش ندارم نمیکشه یا ابالحسن...! چه خاکی توی سرم بکنم...!؟
ابالحسن گفت پیاز کربلارا در مشهد بخور اونوخ جور میکشه...! از رسول خدا شنیدم که هر کس پیاز کربلا را در مشهد بخُورد تا صبح با هفتاد هزار حوری بهشتی اَ یش به در میکند و تازه صبح قبراق و سرحال میگه دیگه نبود...؟ خلاصه شیخ صداش رو به سرش کشید که ای اونایی که از مردی افتادین یا کمرتون شله ...! پیاز کربلا بخورین که اب روی آتشه...!
هنوز حرف شیخ تموم نشده بود که دیدم کسی پای منبر نیست...! از مسجد که اومدم بیرون دیدم جلوی پیاز فروشی يك صفی کشیدن مرد و زن که اون سرش ناپیدا و دارن پیاز میخرن کیلویی سه سکه و تازه التماس میکنن که بیشتر از يك کیلو بده... رفتم جلو و به پیاز فروش که سر از پا نمیشناخت کمك کردم تا نوبت یه پیرزن شد...!
پیرزن التماس میکرد میگفت: الهی خیر ببینی ننه جان به مو دو کیلو بده...! دعات مکُنُم ننه ...! مو شوهرم چند ساله که بخار مخار ندره دیگه ...!
ایشالله ای پیاز کربلا رِه بخوره حاجت موره بده ...!
خلاصه اونروز پیاز فروش همه پیازاش رو فروخت ویه دونه پیاز مقبول هم به من داد....!
فرداش رفتم دم بساط پیاز فروش دیدم داره سکه هاش رو میشمره که پیرزن دیروزی اومد گفت:
خیر ببینی الهی پیاز کربلا نیاوردی هنوز...؟
پیاز فروش گفت مگه يك کیلوی دیروز افاغه نکرد بی بی...؟ پیرزن خنده ریزی کرد گفت: وا....خاك عالم............! چی چیزا مپرسی تو...!
پیاز فروش گفت: نقل است از امام صادق که هر کس پیازکربلارو در مشهد بفروشه مثل دکتر محرَمه نَنه جان! پیرزن گفت خوب حالا که محرَمی مگم...!
دیشب به زور لنگ کفش دادم يك کیلو پیازه خالی خالی خورد بعد جا انداختُم رو ایوون خودمه آرا گیرا کردم تا حاجی آمد...!
چی شبی بود دیشب...یاد شب زفافُم افتادم.......
ولی دهنش خیلی بوی پیاز مداد...!
غروب باید برُم مسجد ببینم ای امام باقر که الهی به قربونش برُم حدیثی چیزی برِه بوی پیازنگفته...!
خلاصه ننه پیاز که آوردی دوسه کیسه برفست در خانه ما...!
پیر بری الهی!!

دهخدا





فرق این دنیا و آن دنیا

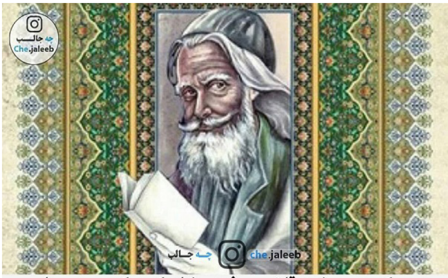
مردکی در وسط راه، به ناگاه، گرفتار به یک حمله قلبی شد و هوش از سر او رفت و درافتاد ز پا، رهگذران چون که چنین حال بدیدند، ز هر سوی دویدند و به نزدیک رسیدند. یکی زد به رخش آب و یکی صورت و پیشانی او خوب بمالید. ولی کوشش آنها ز پی اینکه بیاید ز نو آن مرد، سر حال و ز جایش بجهد، کوشش بی فایده ای بود. از این روی برفتند به دنبال طبیبی و طبیب آمد و او نیز، پس از صرف کمی وقت، چو دید از تپش قلب وی اصلاً خبری نیست بگفتا:« دگر این مرده و تشریف خود از دار جهان برده و بایست که تابوت بیارید و به خاکش بسپارید، از آن روی که دیگر نشود زنده و من بنده چنین است گمانم.»

لاجرم خلق گرفتند جسد را که به خاکش بسپارند. پس از غسل و کفن، چون که نهادند جسد را به درون لحد، آن مرد که دکتر به غلط مرده گمان داشته بودش، سر حال آمد و بنمود کفن پاره و یک باره سر از قبر درآورد و برون آمد و اقوام و عزیزان چو بدیدند که آن مرد ز نو جان دگر یافته و زنده شده شادی بسیار نمودند. در آن حین یکی از جمع برون آمد و پرسید: در این مدت کوته که نهادی به جهان دگری پای، چه دیدی تو در آن جای؟ بگو تا که بدانم.

مرد خندید و بدو گفت که:« البته من آن گه به حال آمدم و زنده شدم، خوب خبر داشتم از اینکه در این دار جهانم نه به دنیای دگر.»

بار دگر مرد بپرسید که:« آخر به چه علت تو یقین داشتی از اینکه نرفتی به جهان دگری؟» گفت: «از آن روی که تا بر سر هوش آمدم، احساس نمودم که شکمم سخت گرسنه است و تنم سرد شده. در دل خود گفتم، اگر من به بهشتم، که نباید بکشم گرسِنگی، چونکه در آنجاست بسی اطعمه و اشربه مفت و کسی گرسِنه هرگز نکند زیست به گلزار جنان. قعر جهنم هم اگر بنده مکان داشته باشم که نباید تنم اینقدر شود سرد. از آن رو که حجیم است پر آتش و سرما نخورند اهل جهنم. به یقین بنده شرمند نه در توی بهشتم نه به دوزخ، چو بُوَد گرسنگی خوردن و سرما ز مزایای همین گیتی غدار و من مفلس جان سخت، هنوز از بدی بخت، گرفتار همین دار جهانم!»

«**ابوالقاسم حالت**»



روزی یک عرب نزد قاضی رفت و گله کرد که مردی پارس، کفش او را در مسجد دزدیده است. قاضی سخن او را شنید و گفت پرونده بسته شود! حاضران شگفت زده از قاضی پرسیدند چرا این گونه حکم کردی؟! قاضی گفت: نه عرب کفش می‌پوشد و نه مرد پارسی به مسجد می‌رود!

عبید زاکانی

بجز شیخ و ملا که غارتگرند
بنی آدم اعضای یک پیکرند



آخوند تو خیابون بود خبرنگار ازش پرسید شما روزی چند کیلو گوشت میخورید؟ گفت ۳۰-۴۰کیلو. گفت: چه زیاد..یه موتوری رد شد گفت حاج آقا ...یرم تودهنت. گفت ملاحظه بفرماید، این ۲۵۰ گرمش بود!!

شعار جدید خواهران بسیجی در ۲۲بهمن:

این ممه های مرمری هدیه به بیت رهبری
جلو و عقب تنگ و گشاد هدیه به احمدی نژاد!!



از کنار دجله روزی بایزید
میگذشت او جمله با خیل مرید

ناگهان از بام عرش کبریا
خورد بر گوشش که ای شیخ ریا

میل آن داری که بنمایم به خلق
تا چه پنهان کرده ای در زیر دَلق

تا خلایق سنگبارانت کنند؟
دست بسته بر سر دارت کنند؟

گفت یا رب میل آن داری تو هم
شمه ای از رحمتت سازم رقم

تا خلایق از ستایش کم کنند
از نماز و روزه و حج رم کنند؟

پس ندا آمد که ای شیخ فتن (فتنه)
نی ز ما و نی ز تو، رو دم مزن

عطار نیشابوری

ایکاش که سرتاسر قم زیر و زبر بود

هرگز یکی از این وکلا زنده نبودی
پاینده نبودی

این جامعه زنده نما زنده اگر بود
دیدی چه خبر بود؟

تنها نه همین کاخ سزاوار خرابیست
این حرف حسابیست

ایکاش که سرتاسر قم زیر و زبر بود
دیدی چه خبر بود؟

ای قم تو چه خاکی که چه ناپاک نهادی
تو شهر فسادی

از شر تو یک مملکتی پر ز شرر بود
دیدی چه خبر بود؟

عمامه بسر هرکه که بنهاد دو کون است
یک کونش که کون است

آن گنبد مندیل سرش کون دگر بود
دیدی چه خبر بود ؟

عشقی









ظرفی که تَرک داشت تغار خودمان

از ماست که بر ماست شعارِ خودمان بود
آن دزد پدرسوخته یارِ خودمان بود

راهی که از آن دزد به کاشانۀ ما زد
در اصل همان راهِ فرار خودمان بود

دادیم به او قدرت و توی سرمان زد
این میوۀ ممنوعه ویار خودمان بود

می‌گفت درآرم پدر فقر ولی حیف
چیزی که درآورد دمار خودمان بود

سهم همه را خورد ولی سیر نمیشد
بی‌وقفه سر سفره کنار خودمان بود

گفتند به دشمن بد و بیراه بگویید
دشمن ولی از ایل و تبار خودمان بود

گفتند خرش میرود ایشان همه جا خوب
معلوم شد اما که سوار خودمان بود

تقصیر کسی نیست اگر ماست‌مان ریخت
ظرفی که تَرک داشت تغار خودمان بود

شروین_سلیمانی

مرد به زنش میگه ٤ حیوون بگو که با (خ) شروع بشه؟ زنش جواب میده: ١) خودت ٢) خواهرت ٣) خیرندیده مادرت ٤) خدا بیامرز پدرت!!

با پوزش از سوی عزاداران امام

تو محله مون یه مسجد هست که یه بلندگو گذاشتن تو خیابون و هرچی پشت میکروفون گفته شه تو خیابون پخش میشه. یه بار مثل اینکه قسمت مردونه خیلی شلوغ شده بوده واسه نماز، حاج آقا پشت میکروفون اعلام کردن: آقایون فشار نیارن پرده خانوما پاره میشه! یه بارم جلو در هیئت عزاداری در حالی که دسته عزاداری داشت میرفت تو هیئت، مداح محترم اعلام فرمودن خانوما بیان عقب تا دسته بره تو!!

زن به قاضی: آقای قاضی شوهرم منو از پشت می... کنه! قاضی: طبق فتوای لنکرانی اشکال نداره.
زن: نبایدم اشکال داشته باشه، چون اون کی..ر نه تو ک..ون تو میره نه لنکرانی!!





مسلمین در این مناطق ناراضیند:

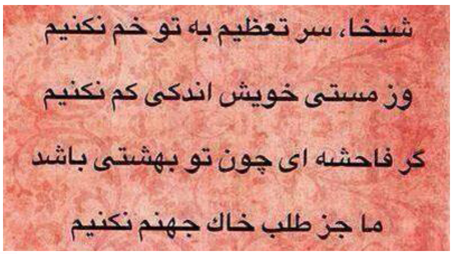
آنها در غزه ناراضیند
در ایران ناراضیند
در مصر ناراضیند
در لیبی ناراضیند
در مراکش ناراضیند
در عراق ناراضیند
در یمن ناراضیند
در پاکستان ناراضیند
در افغانستان ناراضیند
در سوریه ناراضیند

پس در کجا راضیند؟

در استرالیا راضیند
در کانادا راضیند
در انگلیس راضیند
در ایتالیا راضیند
در فرانسه راضیند
در آلمان راضیند
در سوئد راضیند
در نروژ راضیند
در آمریکا راضیند
در هلند راضیند

در واقع آنها در تمام کشورهاییکه حکومتشان اسلامی نیست راضیند و در تمام کشورهای اسلامی ناراضی و آنها چه کسی را برای عدم رضایت خود مقصر می دانند؟
آنها کشورهایی را که در آنجا راضیند مقصر میدانند و میخواهند آن کشورها را تغییر بدهند و شبیه کشوری بکنند که در آنجا ناراضی بودند! شاید نیاز باشه این متن رو چند بار بخونیم تا عمق فاجعه رو درک کنیم!!

از **فیس بوک** م.ر





وقتی محرم و صفر می آمد هنگام جولان و خودنمائی آبجی خانم بود. در هیچ روضه خوانی نبود که او در بالای مجلس نباشد. در تعزیه ها از یک ساعت پیش از ظهر برای خودش جا می گرفت. همه روضه خوانها میشناختندش وخیلی مایل بودند که آبجی خانم پای منبرشان باشد تا مجلس را از گریه، ناله و شیون خودش گرم بکند. بیشتر روضه ها را از بر شده بود، حتی از بس که پای وعظ نشسته بود و مسئله میدانست اغلب همسایه ها می آمدند از او سهویات خودشان را می پرسیدند.

سپیده صبح او بود که اهل خانه را بیدار میکرد، اول میرفت سر رختخواب خواهرش باو یک لگد میزد میگفت: لنگه ظهره پس کی پا میشی نمازت را بکمرت بزنی؟

آن بیچاره هم بلند میشد خواب آلود وضو میگرفت و به نماز می ایستاد. از اذان صبح و بانگ خروس، نسیم سحر، زمزمه نماز، یک حالت خاص و روحانی به آبجی خانم دست میداد و پیش وجدان خودش سرافراز بود. باخودش میگفت: من را نبرد به بهشت پس کی را خواهد برد !

آبجی خانم - صادق هدایت





خرافات

ما امت بیچاره و در بند نمازیم،
دنبال خرافات و سوی قبله درازیم،

رفته است ز یاد همگی ایزد دانا،
با سنگ سیاهی همه در راز و نیازیم

از علم گذشتیم و ز دانش بریدیم،
دنبال روایات عرب های حجازیم،

کشتند به کوفه عربی رابه قساوت،
ما سینه زنان درتب و در سوز و گدازیم

افتاده به چاهی عربی بدو تولد،
هر روز سر چاه بدنبال نیازیم

گویند حلال است زنا با زن کافر،
علاف حلالیت خوکیم و گرازیم

محروم ز دیدار زن و صحبت آنیم،
با شیر و شتر حال نمودن، مجازیم!

با صیغه و تزویر گرفتند بکارت،
ما درپی مهریه و عقدیم و جهازیم

باطل شود «ارکان دیانت» همه با گوز
تقصیر من و توست، چو ما منبع گازیم

رفتن به خلا تابع فتوای امام است،
در مذهب ما، ما همگی گله غازیم

از یاد ببردیم همه، غیرت و همت،
بیچاره و درمانده نذریم و نیازیم

بردند همه ثروت ما را به چپاول،
ما امت فقریم و همه دست درازیم

این امت بیچاره اگر عقل و خرد داشت،
می شد که دوباره وطن از پایه بسازیم

سیمین بهبهانی



نقل است امام جمعه شهری عاشق و دلباخته زن همسایه شده بود، اما او شوهر داشت و حصن حصین، شیخ مترصد فرصتی بود که زن همسایه را بر خود حلال کند، هر چه در کتاب ها گشت راهی نیافت! روزی دید که شوی همسایه - زبانم لال - رو به قبله ادرار می کند، چون بازی شکاری خود را به سر صحنه رساند وفریاد واسلاما سر داد، که ای کافر خدا نشناس، رو به خانه خدا ادرار می کنی؟ تو پاک کافر و مرتد باشی! اگر آقا بفهمد خونت حلال و مالت مباح می شود!

زبان بسته‌ی ساده دل، کارش ناتمام، رو از قبله برگرداند و به پای شیخ افتاد، که ای شیخ چاره چیست؟ شیخ گفت: « زنت بر تو حرام شد، او را طلاق ده! » دزد حاضر و بز حاضر، فی المجلس صیغه طلاق را به عربی فصیح و غلیظ جاری ساخت و مرد همسایه خدا را شکر کرد که فقط زنش بر او حرام شده است و جان و مال به سلامت برده است!

سه ماه بعد مرد همسایه زن را در کابین شیخ دید و تازه فهمید چه کلاه گشادی به سرش رفته است، روز و شب کشیک شیخ را می داد تا چاره ای کند، تا این که شیخ را در خلوت رو به قبله در حال قضای حاجت یافت، فی الفور خود را رساند و فریاد برآورد که یاشیخ؛ چه می کنی که زنت بر تو حرام شد، شیخ فی الحال فرمود: « ای عوام الناس؛حواسمان هست، ببین سرش را برگردانده‌ام!»







یک مشـــت گدای عرب از راه رسیدند

یک مشـــت گدای عرب از راه رسیدند
در میهن پر رونق ما خانه گزیدنـــــد

با روضه و با روزه در این باغ پر از گل
چون گاو دویدند و چریدند و خزیدنـد

با چوب و چماق،قمه و دشنه و چاقـــو
سر ها بشکستند و شکمها بدریدنـــد

گفتند که این منطق ؛ اسلام عزیز است
اینان که سیه کار تر از شمر و یزیدنـد

بستند ز نفرت در دانشکـــــــده ها را
استـــاد و مبارز همه در بند کشیدنـد

آنگاه به صحن چمن دانش و فرهنـــگ
هر جمعه چنان گلهء بز غاله چریدنـد

با چرک و شپش لشگر جرار گدایـــان
از سامره و کوفه و بیروت رسیدنـــد

روزیکه جوانان وطن در صف پیـــکار
لبخند زنان ذائقه مرگ چشیدنـــــد

امروز سرافرشته درعین وقاحـــــت
این مرده خوران مدعی خون شهیدند

اینک همه با غارت این مردم بدبخـت
گویی شرف گمشده را باز خریدند

با زور و ریا کاری و دزدی و تقلـــب
بر قامت دین جامهء تزویر بریدند

موسیقی شان شیون مرگ است وگدایی
این کوردلان دشمن شادی و امیدند!

کوته نظران قاصد دوران توحـــــش
بر سقف جهان تار خرافات تنیدند

جز مفت خوری مرده خوری نوحه سرایی
مردم هنر دیگری از شیخ ندیدند

اکنون که سفیهان همه در مسند جاهند
اکنون که فقیهان همه چرمنگ و پلیدند

در میهن ما، منطق اسلام، چماق است
دزدان همگی پیرو این دین مبین اند

هادی خرسندی



به زنده یاد احمد کسروی گفته بود که:
آقا جان شما دیگر دارید همه چیز را منکر می شوید.
کسروی گفت: مثلاً چه چیزی را؟
گفت: مثلاً معجزات را.
گفت: مثلاً معجزات چه کسی را؟
گفت: معجزات پیامبر اسلام را.
گفت: مثلاً کدام معجزه را؟
گفت: همان که با سوسمار حرف زد!
گفت: خوب با چه زبانی با سوسمار حرف زد؟
گفت: با زبان عربی.
گفت: مرد حسابی این که می شود معجزه سوسمار،
پیامبر که خودش عرب بود!!



باز محمود با کنایه

باز محمود با کنایه
اندکی قدّ و یه هاله
سر خوش از وضع زمانه
نفت شصت و نه دلاری
سال ٦٠ ملیارد دلاری
با سفرهای فراوان
ساخته از خود یک فسانه
می برد پول از خزانه
می دهد دائم حواله
می خورد از مال مردم
می پَرد بر دوش مردم
می دهد دائم شعارِ مهرورزی، عدل خواهی!
خلق ثروت، محو نکبت!
دین پناهی، سادگی، بی قید و بندی!
چون به جدّ، می نگری، امّا تمامی:
تندخویی، جنگ خواهی!
پخش فقر و بی نوایی!
لودگی، مردم فریبی، بی خیالی!
هسته ای این طبل خالی!

نامه هایی کودکانه، سر گشاده، احمقانه
مملو از پند و عتاب و ادّعا، پر از کنایه
می نویسد او برای حاکمان این زمانه!
آخر ای مجنون سر مست
هیچ آیا تا کنون امّا
مروری کرده ای بر وضع و حال این کرانه؟
هیچ اندیشیده ای آیا
که از روی محبت
گر یکی از آن اجانب
نامه ای بهرِ تو و این دولتِ جل الخلایق
در بیان درد و رنج و حال و روزِ مردمِ بس مفلسِ این
سرزمینِ پر بلا و مشکلِ خاورمیانه
با همان سبک و سیاقِ هادیانه
پر غرور و پر اِفاده، پر زِ ایراد و کنایه
انشا کند، پخشش کند
در خیلِ انبوه رسانه، ماهواره، روزنامه
پاسخی داری برایش؟
آسمان امروز دیگر نیست نیلی
یادم آمد از فلسطین
از بلندی های جولان
از دلار و پول نفت و نقشِ ایران
اندرون جیب و در کاشانه آن جیره خواران
از هولوکاست وحماس و نقشه بی صهیونیستِ گوشه
خاور میانه
حرف های قلدرانه، احمقانه، خود سرانه
پر هزینه، پر ضرر، بی فایده، بَس ناشیانه
از رجاییِ زمانه،
باورش گشته که هست او:
یک پدیده! معجزه در این هزاره!
یک دو سه مزدورِ پرگو
در کنارش نیز، هر دم
می روند این سو و آن سو
می کنند از او ستایش، همچو ناجیّ ِ زمانه
لیک امّا
اندرون مملکت آنچه نمایان
سایه شوم فساد و نکبت و فقر و فغانِ بینوایان
با دو پای کودکانه می دویدم همچو آهو
گه به این سو، گه به آن سو
دور می گشتم زخانه
در میان مدح و روضه
اندرون بحث و شورا و کلاس و مدرسه، واندر رسانه
می شنیدم دم به دم
از هر فکور و صاحب اندیشه و جزئی اراده
داستانهای مخوفی بهر این ملت فِتاده

می شنیدم
از لب شیرین پیران خردمند
مستمر این برترین و بهترین پند:
آه ای خوش باوران کم سوادِ پر افاده
این چنین بی فکر و تدبیر و درایه
مرز و بوم و مملکت کردن اداره
آخر ای مستان قدرت، این روش تا کی ادامه؟
اندک اندک رفته رفته
تیرگی، افسردگی، بیچارگی، درماندگی
بر پهنه این کشتی در گل نشسته،
گشته چیره
حیف امّا کز سر خیره سری، خود محوری، کوته خیالی
در نگاه این جماعت
جملگی اندیشمندان زمانه
یا که مزدورِ اجانب
یا که اهل پول و مایه، مافیای مسکن و بانک و قاچاق،
تحت الحمایه
هر که باشند، از برای خیرخواهی
هرچه گویند و نویسند
غیر مسموع و زیاده!

ای دریغ از یک جواب صادقانه! عالمانه!
آری اینک
جهل او چون تیغِ برّان
می زند از بن
نهالِ جاودانِ اقتصاد و علم و تحصیل و اراده

می شنیدم اندر این دوران پر رنجی که دانی
رازهای تلخی از آینده این خاکِ پاکِ باستانی

بشنو از من، کودکِ من
از زبان مامِ میهن:
مرز و بوم پاک ایران
پرگهر مهد دلیران
خطهٔ یکتاپرستان
سرزمین مهر و ایمان
یک رئیس جمهور نادان
کرد ویران، کرد ویران، کرد ویران!!





تذکرة الحضرات

سالها پیش، یکی مرد دهاتی پسرش را پی تحصیل به یک حوزه ی علمیه فرستاد که با علم شود، عاقل و هشیار شود، مخزن اسرار شود، با همگان دوست شود، یار شود، همدل و غمخوار شود، خوب و بد زندگی و رسم ادب ورزی و اخلاص بیاموزد و فرزانگی و صدق و صفا پیشه نماید.

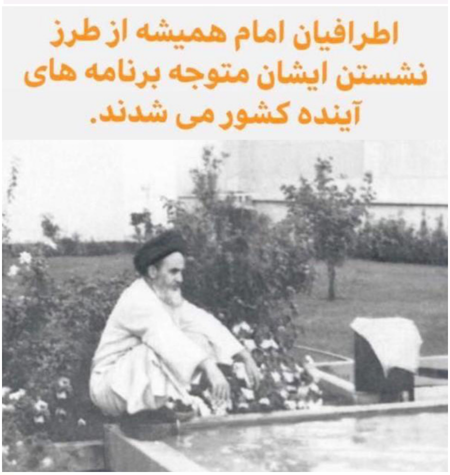
پس از چند صباحی پسرک، شیخ شد و میوه ی بر شاخ شد و پخته شد و خام شد و باد شد و باده شد و جام شد و گِرد و گل اندام شد و ثقه الاسلام شد و حجه الاسلام شد و صاحب صد نام شد و پیش خودش، مرتبه اش تام شد و قبضه ای از ریش به خود نصب نمود و سرش عمامه ی پرپیچ نهاد و شنلی بر تنش انداختو دمپایی نعلین به پا کرد و سپس عزم وطن کرد که ملای ده خویش شود، خمس و زکات از فقرا و ضعفا، جذب کند، جن و پری از دلشان دفع کند، همدم خانان شود و محرم جانان شود و بار دل مردم نادان شود و این شود و آن شود و با کلک و حیله گری، گویند که در روز نخستین که پسر وارد ده شد، در آن هلهله و ولوله و غلغله و شور و شررها که به پا بود، پدر جَست و دو تا مرغ که در خانه خود داشت به پای پسرک ذبح نمود و به زنش داد که آنرا بپزد تا که ز فرزندِ سرافراز و خوش آواز و پرآوازه، پذیرایی جانانه نماید.

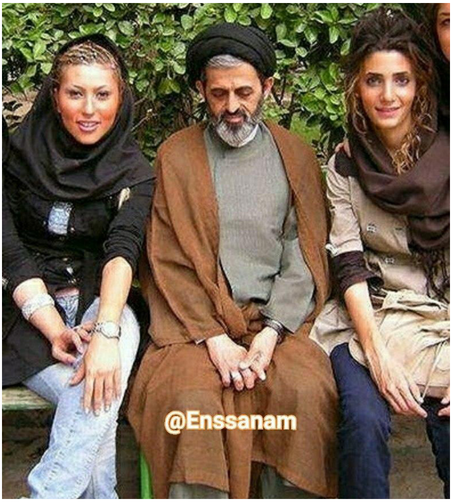
پیش از آغاز غذا آن پسرک خواست که نزد پدر و مادر خود چشمه ای از قدرت علمی الهی و توانایی فکری که در او جمع شده بود هویدا بنماید. چنین بود که از آن پدر و مادر فرتوت بپرسید: که در سفره ما چند عدد مرغ نهادید؟ بگفتند که البته دوتا مرغ پسر جان! چه سوالی است؟ هرآنچیز عیان است چه حاجت به بیان است؟ پسر گفت که ها! فرق نگاه کسی از اهل خردمندی و فرزانگی همچون من و یک عده عوام همچو شماها به همین است که: از منظر علمی، هرآیینه در این سفره سه تا مرغ سوخاری بنهادید ولی علم ندارید و سپس چند عدد سفسطه و مغلطه و شعبده بازی کلامی و زبان بازی پی درپی و لفاظی پیچیده و بی پایه به هم بافت، و

اینگونه نشان داد که از منظر تحقیقی و تعلیمی و علمی، در آن سفره سه تا مرغ مهیاست، و این از برکت های خردمندی و علم است.

پدر پیر کز آن سلسله الفاظ و عبارات پریشان شده بود، از سخن آخر فرزند خودش شاد شد و گردن پرموی و سِتبرِ پسرش را بنوازید و به او گفت که احسنت بر این حُسن و کرامات تو فرزند که با این سخنِ پر برکت، مشکل تقسیم دوتا مرغ برای سه نفر یکسره حل گشت. پس این مرغ برای من و آن مرغ دگر نیز برای ننه ات. مرغ سوخاری شده ای نیز که با علم و کرامات تو اثبات بگردیده، خودت میل نما! اینچنین بود که آن شیخ، ادب گشت و بدانست که مرغی که از آن علم و کرامات شود ساخته، جز ضعف دل و سوزش ماتحت، اثری هیچ ندارد!!





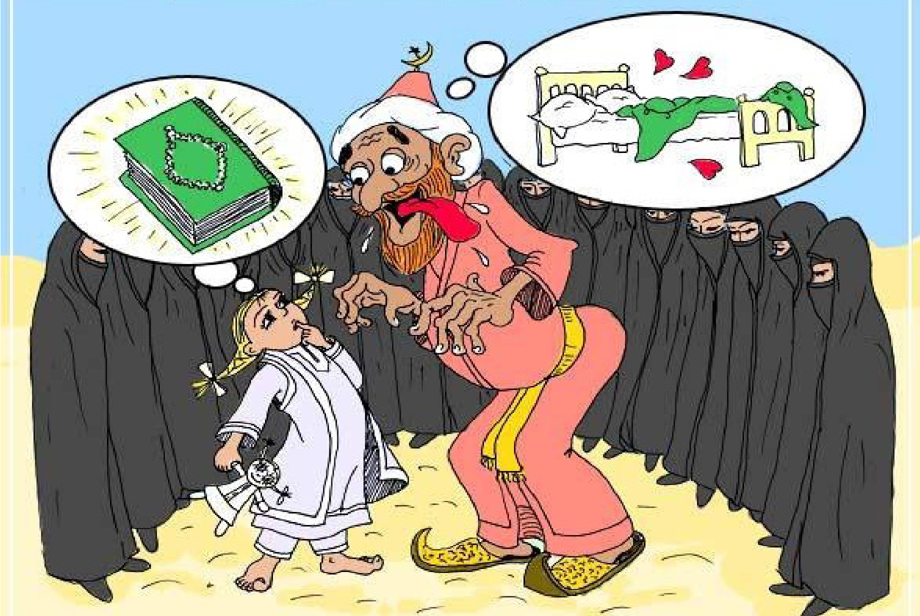


شیخ از بالا منبر داد میزنه:
آی اونایی که مانتو چسبیده به تناتون!
آی اونایی که شلوارا اومده تا زانو هاتون!
آی اونایی که ماتیک میمالین به لباتون!
یارو از ته مجلس داد میزنه:
آدم میمیره براتون!
هرچی شیخه فداتون!!



هر وقت رابطمون با آمریکا خوب شد، می خوام یه دیزی فروشی بزنم اسمشو بذارم واشینگتن دی زی!!

محمد و آیشه در ملاقات اول!



حسنی امام جمعه رضائیه:

کسانی که می گویند خارجه از ما پیشرفته تر است احمقند

حجت‌الاسلام حسنی امام جمعه رضائیه در مراسم نماز جمعه این شهر گفـ
آن کسانی که میگن ما عقب افتاده‌ایم و خارجه از ما پیشرفته‌تره، احمقند. آنها نمی‌دان
که ما در قرن ۱۴ قمری هستیم و آنها در قرن ۲۱ میلادی، یعنی ۷ قرن از ما جلوتر. آیا وق
آنها، مثل ما در قرن ۱۴ بودن، از الان ما جلوتر بودن؟ لاکن، ما در آینده از آنها جلو می‌زن
چون یکسال قمری، از سال آنها (خورشیدی) کوتاهتره مگر نمی‌بینید که هر سال ماهه
اسلامی مثل: محرم، رمضان، ... در زمان سال قبل نمی‌افتد و گاهی مثلا ماه مبار
رمضان در تابستان است و گاهی در زمستان و یا فصلی دیگر. الله به ما یاری می ده

❦

دختره می پرسه: نزدیکی چیه؟

آخونده میگه: اولئك الذین دمرو و چسبانك الکمرو و لنگانك فی السماء و یدانك فی الارض و لبانه علی لبانك و دستانه علی پستانك و هو جون جون و أنت آخ آخ و هو سعی فی الفشار و أنت سعی فی الفرار و هو خندان و أنت نالان و فی الاخر راهی الی الحمام!!


هادی - مجموعه بیمه ائمه (۳)
علمدار حسین دستش فلج شد؟ – که ناگه کامیون افتاد و کج شد
مسلمونا بیاین بیرون ز خانه – علمدار آمده با هندوانه


هادی - مجموعه بیمه ائمه (۱)
Ya hosein
مسلمانا چه نادانی و بدبخت –که کار حضرتت را میکنی سخت
تو که اسمش به لاتین مینویسی – ندانی او نداند انگلیسی؟
بگو حالا ابوالفضل ابن عباس – برایت آورد لاستیک زاپاس
nasimesarakhs.ir
photo: NasimeSarakhs


هادی - مجموعه بیمه ائمه (۲)
عکاس ناشناس
یاحسین
عجب این یاحسین ام بی اثر بود – چرا حضرت ز حالم بی خبر بود
اماما پس نرس دیگر به دادم – به آب گوزید کلاً اعتقادم



زن جوشیده از شعرو شراب

من زن ایرانی ام جوشیده از شعر و شراب
خم نخواهد شد سرم هرگز به قانون حجاب

پایه اسلامتان را ای امام جمعه ها
می کنم با تار مویی من خراب اندر خراب

گور بابای شما بر جد و آبای شما
از جهنم تا بهشت و وحشت و رنج و عذاب

ننگ و نفرت بادتان ای کرکسان، شادی کشان
زن به چشمان شما شد برده ای در رختخواب

روی لب الله و اکبر سنگسارم کرده اید
تا گلو در خاکها ای قاتلان آفتاب

روسری را در خیابان قعر آتش افکنم
گیسوان را میدهم شادی کنان من پیچ و تاب

میروم در ساحل دریا کمی عریان شوم
پیکر زیبای خود را تا زنم رقصان بر آب

لب بگیرم از لب معشوق خود در کوچه ها
شیخکان را افکنم با بوسه ها در اضطراب

تو چه دانی آیت الله پشمکی از شور و حال
کشک خود را زیر ماتحتت سر منبر بساب

من زنم زن، مذهبم تنها جهان آزادی است
می گشایم بال و پر در آسمانها چون عقاب

آن سبو بشکست و آن پیمانه ها بر خاک ریخت
مرد سالاری شده است در گور ای عالیجناب

من زن ایرانی ام جوشیده از شعر و شراب
خم نخواهد شد سرم هرگز به قانون حجاب!!

ناشناس

ای خدا تبعیض را بردار

به نام خدایی که قیف آفرید
زغال اخته و بند کیف آفرید

کمربند و پیژامه و سنگ پا
سفیداب و صابون و لیف آفرید

سه غبغب به حاجی عطا کرده
و مرا کارمندی نحیف آفرید

برای اسی پشم و اصغر سبیل
از این جنس های لطیف آفرید

یکی را پُر از فس فس و پیف پاف
یکی را فقط پیف پیف آفرید

یکی را چکش خورده در عین حال
دماغ و لبش را ردیف آفرید

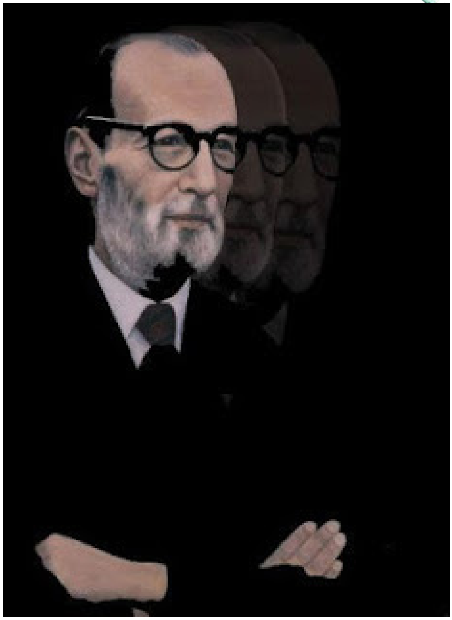
یکی را اتو کرده و مجلسی
یکی را چروک و کثیف آفرید

در این سرزمین کهن کشوری
پر از دزدهای شریف آفرید

خدایی که در عصر حرافها
به یکباره مردی حریف آفرید

پس از هالهی نور با ضرب زور
حسن خان شاه کلید را آفرید

عبدالحسین انصاری



در محرّم، اهل ری خود را دگرگون می کنند
از زمین آه و فغان را زیب گردون می کنند

گاه عریان گشته با زنجیر میکوبند پشت
گه کفن پوشیده، فرق خویش پرخون می کنند

گه به یاد تشنه کامان زمین کربلا
جویبار دیده را از گریه جیحون می کنند

وز دروغ کهنه ی « یا لیتنا کنّا معك»
شاه دین را كوك و زینب را جگرخون می کنند

خادم شمر کنونی گشته، وانگه ناله ها
با دو صد لعنت ز دست شمر ملعون می کنند

بر "یزید" زنده میگویند هر دم، صد مجیز
پس شماتت بر یزید مرده ی دون می کنند

پیش ایشان صد عبیدالله سر پا، وین گروه
ناله از دست «عبیدالله مدفون» می کنند

حق گواه است، ار محمد زنده گردد ورعلی
هر دو را تسلیم نوّاب همایون می کنند

آید از دروازه ی شمران اگر روزی حسین،
شامش از دروازه ی دولاب بیرون می کنند

حضرت عباس اگر آید پی یك جرعه آب،
مشك او را در دم دروازه وارون می کنند

گر علی اصغر بیاید بر در دکانشان
درد و پول آن طفل را يك پول مغبون می کنند

ور علی اکبر بخواهد یاری از این کوفیان،
روز پنهان گشته، شب بر وی شبیخون می کنند

لیک اگر زین ناکسان خانم بخواهد ابن سعد
خانم ار پیدا نشد، دعوت ز خاتون میکنند

گر یزید مقتدر پا بر سر ایشان نهد،
خاك پایش را به آب دیده معجون می کنند

سندی شاهک بر زهادشان پیغمبر است
هی نشسته لعن بر هارون و مامون میکنند

خود اسیرانند در بند جفای ظالمان،
بر اسیران عرب این نوحه ها چون می کنند؟

تا خرند این قوم، رندان خرسواری می کنند
وین خران در زیر ایشان آه و زاری می کنند

ملک الشعرای



بعلت نیازبه افزایش جمعیت سال۹۴سال شهوت ملی وعشوه اسلامی نامیده میشود! طرح تولید۱۰میلیون نوزادشیعه، انقلابی واستکبار ستیز، سهم شما ٥ نوزاد! آغازازهمین امشب!!





شعری که سبب تعطیل شدن روزنامه قانون شد

خر وصیّت کرد: فرزندم! بیا و خر نباش!
این همه خر بوده ای، کافی ست، پس دیگر نباش!

یا تلاشت را بکن با پارتی پُستی بگیر!
یا فرار مغزها کن! توی این کشور نباش!

کار کردن مثل خر در شأن ما هرگز نبود!
همتی کن وارثِ این شغل زجرآور نباش!

سعی کن یا رانت خواری یا زمین خواری کنی!
هر چه می خواهی بخور اما پی عرعر نباش!

آخورت را پُر کن و تنها خودت از آن بخور!
بیخودی دلسوز اسب و قاطر و اشتر نباش!

از مترسک هم نترس، اصلا به او جفتک بزن!
لیک روی خط قرمزهای گاو نر نباش!

کهنه پالانی به تن کن، حفظ ظاهر کن ولی
در تجمّل از کدخدا کمتر نباش!

گوسفندان را بترسان از جهان آخرت!
باطناً اما خودت هرگز بر این باور نباش!

هر چه در دِه یونجه موجود است، یک شب جمع کن!
صبحش از اینجا برو، یک لحظه هم اینور نباش!

تیز اگر باشی دُمَت را هم نمیگیرد کسی
حال و حولت را بکن، دلواپس کیفر نباش!

وصیت مسئولین به خر زاده هاشونه

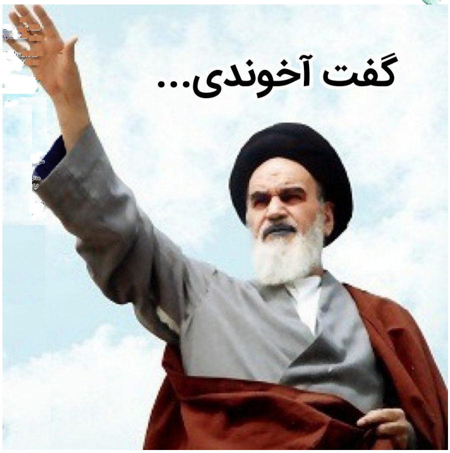








گفت آخوندی...



گفت آخوندی که ما نان آوریم
برق و خانه مفت و ارزان آوریم

کوی و برزن را چراغان میکنیم
مهر و آزادی فراوان میکنیم

گرگ را همسایه با بز میکنیم
دشت را پر از گل رز میکنیم

جسم و روح جملگی پر میدهیم
هرچه خواهی ما بر آن سر میدهیم

خود رویم و خانه در قم میکنیم
با عبادت نفس خود گم میکنیم

مردمان مسحور گفتارش شدند
سر به سر راهی به درگاهش شدند

مدتی بگذشت و او رهبر بشد
لیک حال مردمان بدتر بشد

وعده هایش جملگی وارونه گشت
شهر ها با جنگ او ویرانه گشت

هرچه بودی شد گران اندر گران
غیر خون مردم پیر و جوان

علم و دانش گوییا بازنده شد
رسم تازی بار دیگر زنده شد

زن دوباره زیر چادر شد نهان
تیره شد در نزد او هفت اسمان

شد شتر معیار و مقیاس عمل
ملک و ملت دست ملای دغل

با ریا و تقیه و دوز و کلک
گشت ملا هم امام و هم ملک

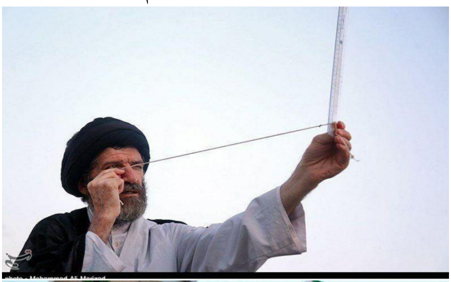
نوکران تازیان، افسر شدند
از همه ایرانیان برتر شدند

واژه ی میهن پرستی شد خطر
نخبگان صد جای دنیا در بدر

درس تاریخی ما تغییر کرد
هرچه ملا خواست خود تحریر کرد

دزدی و فحشا وطن را درگرفت
اعتیاد اینجا و آنجا را گرفت

کشور خوشنام ما بد نام شد
ضد ما هر دشمنی همگام شد!!





دانشمندان جمهوری اسلامی در حال رصد هلال ماه عید رمضان، با ۲۰۰ ملیون بودجه سالانه و ۱۳۰ گروه و ۳۱ ستاد استانی و بی خیال مرکز علوم ستاره شناسی دانشگاه تهران!!

اماما !

اماما ! من بر آن سیمای همچون عَنترت ریدم
بر آن ریش و سبیل و صورت بد منظرت ریدم

گرچه دورم با تاسف از حضور انورت لیکن،
من مخلص غیاباً بر حضور عَن وَرت ریدم

امامی، رهبری، اما بقدر خر نمیفهمی
به ریشت، بر آن فهمِ هم از خر کمترت ریدم

به توضیح المسائل، آن اراجیفی که بنوشتی
به تالیفات بی ارج و بهای دیگرت ریدم

به تسبیح و عَبا و جامه ی تقوی که پوشیدی
بر آن عمامه ی پیچیده بر دور سرت ریدم

شنیدم گفته ای مسجد بُوَد از بهر ما سنگر
به سرتاپای آن مسجد که باشد سنگرت ریدم

ز حزب اللّهیان تشکیل نیرو دادی و لشکر
به نیرویت، به حزبت، بر تمام لشکرت! ریدم

نه تنها بر خودت بل بر طرفـدارانت ای خائن
که بر فرق پسر، دختر، برادر، خواهرت ریدم

نداری چون پدر، من از پدر چیزی نمی گویم
ولی ای بی حیا رهبر به روح مادرت ریدم

عیال مهربانت وقت ریدن شد فراموشم
کنون (با عذرخواهی) بر دهان همسرت ریدم

تو ریدی بر تمـام مملکت منهم پی جبران
ز انگشتان پا بگرفته تا فرق سرت ریدم

تو آن جغدی که بال و پر ترا بخشید آن کوسه
روا باشـد اگر گـویم که بر بال و پرت ریدم

بُوَد گوش تو کر، فریاد ملت بی اثر، ای خر
کنون من ای خر مُظطَر، بر آن گوش کرت ریدم

اگر اسلام اهریمن برایت بوده است آیین
بر الله ت، به قرآنت، بر آن دین سراسر نکبتت ریدم

اگراینست ترا دین وَ گر اینست پیغمبَر،
به آئینت، به دینت، بر سر پیغمبرت ریدم

هادی خرسندی





از غضنفر که از مکه برگشته بود خبر نگار میپرسه شما که خانه خدا را زیارت کردید چی فکر میکنید؟ میگه: والا بد نبود خوب بود ولی هیچ جا مثله خونه خود آدم نمیشه!!

یارو مارمولکه میره شاه عبدالعظیم میشه: «شامبولك»
میره قم میشه «قمبولك»!
میره مشهد میشه «:مش‌مولك»
میره مکه میشه« :«حاج‌مولك »!!






ای خدا به مسئولین وجدان بده!

ای خدا در سال نو این وضع را پایان بده
هر چه تا حالا ندادی را بیا الان بده

یا به مسئولین بی وجدان ما وجدان بده
یا به محرومان بی سامان ما سامان بده

یا که نان کل آقازاده ها آجر نما
یا به ما هم مثل آنان جای آجر نان بده

سیل، آتش، زلزله، ویروس، بنزین، اختلاس
قسط بندی کن به ما هر سال، یک بحران بده

مشکلت با ما مسلمانان دقیقاً چیست، هان ؟
خب دو تا بحران ببر به سایر ادیان بده

کشور ما را اگر شادی ندادی، پیشکش
لااقل غم را نده با پارچ، با لیوان بده

یا بگیر اندوه لبنان را که ما را میکُشد
یا به لبنان هم کمی اندوه از ایران بده

یا به ما هم یک وزیر خارجی اعطا نما
یا به آنها یک رئیس خادم از سمنان بده

روزی سارا کجا و روزی دارا کجا ؟
یا نده روزی و یا هم لااقل یکسان بده

یا نفرما خلق موجودی و وقتی خلق شد
ابتدا تبعیض را بردار و بعدش جان بده

کفرآلود است اگر اشعار من شرمنده ام
یا بگیر این ذوق را یا هم کمی ایمان بده!!

شاعر: ناشناس



۱- اولین قائم مقام رهبری ضد انقلاب بود (منتظری)
۲_ اولین امام جمعه ی ایران حامی منافقین بود (طالقانی)
۳_ معلم انقلاب که التقاطی بود (شریعتی)
۴_ اولین نخست وزیر مملکت جاسوس آمریکا بود (بازرگان)
۵_ اولین رییس جمهور مملکت هم که جاسوس منافقین بود (بنی صدر)
۶_ نخست وزیر هشت ساله ی جنگ که اصل فتنه است (موسوی)
۷_ هشت سال رییس جمهور اصلاحات که حامی فتنه است (خاتمی)
۸_ هشت سال رییس جمهور سازندگی و رییس تشخیص مصلحت نظام که ساکت فتنه است (رفسنجانی)
۹_ این هشت سال آخریه هم که جریان انحرافی از کار در اومد (احمدی نژاد)
۱۰_ رییس دو دوره ی مجلسمونم که فتنه گر و عامل استکبار از کار دراومد (کروبی)
. . . . . .

سوال اینجاست این انقلابی که نباید بذاریم دست نا اهلان بیوفته، اساساً کی دست اهلش بوده که ما نگهش داریم..!!

یکی به میخ، یکی به نعل

یه توپ بده که شوت کنه
یه شمع بده که فوت کنه
یه وافوری که دود کنه
نبوده ها رو بود کنه

یکی به میخ، یکی به نعل
حی علی خیر العمل

تَل ال لَلی ... یل ال للی
با چارقدهای ململی
با انقلاب مخملی
لاس می زنن با سید علی

یکی به میخ، یکی به نعل
حی علی خیر العمل

شیرین و نوشین و شهین
با پاشنه های آهنین
با صد وجب زیر زمین
سینه زنانِ اربعین

یکی به میخ، یکی به نعل
حی علی خیر العمل

درها به روشون باز باز
با روسری ... چادر نماز
حرف می زنن صدتا یه غاز
از رهبری دارن جواز

یکی به میخ، یکی به نعل
حی علی خیر العمل

عروسیه، دامادیه
شیشه به دست هادیه
وقت سرور و شادیه
آزادیه، آبادیه

یکی به میخ، یکی به نعل
حی علی خیر العمل

یه عکس بده که چاپ کنه
دلار بده که آب کنه
یه ملتی رو خواب کنه
مملکتو خراب کنه

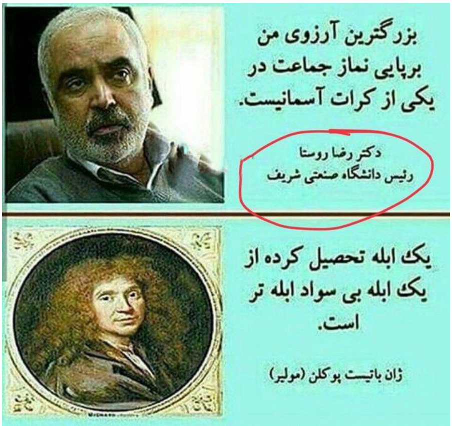
یکی به میخ، یکی به نعل
حی علی خیر العمل

یه دل بده که سنگ باشه
یه تیموری که لنگ باشه
یه رهبری که منگ باشه
جفنگ بگه، مشنگ باشه

یکی به میخ، یکی به نعل
حی علی خیر العمل

مینا اسدی

ژوئن دو هزار و هیجده - استکهلم







آخوندک حشره ای است که نام آن مانتیس است. این حشره در حیله و بی رحمی سرآمد تمامی حشرات است. آخوندک حشره ای است سبزفام، ملخ وش، باریک و کشیده با پاهای دراز، سر بزرگ و دو جفت بال، که هنگامی که آرام میایستد پاهای خود را مانند دو دست به سمت جلو نگه میدارد و در این حالت از این جهت که انگار دارد دعا میخواند، او را در فارسی آخوندک مینامند. ماده پس از جفتگیری، جنس مخالف خود را شکار و از آن تغذیه میکند! این حشره میتواند مدت درازی را بدون آب و خوراک تاب آورد. برخی از انواع آخوندک قادرند سر خود را در زاویهای ۱۸۰ درجه به اطراف بچرخاند. آنها بیشتر در لابهلای شاخ و برگ درختان زندگی میکنند و برای فریب طعمه ها، خود را به شکل شاخهای کوچک درمیآورند. هرگاه مگسی به نزدیک این حشره بیاید دستها را به سویش دراز کرده، آن را میگیرد و سپس آرام آرام به خوردنش مشغول میشود.

اجداد ما با توجه به شخصیت این حشره نام او را آخوندک گذاشتن! باید بهشون تبریک گفت، واقعاً یه چیزی میدونستن که از بین اینهمه اسم این اسم رو گذاشتن. چون قسی القلب تر و خونخوارتر از آن فقط خودشه!!





زاهدا من که خراباتی و مستم به تو چه؟
ساغر و باده بود بر سر دستم به تو چه؟

تو اگر گوشه محراب نشستی صنمی گفت چرا؟
من اگر گوشه ی میخانه نشستم به تو چه؟

تو که مشغول مناجات و دعایی چه به من ؟
من که شب تا به سحر یکسره مستم به تو چه؟

آتش دوزخ اگر قصد تو و ما بکند
تو که خشکی چه به من ، من که تر هستم به تو چه؟

حسین دودی اصفهانی



به دنبال فرمایشات امام جمعه اصفهان در خطبه نماز جمعه که اعلام کرد « ۷۴ درصد دختران اصفهانی باکره به خانه بخت نمیروند» این شعر سروده شد

الا ای شیخ جویای بکارت
به لای پای دخترها چه کارت؟

تو فرمودی بکارت ها که پاره ست
دقیقا درصدش هفتاد و چهارست

شمارش را به دیگر کس سپردی؟
و یا خود رفتی از داخل شمردی؟

خودت شب زفاف ای شیخ بد ذات
بکارت داشتی ارواح بابات؟

کنار حجت الاسلام فاکر
چگونه میتوانی بود باکر

برای تو کسی پرونده هم ساخت؟
و یا بر پشت و پیشت کنتور انداخت؟

در کون شما کنتور اگر بود
سر یک هفته کنتور هم دمر بود!

اگر یک شب بخوابی توی حوزه
بواسیر تو می چسبد به لوزه

مبر سر را درون بستر خلق
که بینی کونشان را از ته حلق

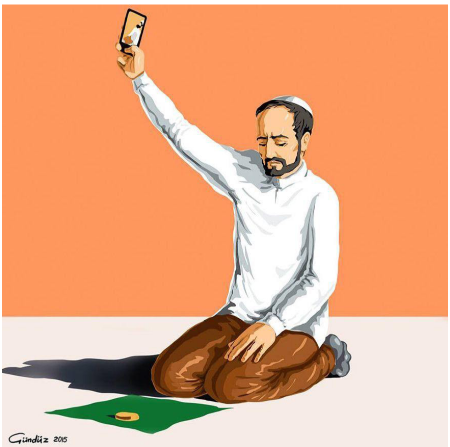
هادی خرسندی





طرف میره کتابخونه زندون اوین به کتابدارش میگه «این کتاب رو داری؟»
کتابداره میگه «نه ولی نویسنده‌اش رو داریم»!
. . . . . . اندرحکایت ایران امروز!!

مناجات غضنفر با خدا:خدایا وقتی میخوایم بیام خونت باید کلی پول بدیم ،وقتی هم مهمونت میشیم نباید لب به چیزی بزنیم ، وقتی میخوایم بیایم پیشت باید بمیریم ،میخوای اصلا رفت و آمد نکنیم!!!!!؟؟.... ما رو بخاطر سیب از بهشت فرستادی زمین حالا بخاطر اب انگور از زمین میفرستی جهنم!!!! چرا اینقدر با میوه و ابمیوه مشکل داری!!!!؟؟؟....خدایا حتماً باید بمیریم روحمون شاد شه؟!!نمیشه همینطوری یه حالی بدی...!!!!؟؟ د؟ آخه یه کم دقت کن که ما داریم هزینه زندگی تو نیویورک رو میدیم اما با کیفیت شعب ابیطالب در ایران زندگی‌میکنیم!!!









زغال فروش حاضر جواب

گویند ناصرالدین شاه در بازدید از اصفهان با کالسکه سلطنتی از میدان کهنه عبور می‌کرد که چشمش به ذغال فروشی افتاد. مرد ذغال فروش فقط یک شلوارک به پا داشت و مشغول جدا کردن ذغال از خاکه ذغال‌ها بود و در نتیجه گرد ذغال با بدن عرق کرده و عریان او منظره وحشتناکی را بوجود آورده بود. ناصرالدین شاه سرش را از کالسکه بیرون آورده و ذغال‌فروش را صدا کرد.

ذغال فروش بدو آمد جلو و گفت: «بله قربان.» ناصرالدین شاه با نگاهی به سر تا پای او گفت: «جنهم بوده‌ای؟»

ذغال فروش زرنگ گفت: «بله قربان!»

شاه از برخورد ذغال فروش خوشش آمده و گفت: «چه کسی را در جهنم دیدی؟»

ذغال‌فروش حاضرجواب گفت: «اینهائیکه در رکاب اعلاحضرت هستند همه را در جهنم دیدم.»

شاه به فکر فرورفته و بعد از مکث کوتاهی گفت: مرا آنجا ندیدی؟

ذغال‌فروش فکر کرد اگر بگوید شاه را در جهنم دیده که ممکن است دستور قتلش صادر شود، اگر هم بگوید که ندیدم که حق مطلب را اداء نکرده است. پس گفت: «اعلاحضرتا، حقیقش این است که من تا ته جهنم نرفتم!!

میلم به نماز و روزه چون مایل شد
گفتم که نجات کلی‌ام حاصل شد!
افسوس که آن وضو به گوزی بشکست
آن روزه به نیم جرعه می باطل شد.

عبید زاکانی

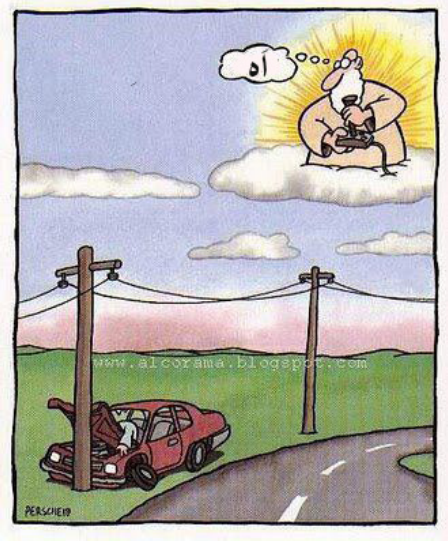
مسابقه فوتبال بین تیم حضرت محمد و تیم حضرت عیسی

یه روز خدا تصمیم میگیره یه مسابقه فوتبال بین تیم محمد و عیسی راه بندازه. محمد دوازده امام را بسیج میکنه و خودش میشه کاپیتان تیم. علی و حسین را میزاره توی خط حمله و زین العابدین را میزاره بیرون توی رزرو و باقی را هم میچینه روی زمین بازی. مسیح هم سَنت پُل و سَنت جان و غیره را وسط میاره. خدا هم خودش شلوار کوتاه پاش میکنه و با سوت داوری میاد وسط زمین. در حین بازی یواش یواش معلوم میشه که خدا، از اونجا که با مادر مسیح رابطه داشت، طرف تیم مسیح را میگیره و پشت سر هم خطاهای بازیکنان تیم مسیح را ندیده میگیره و برعکس پشت سرهم از بازیکنان محمد الکی فول میگیره و خلاصه اینکه بچه های تیم محمد حسابی عصبانی و سرخورده میشوند. خدا هم به اعتراضات محمد اعتنایی نمیکنه و بازی را ادامه میده. نزدیک های آخر بازی حسین و علی از روی حق خواهی همیشگیشان فشار زیاد روی محمد میارن و محمد از خدا درخواست توقف بازی برای چند دقیقه میکنه و با مشاورت با علی و حسین یه نقشه دقیق میریزن که بصورت ناگهانی به گل عیسی حمله کنن. حمله را عملی میکنند و با چند تا پاس کاری قشنگ و با یورش ناگهانی همه بچه های تیم روی دروازه طرف توپ را وارد دروازه میکنن. در لحظه آخر خدا سوت میکشه و اعلام هَند میکنه! امام حسین و علی درحالیکه از سروکله اشان عرق پایین میریخت یورش بردن طرف خدا که هَند کی شد؟ خدا با انگشت اشاره به حضرت عباس میکنه که هَند او شد!

.....

حضرت عباس که اصلا دست نداشت!!









ز شیطون پرسیدن طول هفته چیکار میکنی؟
گفت دو روزامریکا درس میدم
یک روز انگلیس، چهار روز دیگه
میرم ایران واسه ادامه تحصیل

در عجب گشتم ...

خواب دیدم مردم ایران چنان کوشیده اند
کز جهان بنیان جور و ظلم را برچیده اند
مظهر بیدادی و اعوان و انصارش تمام
ز انتقام سهمگین، در خاک و خون غلتیده اند
ناگهان افتاد راه من به گورستان شهر
دیدم آنجا آنچه دار عبرتش نامیده اند
شاه یکسو و خمینی سوی دیگر در سکوت
فارغ از بود و نبود و بیش و کم خوابیده اند
قبر شاهنشاه را دیدم چنان صحرای لوت
روی آن قشر ضخیمی از نمک مالیده اند
لیک بر قبر خمینی و همه اطراف آن
لاله و ریحان و گل از هر رقم روئیده اند
در عجب گشتم چه سان این خلق بعد از سالها
باز هم مسحور این شیخ دغل گردیده اند
با تعجب جانب دربان گورستان شدم
تا ببینم این دغلکاران چه اندیشیده اند
گفتمش از چیست قبر شاه اینسان شوره زار؟
گفت از بس خلق اینجا اشک غم باریده اند
گفتمش قبر خمینی از چه پر گل گشته؟ گفت:
بسکه پر کود است و مردم هر کنارش ریده اند



ایران به روزگارِ تجدّد چه داشت کم

سر افعی و سرِ شیخ بکوبید به سنگ
که در آن زهر و در این وسوسه و اوهام است

از درِ خانهٔ زاهد گذری؟ واپس رو
که به هر جایی از آن کوچه نهیی پا، دام است

هزارسال نفهمید ملتی که به فهم
درازپوش فزون از درازگوش نبُود

شد مسلمانیِ ما آلت و بازیچهٔ شیخ
کیست کاین آلت ازین عالِم نادان گیرد؟

بگو به شیخ هرآنچه از تو بر مسلمانی
رسید، از سرِ جهل بود و نادانی

میانِ ما و مریدِ ریا همین فرق است
که داغِ ما است به دل، داغِ او به پیشانی

دیدمش غرقِ خرافات گذشت از من شیخ
کفر میریخت به مویِ تو قسم، از سر و رووش

در کدامین طویله ای از دیر
دیده ای خر زند به خود زنجیر؟

فقط امروز بی کله سرِ ماست
هی بزن نعره: کربلا غوغاست

اندرین خانه غیرِ خر، زنهار
لیس فی الدّار، غیره دیّار

حرامزادگیِ شیخ بین که کرد حرام
شراب، و رفت به دنبالِ صد حرامِ دگر

شحنه و شیخ تا عسس، همه خر
زن و فرزند و همنفس، همه خر

واعظ و روضه خوانِ منبر، خر
هم زِ محراب تا دمِ در خر

اندر لباسِ زهد، چو ره میزنم به روز
بر رهزنانِ شب زِ چه ایراد میکنم؟

گناهِ خویش به تسبیح میشمارد شیخ
شماره گو چه کنی؟ از حساب بیرون است

ایران به روزگارِ تجدّد چه داشت کم
گر لوثِ شیخِ مفت خور و روضه خان نبود؟

عارف قزوینی

روزی عربی نزد قاضی رفت و گله کرد که مردی پارسی کفش او را در مسجد دزدیده است.

قاضی سخن او را شنید و گفت پرونده بسته شود!
حاضران شگفت زده از قاضی پرسیدند چرا این گونه حکم کردی؟!

قاضی گفت : نه عرب کفش می پوشد و نه مرد پارسی به مسجد رود!

عبید زاکانی

به دوستم پیام دادم بیا بریم هیئت! .جواب داده، «سیرم نمیام»!
اصن اعتقادا از بین رفته والا!!

